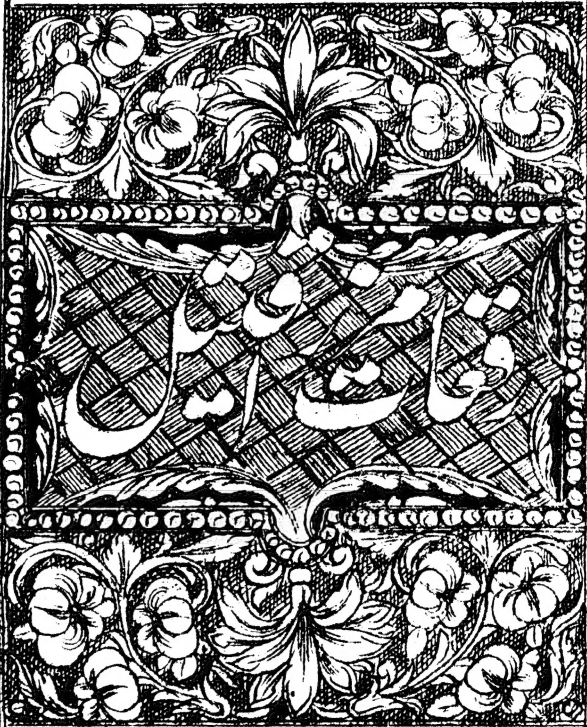


UNIVERSAL
LIBRARY

OU_I 228374

UNIVERSAL
LIBRARY

بہ عرصہ کا دین کا فضل خلا میں وزن



در طبع می نوشتی که کشور طبع من مقبول جهان شد



هَمَّيْخُ مُحَمَّدٌ يَحْمَدُكَ الَّذِي عَطَاَنَا اَحْجَاءَ الْاَلَامَةِ وَالنَّعْمَةِ وَاسْأَلَكَ الْيَمَانِيَا بَيْعَ اَجْوَدِ
 شروع میکنم بتأیید حق تو که داد ما را انعام نعمتهای ظاهر و باطن را و جاری ساخت بسوی ما نعمتهای پنهانی
 وَالْكَرَمِ بِمَا اَنْشَأْتَ لَنَا الْاَغْذِيَةَ الْكَثِيرَةَ لِيَذُوقَ بِهَا الْاِنْسَانُ لَذَّةَ
 و کرم را بچیزی که آفرید ما را و مینماید برای ما غذای خوش مزه بسیار را تا بچشند لذت آن غذا را انسان و بهیچان
 الْتَفْسِيفَةِ الْمُتَوَلِّئَةِ لِيَتَرْتَبِ بِهَا الْاَبْدَانُ وَمَعَهُمَا الْفُضُولُ الرَّفِيعَةُ الْوَسِيعَةُ لِلشُّكْرِ
 پاکیزه رنگ را تا نیت یابد ابدان لباسها بدینها و با آن برود و کوششهای بلندش و برای مکتوب
 وَالْاَرْشَادِ بِوَحْدَانِ الْمُنْظَرَةِ الْخَضِرَةِ لِرَوَّاعِ الْعِيُونِ وَتَقْرِيجِ الْاَرْوَاحِ فَجَعَلْنَا
 و آراستگاری و هدایت را با نعمتهای ترقوازه سرسبز برای سیرانی چشمها و راحت دادن روحها و گرداندن بادها
 اَحْسَنِيَا بِعَطَاءِ النُّفُودِ لِقَضَاءِ الْحَاجَاتِ وَصَانَا لِكُلِّ لَوْهَارٍ مِنْ كُلِّ الصَّدَقَاتِ
 ما را دران از بخشش نفی برای کارهای حاجتها و نگهداشت ما را شب و روز از هر آسیبیها
 وَالْاَلْفَاتِ وَتَرْفَعُ بِنُورِهَا الْعُلُومَ بِحُصُولِ التَّفَقُّهِ عَلَى سَائِرِ الْخَلُوقَاتِ
 و آفتاب و درنگی داد ما را بر دادن علمها برای حصول برتری بر تمام آفریدگان
 وَالْمُشَارِكَاتِ وَجَعَلْنَا مُمَيِّزَاتِ الْمَرَاثَةِ وَالْحِلَاقَةِ بِتَوْجِيعِ الْخَوَاصِ وَالْمُدْرِكَاتِ
 و شریکان و گردانیدارانی که در میان خلق و شیرینی از سپردن خواص و قوت مددگر
 ثُمَّ كَرَّمْنَا عِبَادَتَهُمْ بِحُلِيِّنَا تَأْدِيَةَ الصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ وَبِنَهْنَاهَا بِرِسَالِ الرَّسُولِ
 پس بزرگوار کرد ما را بعبادت خود و تقدیر ساخت برای کار کردن روزه و نماز و آگاه کرد ما را بفرستادن پیغامبر
 عَنْ قَوَائِدِ الْحَيَاةِ وَالْمَمَاتِ فَاحْجَلْ كَثِيرًا وَافِيًا خَارِجًا عَنْ حَدِّ التَّقْوِيرِ
 از قوائد و اساسهای زندگی و مرگ پس شکر میکنم آن خدا را شکر کردی بسیار و تمام بیرون از حد بیان
 وَاشْكُرْهُ شُكْرًا مُقَوِّمًا وَمُتَمِّيًا وَنَزَّاعًا عَنْ حَصْرِ الشُّكْرِ بِهُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ
 و شکر کن بسیار کردن را زانم بسیار گذرد از خطه نوشتن اوست خدای غالب
 الْقَدِيرُ الْعَفْوُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الْخَبِيرُ الْبَصِيرُ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ هُوَ الَّذِي أَحْسَنَ
 توانا بخشنده مهربان اوست خدای خبردار بینا شنوا دانای اوست خدای احسان کرد

الینا احسانا غیر مخصوص و من علینا ما امتنان موقوف بر لایزال اله الا هو المعبود السجود
 بسوی احسان کردن بیغیر نهایت و منت ندارد بر اینست بسیار نیست معبود بحق مگر آن پرستنده سجد
 و لیس التناهی الدائم الا هو القوی الجبر المحمود و هو محسن منعم مکرر مکیل مکیل
 و نیست قائم همیشه همراست غالب ستود و مکرر شده و است احسان کند و منت و من و مکیل
 و نحن الجرمون المذنبون التادیمون بجمع الاعمال هو سلطان اکبر السلاطین
 و اکنه کاران عاصیان پیشان بتیمیدی اعمال آن بادشاه بزرگترین بادشاهان
 مالک الارض و الکسماء و نحن عباد احمرون قائلون للعدم و الفناء و ما ادینا
 ملک زمین و آسمانست و تابندگان حقیرترین بنده گانیم و بل کنندگان نیست و نابود شدن و انکار دیم
 لشکر شریفین عشر ائوف احسانه بساعه من الساعات و ما جرحنا فی ساعات العبادات
 سپاس و هم چه از ده هزار احسانها پیش در ساعتی از ساعات روز و شب و در روز و در شب و در روز و در شب
 بکشتن اوقات فی السلاکات و لا یسئل لمغفرة ذنوبنا کرم الذین و من الطمان و لا بآث
 از گزاردن وقتها در مگر ای نیست رای برای بخشش گناهان ما روزی است بجز لغزش نیست
 علی عفو جرائمنا غیر اعطافنا انما یمنون بالملایمة المتوعدة عند انھینا بالتحقیق
 بر عفو عاصیان ما سوا یخشیش اسرا و ایدیم بملایمتها که گناهان خود را در تناسل
 و نحن جرمون بمکافاة الاعمال التي تنسب الینا بنظر التدقیق و ایا سوا لای
 و لا تقسم بادشاه اعمالیکه نیست کرده شده اند بسوی ما بنظر کامل ای و لای من تو غنیه و بزرگ
 و هیما ملکی ای انت رحیم و اهلک جریل و لا هلاکنا غیر هلاکنا فی الحیوة و بعد ها و لا
 و ای پناه من تو مهربان بسوی در طاعت تو بسیار است پناهی نیست را بجز در طاعت تو
 مشردون عذبتک فی دار الدنیا و العقبی و العجز احسن یجاک لا صاحب الخطا و لا
 جای اگر نیست سوا ای استخوان تو در دنیا و آخرت بجز یک صفت در درگاه تو برای صاحبان خطا برای اینکه توئی
 انت الیق باجابة الدعا علی الشریع اصوب بحضرتک رجاء العفو لان عذک الاحباب
 سزاوارترین برای قبول و عا و عاجزی بهتر است بیارگاه تو با مید عفو از بندگان تحقیق نزد تو صاحبان
 القصور عند العذر مستحقة للصفح و العطاء نظم سبحانک یا من خلق الشمس صیحا
 تصور وقت عذر سزاوار هستند برای در گذشتن بخشش پاک نیست ترا ای آنکه از بندگان تو پاک
 سبحانک یا من جعل اللیل لباسا و لا یحسب اوصافک سرا و ظهورا و ما یحضر الا وک
 و غیبت برای تو ای آنکه گردانیده شب یازده شمار کرده میشود و معنای غیبت پوشیده نه ظاهر احاطه کرده میشود و غیبتهای تو
 و همما و قیاسا
 از روی دهم و قیاس

جہان قیلیدی ضیاء الدین پر محکمہ قرغزوا دی منیگی کلیغ بیو جہان یارہ بوک بو اویدہ اول شاہ زمان
جہان کر روشنی سے پر محکمہ تارایک گھر کے مانند بیو جہان ہے شمع اس گھر میں دہ شاہ زمان ہے

در رجز عیون و ولایت امامت لای تنگانی در روج سعادت و ولایت ایوج ساطعه ممتلات بلندی و برتری

تقریف اصحاب

... خندا او مته از اسطوخودوس که با غا و ادب رسالت که در وقت بزرگترین

(Handwritten signatures and stamps are present across the bottom of the page.)

حصول نگردیده و بجز مشفق بدامن مراد نرسید آخر بادرسد انظار و دو صد و سی و دو و هجری بعد حکومت حاج آقا میر
الشرف انور را بنندگان دارادربان رفعت الدوله رفیع الممالک **نواب غازی الدین حیدرخان** بهاء
شهاب جنگ و ام اقبال و زوا و اجلا که بزرگ و کوچک زیر ظل عافیتش بهر دو له و دست و گریبان و حصول
اطمینان از سرخ پریشانی بر کران انداز انصرام این مهم فراغت دست داد و این سبب که برای کتاب مرقع
و تصاویر رفعت عربی و ترکی و فارسی و هندی نتیجه طبع جناب مدوح مشمول نظم ضوری اهتمام است در خطبه هم
رعایت این براعت است لاسملا بکار رفتن بنی حمد بزبان عرب لغت بزبان لاتین و منقبت بزبان فارس
و تعریف اصحاب بزبان هندی با نفهام نظم طراز تحریر پذیرفت و نظریه قوامد مندرجه بکاتبی نام محمد الفخ
قرار یافت طالبان فن بمطالعان خواندند و بار و در اندوختن خیری در حق این کوشش زبان آرد آغا میرکاتب
رفعت سر آمد و اوجگان عالیشان و مقدّمه الجیش لوزعیان بلاغت نشان سلطنت عالی بخت
لقای شریف که عصافیر گوناگون را مالش بختها بسیار یافتن نشان شرفی میدهد پوشیده نمائند که تا مر و چنانکه خیا
دولت جناب عالی و ام اقبال شرف افزا بود و آن قطعه زین سوای اهتمام مجبور بی نامی ندارد و بدهای عمر دولت
اتصاحب مشغولم هست و یکم ربیع الاول اینجا رسیده بودیم و اگر آنطرف هم که مسافت آن نیمه کرد پیش نیست
و خل حساب کرده اند یکم ربیع الاول بشمار میرسد صاحب انبیا هم باه گذشته تا چهارم ربیع الاول تا یکم روز
شمار نمایند و هنوز نویدی گویش آشنایست بعضی مقدم شهر حال کوچ بگشتن نشان میدهد و بعضی بتاریخ نوزدهم
الحکم عند الله مکتوبیکه بخدمت والاشا نوشته بودم الی عونا با جواسن رسیده و قتی می آید و این مکتوب خودم
نزد صاحب داند و انخواهم نوشتانها اینک را به بلاس سنگه برادر را به نواز سنگه توفی که حامل این پر کند و برپوش
مقدّم شد و شتر سواران چار طرف برای تاوردن زمینداران و اهل معامله رفته اند باید دید چه میشود و تا وقتیکه آنها
نمی آیند و انتظام این ضلع صورت نمی بند و ما تیم و آفتاب هم از خیمه چشم کشیده میشود و ایضا یکی از اخبار تازه اینست
که بسزای منند نام زمینداری بود که بحسب ظاهر رجوع بعامل سرکار داشت نزد مخاطب کار میرسانید لیکن بر باطن غوی
زمینداران مردم از ارضای قطع طریق بوده است درین روز صاحب غه شده و جوئی خود مشغول تماشای قشون خود
خفیا اگر آن بود و قه سمع ان بر سالقند باری فاعل مبرر نقش در رسیدند و مردم که را با چند فریق بدینادش گرفتار کرده
آوردند و فرقه اینست که مردم که میداشتند که شیوه طراری و غافقت او با وزان زمینداران عرض حضور فرستاده است
و باهمه مگر بخت و قتی که سواران قشون را نزدیک رسیدند و قوت را داده گردید که راهنباری خود ماند و قصد گردید که راه را
برگردانند و طرف قلعه دیگر توجه شدند و مردم که باز تسلی شده مشغول نقش شدند و خفان وقت شب از آن طرف گشته جانور
بر سرش می آیند و مردم که را میگیرند آدمی نیست برای خود و بجهت خیل هست پر پر و زیاده و روز بخیر گونی است
پایش گردند زیاده و خیریت از حضور اقدس دعا و از آنجا صاحب سلام برسد و بجهت خود را بعد سلام بیا بخت
که البته شب ریجادی آسایش می بیند و باقی تمام روز آفتاب گرم مصاحب بهرم است مخصوصا و پاس نقطه

سواهی مجلس فقرا و صوفیه انعقاد می پذیرد شبانه اتفاق می افتد روزانه خبر و احوال که شما طائفه های خوب را
 که در کائنات هستند مکرر شنیده اید سواهی بنده هر که هست مصروف مدار و لا اقل شہوت بر تنان بی لیاقت و صاحب غرائز
 همین می باید فریفته این چیز بانی و نشوند که قدر و منزلت برین سودا از دست دهند و حال اراده انیت که در پرتو جنبه از اینجا
 سوار شده شمار باین اراده همراه بگیرم که در کمال چند ساعت مکث نمود و هرگاه دیگر و دیگر با اتفاق اینجا بیایم و خیر مسافران
 که در مسافرت شده است بشما تمام شمیم یک فرستاد و روز و وقت را بی استاده خواهد شد زیرا که ملازمان جناب زارت است
 اول مدتی هنوز و دگر می یاسد گهری روز بخوابد و در شرف خواب خواهد بود و این چنین قرار یافته که بروی جنبه ضمیمه استاده
 و فرس را درست نمایند تا روز جمعه بوقت نیکو را بدینا بجای فریاده از یکپاس بلکه کمتر خواهد شد است باقی زمان تا سه روز خواهد شد
 لیکن بودن شما بقول شما در مجلس و بی لطف محض است اگر شب میبود و ضایقه نداشت هر کار با هم هستند چه ضرر که آدم
 حرکتی نکنند که فائده نداشته باشد لیکن از بسکه دل مشتاق دیدن شماست و هنوز در آمدن فقیر نسبت به بعضی امور و
 توقفت معلوم میشود و اندک این بین می خواهد که در پرتو جنبه شما را بکمال برده اینجا بیایم و شب یکجا بسم بر پیش از طلوع
 آفتاب سوار می شوم بدو تنه بر سرانیم باشد که چون را امور زیاد از شما اندیشید دارم دیگر خیریت بیست عموم صاحب
 والا قدر خود و سلام نیاز برسانید و دیگر صاحبان را نیز که پرسیده حال فقیر اند که در هرگاه بکلی بی زبان ترکی بنویسید
 مسوده آن اول بنماید و دیگر و پیر برای زن نابینا سفارشی عمومی شما فرستاده شد از ترسم گرفته و بسانند
 برنگاه رفت پوشیده و منتظر خواهد شد شست از همین راه آمده شمار اسوار خواهم کرد **فصل** گوهر معدن الادبانی
 و نهال حدیقه نگار و فی حکم النعمانی بعد از شتیا قضا محضی نماز که در روز تبارخ بستم و ضایان خط رفعت خط و ایت غرضی
 جدا شد و وصول آورده خاطر را مسرور و مرقومات افکاهی کرد و در وقت موقوف یک از طرف دیو احبیب که سفر دوم و ثمره غلامه
 اجبای صداقت اندیش منشی محمد صادق صاحب نیز بطالع در آمد و نود حصول حضرت لکن تبوی و در هر موجب نید
 برخواست و بالیدگی گردید و هم شوال دو سال بر رفتن صاحب منقضی خواهد شد در حضرت خانه در ایام ثم برای هر کار است
 مخصوص یک کس نیست بر حضورت نیاید بزرگان خود و شتافان ابلاقات خود و خرسند فاسحق و خود از تلافی شان خطی
 بر داشتند جای حیف است که ساینکه زرد ابر بادید و چند آنجا هرگاه مجبور میشوند بخانه بروی کنند شما و بجنایت افعی کار نمی کرد
 که کسی نگاه نمی تواند دید در ایام ثم بیاید و تادمت و مو و اینجا بماند اگرچشش روز زیاد و بروعه هم خواهد شد که شت محلی حاضر با
 در نوکری خود که شت در آن شمار برای این بسیار می خواهم که حسن خیلی سحر گویا میکند و در روی شما نشانش همه افشده بود
 بلکه شاید بیای خود را به هم نفیرت بامیر صاحبی گوید که اگر صاحب کی تلاقی یعنی سلامتی چه مقررے کھا و نگا و قتی
 میگوید که مرد صاحب بخود مراد صاحب کی تلاقی چه مقررے کھا و نگا و خواج صاحب را خواج صادی میگوید که
 او را وزن فقه صد امید و خواج صد امید گویا نامش وزن شده است لیکن کسی بای نگار دارد و هرگاه بیاید و بگوید
 برسد شام می خان از نزد بفرستید که صلیح با استقبال شما تا که بیایم و بجهت تقسیم شمارا در جمادی بیایم خواه اول
 در مکان حضور بیاید و اینجا بخود زده باز بجوی خود تمیز خود که از اینجا قریب ترست خواه در همان جوی خود و بر وید

له باب سلف
 جاسا بارگشت
 له خواننده وانه
 اساقی اندر ایام
 له رخت دینی
 مراد از پوشاک
 له سلسله سلف
 صبح ۱۲ صبح
 سینه نقیصی
 انگیزه ۱۲
 طاعت نماز
 کردن ۱۲
 خورده ۱۲
 سینه نقیصی
 خوردن ۱۲

لیکن مناسبتیست ما هم بها میسر ویم آنچه نوشته ام همین محل باید آورد و خالص صاحب کفر را تاج اهل حق میانی
از نسبت و شش روز و از دهم اندرین هر صد چند بار را ده پرگنه کردند از سبب بعضی مواضع بر بار فتح عزیمت نیست
دیروز که جمعه بودیم و اگلی ایشان تقریر پذیرفته بودام روز که شنبه است هم خبر گرم بود لیکن از بهر آن حجت نداشت
و فرست هم فراموش ننمید بدو ریخت اندر و زهر میپاشند و فرست آداب بندگی از طرف شما رسانید و شش خالص است
خیلی تعریف شما نزد خود و غلام حسینی خالص میکند و از خالص صاحب از چند یار ما را از دیواری است که نامی
حرف نیز ندانم که است از خدا انجام بخیر کند و سبحان علی خالص صاحب را سه ما کامل درین شهر میگذر و شنیده باشند که آن
مکمل آتش مزاج یا غوای بعضی مخالفان ایشان دشمنان شما تمام ملاک اینجا که برابر کرد و دیگر اینکه شخصی که دیوان میزنش از خالص
نوشته میفرودخت در ایامیکه الله چرخ لال حساب مجموعی خود نوشته اند شما را لایه بیار بود آخر از عسرت خرج ترا کرد
بفیض اب و نرود برادر کلان خود رفت از زمین پول قیمت باین شرط طلب کرده بود که بعد جانش شدن نوشته او هم دومین
برج جواب ندادم باز غیام سپید می نمودم که حال ادب و ان فروش خود رفت من دیوان خالص صاحب را خالص صاحب برای
نقل طلبیده ام خواه کاتب را طلبیده اینجا بنویسایم شما پول بدین بخواه شما کاتب را بیا که در دیوان زمین
بطلبید و در مکان خود بنویساید الله موصوف گفت که رفته بهین قصه و آنچه امانی حساب بنویسید و من هم که در
خط خود و فرستم خانی موافق گفته معری الیه رفته بشما نوشته و رفت خط شما را فرستاده شد که شاید رسیده شما یا بر سر خط
سر دیوستان شاد است عالیقدر مبلغ الشان سلیم الله فی بعد لیس بشما نمی دشمنان محبت ما که سبب بخواد میسر شود
مخفی نماند که دو قطعه خالص صاحب فقیر در دو قطعه معنی برای قبا که رسیده جواب هر یک فرستاده شد و تفکیک رسیده شما آنچه
در قطعه احوال بیرونی کار منشی و بیجا خندیدن از النوع او نوشته بود دید دریافت شد که منشی گری کار پرگنه نیست
که موجب مرجعیت باشد و بهر خدمت موقوف بر شفقت آقا بحال نو که خود میگذر است فی الواقع نمک و جنس پس دیوان
کار خالص غران نیست این مضایقه ندارد که منشی اول کلان گفته شود و شما منشی دوم و در فرمانبرداری خالص کلان باشد
نه اینکه حکم او بر شما روان باشد که این اول من هم گوارا میکند و شما هرگز اندیشه نمایی من برای شما در حق آسمان را
تا بکلمه و دندان کی خواهم کرد و آنچه مرقوم بود که بحث گری خود را از دست دوم راست است اگر تعریف باین طریقی بنشیند
باز استاد و شدن برای چه بود و لیکن شما خود گفتید که این چیز پیش از انایان تحقیق ندارد و قبال نشان من در نزد یک
بلای از جمیع پیش باد شاه می نشیند و وزیر اعظم استاد میماند لیکن بلا پیش وزیر چه حقیقت دارد و این استاد شدن برای
شما نوشته من بسیار خوش شدم برای اینکه شما از خاندان می و علا سنجید هنوز آقا نشناب دارید نام و نشان بزرگان هم
بگوشت شما خورده گمان آن بود که شاید از منصب خود و غرضی در زیر دست داشت تها باشد حالا این استاد شدن پیش از گمان
ضعیف هم مقهور شما باقی نماند و دانا از زمین میاید اگر چه گمان من غلط بود و چرا که شما گاهی در بنده این نام و نشان
نبوده اید بارها گفته اید که از نام بزرگان ما را چه نام نه نامی که برای ما باشد البته بکار می آید و روزی که خالص صاحب
گفتند که صاحب خدمت من گری روی صاحبان عالیشان نمی نشیند شما که مال فکشتگی گفتید که در نوکری آقا نمی

بسیار سال بلکه بیشترست حالاً باطنیست خاطر تاملی در یاد کردن آن بکار بر مرمر دست بخمال نمی آید
 و نیز تحریر آن از اینجا بطریق قریب الفهمی نوشته نشود و مفید طرف ثانی نخواهد افتاد و انشاء الله العزیز بعد از این
 عمل را یاد کرده و طریق تفهیم آن نیز از پیش خود اختراع نموده بصاحب خواهم نوشت تا دیوان صاحب را در تفهیم
 آن در دسری روند بدین حالاً قسم خورده ام که در هیچ مقدمه از امور در بار بصاحب ننویسم زیرا که میرزا در
 خیال من اینجا میگذرد و شما آنجا همان الجملی آرید بلکه بهتر از آن پس من از تحریر خود بجاالت میکشم که باید از موط
 نصیحت می کنم از آنجمله یک موافق ساختن تمام عمل در بار با خود و مورد عنایت آقا بوزن دیوانه صاحب
 اگر چه خود من شریف النفس است از آن خود کردن همه و البته تدبیر شماست من از اینجا هیچ
 نه نوشته بودم که چنین باید کرد و حیوان حالاً سوای نشان دادن غلطی لفظ که آن همه در عالم تحصیل
 اتفاق است چیز دیگر بصاحب نوشتن خون آن صاحب ریختن است حق تعالی شمار این قدر و ترس
 بدیده که در عوض آن حسن سلوک و الفت که یاران باشامی و رزندان شما پذیرفته اند و بی گناهی هر یک بطور رسد
 از کرم آبی اینهم بعید نیست هر آن منتر صد آن بوده زن شاه پیر از احوال بابو العباس بکنند و در وجود
 که بود و فخرالین هر دو قطع بدیده می شود و در آن کرد و در حسن و احسن طلال عمر سادیدی پوشید بدیده می شود و در آن
 نزد برادر کلان خود رفت خواججه عبداللہ اگر چه ظاهر نمیکند لیکن از صورتش غم و اندوهی تراوش ننماید
 آقا صاحبان مخدوم و آقا صاحب خود و ما خوش و مزاج حضور اقدس قرین محبت است چون من اینوقت
 بنجاس هستم و فردا اراده حضور پر نور دارم از طرف حضور والا به حب حکم عاود از طرف دیگران سلام بکنم
 خط نامه بر سنگدربارین خط لغوف است فردا من و قاضی صاحب امیر صاحب تا جوبلی نو که بجا و فی تعمیر
 میشود خواهم رفت تا شام آنجای ما نیم این صاحبان اینجا مراجعت خواهند کرد من بجا نه
 میرا انشاء الله خان صاحب بفرستد و در وقت ۱۶ که گوید درج علونست اختر برج هم حسب
 سلمک الله تعالی بعد از تقیما فتنی نماید که بر روز باین دو شهر حال در روز و شب بود و موافق قاعده ستمه عرضی
 معمولی یا کاغذی آبی فیر رسید و شعر از حالات آن سرانیه کمالات گردید خطی که آبی آقا صاحبان و وزیر رسانیده
 این صاحبان بعد یک ماه کامل دیر روز داخل جوبلی خود شده اند من هم بر روز بعد شانزده روز بنجاس
 آمده ام خطی که دوست آقا صاحب مختار سرکار فیض آثار صاحب عالم بهادر آبی شان نوشته بود
 نیز بمطالعہ شان در آن خاطر آن بزرگ جمع کرده باید داد و در نیوا از قصص تازه اینکه امیر خسرو کتابی
 دارد موسوم با عجایب خسروی در نسخ مذکورہ صنایع شعری بسیار نو کرده از آنجمله رتبه متضمن صنعت
 تجنیس خطی نوشته یعنی بر لفظی برابر خود لفظی هم صورت خود دارد و مثل این عبارت درویشان
 درویشان چون پسته خون بسته بهر نای بهر نای بیان نمایند معلوم نیست که این عبارت
 نتیجه طبع امیر خسرو است یا کار نظم دیگری یا آنجمله شخصی این عبارت نزد جناب عالی برده بود بسیار پسندیدند و حکم

صاحب بن آدم هارمین انداز آسمان کسی نخواهد آمد صاحب الاجانب اگر نه پسندند مجبور نیست باو بیجا هم چنان
بدست آمده طعام انگریزی دهند ستانی بر دوی پروا و دم با خود بطور گناشته سهم دارد دست روپنه شاهره میخوابد
نمکن نیست که بنور زده راضی شود و اهلانما بقدم آمده پیش ازین میخواست که حق بر دار را هم روانه کند لیکن چون خبر رسید
که سبحان علی خالصا از کانپور یک غمخوار و غمخوار را فرستاده اند و قوف کرده مال باید دید که خالصا حبس میگویند
و آنچه از کار و بار دنیا نوشته بود و در صورت این است که از همه بهتر بود صاحب حال دانسته هر جا که تشرف داشته باشند
بصفت صاحب الامتاق است و اگر این امر صورت امکان ندهند و نیات برگشته از نیات سرشته داری
پسندید لیکن بشرطی که هر اخصا صاحب ممکن باشد الحاصل چون شما تعلق بذات خالصا حبس آید هر گاه تشرف یابد
چون بگویند که نیات تحصیل داری برگشته خود را برای شما سفر سازند و مضمون خط خالصا حبس مین که بودن کار برگشته
خود مکرر خاطر اندام با جمل بعضی مع چهار روز و یقینا که خالصا حبس آنجا برسد و امی برای حساب آرد و دیگران نیز در خط شما
لفظ جامه گذاشتن در حق شخصی بود آینه مذکور و هیچ نباید نوشت خبرهای ارا حیف از زبان حوام معتبر نیست اگر چیزی
دالالت بر عظمت و بیروت او داشته باشد مضایقه ندارد و الا حفر و خصوصاً عبارتی که در و لفظ جامه گذاشتن
و مثل آن باشد هیچ صورت مناسب نیست هر چند این اصطلاح را کم کسی میداند لیکن تقریب دریافت می تواند شد نه
اگر همچو چیزی بگویند خود بهتر نیست که ننویسند چرا که اگر اصلی دارد و بعد در روز شما هم خواهید شنید اگر دروغ نیست
آن غالی از قیامت نیست از نهیه آنها در تصریح نام شخص است اگر گمانی باشد هیچ قباحتی ندارد و الا بعد از این را
مهاجر با کشته شش یا انواع کیشی در ترکی بنویشته باشد یا تمام عبارت در ترکی باشد بلکه خبری از کشته شش یا شخص دیگر
اندکی اظهار آن قباحات داشته باشد در ترکی بنویشتن بهتر است که اندی بر آن طلع نمیشود شما نام خدا سوای عمری
و فارسی و هندی ترکی سلیقه در است از اید عربی هم اگر چند روزی باطمینان خاطر و جواب آن خواهند شد در سبب
خواهد شد دیگر خبری از حضور قدس رفیع دعا برسد حال ایک قعه بقا صاحبان باید نوشت بیشتر برای کسانی که تقاضا
چندان ضرر نبود آنها دوست اند سلام هم خوش میشوند و والد شما نیز بعضی کورنش راضی رفته اند **۱۹** **۱۹** **۱۹**
یا صاحب الفضل در الشاده بعد ازین مخفی نماید که مکتوب اینها از مرقوم ستم ربيع الاول ۱۲۸۲ هجری پروردگار که چشمنه
و محمل که است و حجم شهر حال بود و چهره افروز و وصول گشته غنچه انتظار را بهار گل اصول مقصود در کناره ها و حجب درین
سفر اتفاق در و دلشک صاحب الاجابه در برگشته خالصا صاحب تلمط نشان نیز قند و طربین دولت تلافی یکدیگر است
یعنی شما خالصا صاحب اینجانب و خالصا صاحب ساز خاکنده که توکل جمع شود و شمار و دوازده شکوه آباد میاید معلوم نیست که
این مردم و قاعده مستقره سرکار انگریز یا مخصوص این صباد الا نشان چیست این خود بدی است که هر چه مقررت دوی
میرسد اضطراب تعجیل درین مقام صرف ندارد لیکن چون وراول دعوت است هر قدر که لقمه بهمان و در ترسد نمود
میزبان بیشتر غزلهای مشاعر گذشته ام و زوال را بعد شما می نویسند در همین خط ام و ز پیچیده خواهد شد مشاعره
حال هم نزدیک است لیکن من تا ام و ز یک شهر نگفته ام هر چه بعد ازین میگویم امانت شماست هماغه خواهد رسید

اسفندستان
عزیز و دوقون کوم
ار جاف
دوق ۱۲
سلامت دار و شاد
خدا اس صاحب
بندگ در بهمانی
علاقه ملاقی
بول در اداز و ریه
عزیزان
ضیافت مردم

درین روز با طبیعت من اندکی ناسازمی باشد و پیش از آنکه من چون اندک انحراف طبیعت از جاده اعتدال می بینم و دور و زطلعات من بخورم و از خطای معده هست مضیف و تولید می شود این بار هم همین اتفاق است و دیگر هیچ چاق و تند رتقم نه پرسیدن از صاحب الامتاق برای همراهی درین سفر و گذارستن که اران پرچا باشد و تیر اگر با بقدرت من در بخشیدن آب و بر سر بردن بهتر است آقا هم ازین حرکت خوش میشود و چنین کس را من فرستادم کمی مدخل مردم موقوف بر تنگی مصارف است همچنین کثرت آن منهدم در اخراجات شان هر قدر که آدم تنگدل واقع شده بهما تقدیر و قاشق در خیالی میگذرد و فراخ وستان پیوسته با قنار تمام مسیری برین بیشتر همین است و خدا کی بسیار کم اسراف است که آدم ز خود را بیجا صرف بکند مثل امیری که ده باره دینار کرده هزار باشد و در عالم شمشیر بگذرد یا اندازد و هر قدر که بمساکین بدهد یا بمصرف خود در آورد و دخل اسراف نیست من اینقدر که برای پول شکوه آباد اضطرابی میکنم نه ازین را دوست که آن پول در نظر من حقیقی دارد لیکن برای آنست که بزرگان با طمانینتی دست دهد آقا صاحبان محمد دوم و مکرم بخیریت از سلام میفرمایند آقا صاحب خود مانده حضور پر نور دعا ارشاد کرده اند و ناچار بگویم همیشه من بخاس در دعا باشد و در صورت امر و حاصل شدن خطای ایشان منت می نمایم اگر چه ایشان من قید با نیستند که جواب خطا بنویسند همین که میشوند که خطوط برای شما نوشته میشود و هانوقت می نویسد لیکن چون تکلیف است شما هم کار با صحبت ایشان دارید انتظار چه ضرورتی که در خط پیر و زده شما بود و در خط خط نموده امروز و عده جواب آن کرده بودند لیکن من چون همی در پیش ارم همین وقت که جا بگره می روز جمعه گذشته است متوجه تحریر شده ام شاید خط امیر صاحب تا عصر رسیده باشد اگر پیش از نصفه درست نمودن آن فوالم را دوالا در خط آئینده دو خط خواهد رسید

رقعه ۱۹ **خواجه باکال** من سلمه الله تعالی خط بجهت منظر قوم شان ز بیم و قنیه و سبب حجی درین روز کونیم شهر صدر روز جمعه بود طرف عصر رسیده همان جهان خوشدلی با فروخت از سیمه روز چشمه براه بودیم باعث در شریان در خط دریافت نمیشد هر قدر که نامل میکردیم این عقده در روز از خط صاحب حل شد که تصور بر کارهای داک بود لیکن این خط اندک ملازمان هم ثابت است که برای قنلت مرز این بلا بر سر شتا قان مکاتیب نزل گردید چون خود بکتابت ثبت خطای خود شده اید و زیاده ازین نوشته آید بلکه اینقدر تحریر هم بی اراده و قصد اتفاق افتاد و آنچه در خیال منضم بدست بر کارهای داک و عابد در حق نشان بود آئینده از ان اجتناب نمود دست گاه است که خط بدست کسی بنشیند و بلا فرود اگر بخواند بلکه بدست احدی در خط و کیفیت ندارد اگر باشد مثل شاه پیر از اول برای انسانی قابل حقر از این بیشتر غلها که بر سر شده بود سیدان درین خط دیده شد خاطر مطمئن گردید حال غلهای دیگر بعد ازین خواهد رسید مجموع غلها را در این بنا بر محمد و منی انصاف با حقیقت نام نگاه باید داشت هرگاه تشریف بیارند در حاشیه چون نقل آن بر دارند حقیقت پیشکارها است که اگر بخواهند آن امر دیگر برای صاحبان پذیرد و بهتر نیست که پیشکاری برگزیده انصاف باشد و شما هم می بکنند و من هم غلها نوشته ام و اگر این با فعل صورت پذیرد باشد از نیابت منشی انصاف پیشکاری برگزیده های مرز اینها صاحب بهتر است مرزای موصوف در توقیر و انصاف حضور نخواهند کرد و در دست صاف باطن نیک و مرزانه من اورا

که هر یک اندر بی معانی و یا قوت ابدار مدح نکتة دانی سلمه الله تعالی خطا بحت خط متضمن صحت و عافیت کمال
 اختصار این بخت که مضمون تازه سوای کوچ صاحب الامناقب برای و بدید بر بنیدار ان و گفتگوی حسابا دیوان
 ابو الحسن خان در مقدمه خواص صلح خان که در عرض خود برای جناب قبیل و کعبه نوشته بودید و ده است رسیده مقرر
 ساخت ما امیدوار آن بودیم که ازین پوری سوای فرخ آید و نقیص صاحب بطرفی نخواهد شد و اگر از اتفاقات کوچ
 هم شد سواری برای شما از سر کار بخواهند حال را دریافت کردید که کاران چو پالایه باید که نوکر صاحب باشد و بار بار
 زیاده بران به صورت تدبیری کرده همراه باید رفت و ویوا انصاحب رین امره قصیری نداشتن خود و بایشان شش بوم
 که اگر انجا نامی حساب بفرج آباد بر دند نیابت شکوه آباد بنام خواص صلح خان نامی که در و خمیده و کار از روی
 قرابت عمومی خواص موی الیه پیشوند قرار باید و دیدگی نقیصین نشود و اگر خواص و موصوف خود را اینجا نماند نیز انجی صلح
 امر دیگر بخیر باید که او هم کار نماند نیست که در غنی شریف باشد بخیر است بریند تا بر آنکه انصاحب یکدیگر پیوسته خواهند شد اگر چه
 دیوانه است من رفیق مدتی نوشته اند لیکن انجی صاحب آنها را که در راست است بچاره نقد پول از یکجا بیار و انجی است در
 بکند و اینم بدست و نیست که کسی با امیدواری پیش او برود و در صدارت و از طرف و نجات بر یاد و غیرت رفته
 مقرر بر حریز است قبیای قاصد بلاغت ملوک الهی مسوده یروزه دیده شدیم خوبه شسته آید با کمال الله تعالی
 و انقضای لیکن آن را و جنبه حاصل این است که بوسخت کاذب و حرام زاده بوده است پس بریز روز بر روی شما و در پی
 انجا برود پیش من سرور و پیوسته نیم قصد مسوده اینکه مدتی بکاش از اینجا پیش کرده نشسته دار و داد و خطا بریز روز نش
 و در روز وقت نظر انجا رسید بر آنکه کم این مسافت را در روز پنج سبب چالاک و و نه و پنج مایل و فصل سبب قطع ملتوا
 که این قرصاق چگونه طی شود و اینم بدست بود برای فائده خود در روزی چند بر روی هم ایستاد و پول از اینجا برود
 در میان داده و تکیه طرف تالی یعنی سماجی که لغت و بر آنش آورده بود و رخصت نمودند است که کشت بکشد
 دست با ریشه و اینجا که جواب طلب کرد و الی بعد چارچ روز بر خطا نیست خاطر که پس از پنج روز خود را آورده با سیران
 لیکن تعجیل طرف تالی او را زرد و ساخت محقر انیکه در روز پنج است این احوال نوشته بدستش و او هم از همه
 عجیب تر انیکه وقت رخصت میگفت که خدا سلامت دار و او را انعام بوده ام گفتیم حال را معاف باید داشت
 دوباره که می آید سرود انعام کیا داده خواهد شد مرد که سکوت و زریده در رفت آدم بر طلب دیگر این سوده را شما
 پیش خود بگذارد بعد چهار روز یا زیاده من شما هر دو خطا برای میوه موصوف که میوه سیسم من سوده را هم بختا نماند
 و اخلال فائده لیکن با انیکه صاحب این نقل را برداشته باز نزد من نمی رسید بر گاه نماند که انجی می آید صاف کرده من
 سید بدن پیش صاحب اینم قسم در لف خط خود را میگویم احوال شریف آوری مرز احمد مجاهد دریافت شد و من احوال
 ایشان لفظ برادر مرتبیتی را امضا کرده بودید تا در جریان بودم و میخندیدم و فرمودم که لفظ برادر را قلم بسیار نخبه بود
 اندک که ملحق مشار الیه نوشته بودید که برادران میر محمد تقی خود را هستند و میبایست که چنین ننویسد که برادران برادر میر محمد تقی هستند
 احوال من بزرگ زاده از دست میدی بحال من همراه است من و بنو فرخ نیستیم که بیایم و سوا ای این از فرزند شما سوره را

خطا بحت خط متضمن صحت و عافیت کمال
 اختصار این بخت که مضمون تازه سوای کوچ صاحب الامناقب برای و بدید بر بنیدار ان و گفتگوی حسابا دیوان
 ابو الحسن خان در مقدمه خواص صلح خان که در عرض خود برای جناب قبیل و کعبه نوشته بودید و ده است رسیده مقرر
 ساخت ما امیدوار آن بودیم که ازین پوری سوای فرخ آید و نقیص صاحب بطرفی نخواهد شد و اگر از اتفاقات کوچ
 هم شد سواری برای شما از سر کار بخواهند حال را دریافت کردید که کاران چو پالایه باید که نوکر صاحب باشد و بار بار
 زیاده بران به صورت تدبیری کرده همراه باید رفت و ویوا انصاحب رین امره قصیری نداشتن خود و بایشان شش بوم
 که اگر انجا نامی حساب بفرج آباد بر دند نیابت شکوه آباد بنام خواص صلح خان نامی که در و خمیده و کار از روی
 قرابت عمومی خواص موی الیه پیشوند قرار باید و دیدگی نقیصین نشود و اگر خواص و موصوف خود را اینجا نماند نیز انجی صلح
 امر دیگر بخیر باید که او هم کار نماند نیست که در غنی شریف باشد بخیر است بریند تا بر آنکه انصاحب یکدیگر پیوسته خواهند شد اگر چه
 دیوانه است من رفیق مدتی نوشته اند لیکن انجی صاحب آنها را که در راست است بچاره نقد پول از یکجا بیار و انجی است در
 بکند و اینم بدست و نیست که کسی با امیدواری پیش او برود و در صدارت و از طرف و نجات بر یاد و غیرت رفته
 مقرر بر حریز است قبیای قاصد بلاغت ملوک الهی مسوده یروزه دیده شدیم خوبه شسته آید با کمال الله تعالی
 و انقضای لیکن آن را و جنبه حاصل این است که بوسخت کاذب و حرام زاده بوده است پس بریز روز بر روی شما و در پی
 انجا برود پیش من سرور و پیوسته نیم قصد مسوده اینکه مدتی بکاش از اینجا پیش کرده نشسته دار و داد و خطا بریز روز نش
 و در روز وقت نظر انجا رسید بر آنکه کم این مسافت را در روز پنج سبب چالاک و و نه و پنج مایل و فصل سبب قطع ملتوا
 که این قرصاق چگونه طی شود و اینم بدست بود برای فائده خود در روزی چند بر روی هم ایستاد و پول از اینجا برود
 در میان داده و تکیه طرف تالی یعنی سماجی که لغت و بر آنش آورده بود و رخصت نمودند است که کشت بکشد
 دست با ریشه و اینجا که جواب طلب کرد و الی بعد چارچ روز بر خطا نیست خاطر که پس از پنج روز خود را آورده با سیران
 لیکن تعجیل طرف تالی او را زرد و ساخت محقر انیکه در روز پنج است این احوال نوشته بدستش و او هم از همه
 عجیب تر انیکه وقت رخصت میگفت که خدا سلامت دار و او را انعام بوده ام گفتیم حال را معاف باید داشت
 دوباره که می آید سرود انعام کیا داده خواهد شد مرد که سکوت و زریده در رفت آدم بر طلب دیگر این سوده را شما
 پیش خود بگذارد بعد چهار روز یا زیاده من شما هر دو خطا برای میوه موصوف که میوه سیسم من سوده را هم بختا نماند
 و اخلال فائده لیکن با انیکه صاحب این نقل را برداشته باز نزد من نمی رسید بر گاه نماند که انجی می آید صاف کرده من
 سید بدن پیش صاحب اینم قسم در لف خط خود را میگویم احوال شریف آوری مرز احمد مجاهد دریافت شد و من احوال
 ایشان لفظ برادر مرتبیتی را امضا کرده بودید تا در جریان بودم و میخندیدم و فرمودم که لفظ برادر را قلم بسیار نخبه بود
 اندک که ملحق مشار الیه نوشته بودید که برادران میر محمد تقی خود را هستند و میبایست که چنین ننویسد که برادران برادر میر محمد تقی هستند
 احوال من بزرگ زاده از دست میدی بحال من همراه است من و بنو فرخ نیستیم که بیایم و سوا ای این از فرزند شما سوره را

که خالصا صاحب کرم فرمایند و اینچنین میخوانند که از کوری دست بردار شوند اگر این حرف مقرون بصدق باشد
 و بشنود که ایشان همین بعل آورند و استغفار ایشان پذیرا شد شایسته نوکری را بگذارد یا نه مقصود شهادت
 بشما خواهد رسید خدا کرم است نیکنامی از دست نباید داد و اینجا رسیده با هم مشوره خواهم کرد و اگر خالصا باشد
 شما هم بمانید یقین که شما پیش از نوشتن من چنین خواهید کرد من هم از طرف خود حریف نوشتم زیاده خیریت **رقعه ۳۷**
 خواهد خواند و میرزای مشهدان سلیم الله تعالی خط امی خواهد قطب لدین صاحب سرباز میرزا بنیامین گرفته ملفوف
 خط خود را و از فرمایند این خط و نویسی میرزا علی بهمان جواب خط من بود فرصت هم دست ندادند و خط براری ایشان
 بعد ازین فرستاده خواهد شد مرد بهین گفتا در زیرم و امرو ز خانه میرزا نشاء الله خالصا صاحب میروم و فرمایش و اینجا
 خواهم بود و این با وقوع سفر نیست آئینده یا قنصلت **رقعه ۳۸** خواهد خواند و الا قدری انکسالات من اینوقت آقا صاحب
 کرم تملک نشان را میبایست صاحب یاد فرموده اند چون در عالم رقافت هر کس محبوست چارو یا چار یا بدت کند
 نوشته می آید که امروز من همه شام نزد شما بلکه این نیز دو ترمیر سرمه شایه میخوانی محرم فرما و شما و امیر حمزه و مرزا
 بجای دست آقا صاحبان می آید و جمعه معقولی میشود و بنابر اطلاع نگارش یافت نظایر ایشان با باور فارسی مفعول و در
 بی نقطه کسور و همین بی نقطه ساکن قنای تر شسته و انق فون که معنی جای بودن بر بیما در اشعار ریخته فیما بینا
 می آید بر بیان قانع باید دید معلوم نیست که در فغانی هم صحبت دارد یا ساخته اهل هند است از دور و ز
 ضیل کوچک از راه رفتن معذور و فیل کلان را فیلان بی اطلاع برای آوردن مشکبک یا چون بزرگ از قسم چاره
 برده شما من خواهد آمدند اسب برای سواری هر زانچه در دست برسد و آدم بخانه میر محمد تقی خان رفته است
 ایشان بهمی آئیند اگر پیش از رسیدن آدم بخانه رسیده باشد به خدمت خواهد رسید و از اینجا اصل طوطی التماس
 باید نمود که اسب خود را در آیت فرایند میر و عوف را میفرمایند و خواهد داشت باید خیریت **رقعه ۳۹** خواهد
 انای صاحبان باق بهیو الغر یا چون بیایند که فیضیلت کوکب فی قیاس مرزا معصود صاحب فی کورناتی فی شش
 بار لا زائل میر گوشتی فی تابشور نیکین چنان بقله کعبه عند الفرحه عرض باید کرد که تیر و سه فیل برای سواری
 بعضی اشخاص بار آورده شنیدند که میگوید معلوم میروست باید خیریت **رقعه ۴۰** خواهد خواند و البوا حسن زیادت
 نمایند که باری که امت ما را دید شما ندانید که همین عمو زاده من بخان ولی الله است و بکاران هم هستند بهیو
 گمان میر نه الله است و شما یکدیگر با یکدیگر خفته باشند به این همه از آثار تحریر فقیر است جایای که اند و چشم خود را با
 نظر هر کنید که درین شادی صرف کرده اند اگر خواسته باشید که کلمات چرب شیرین روحی را زانچه هیچ ندانیدست بزار
 نخواهند و با چه سید ام که شما دارید ندانید از هر جا و هر طوری که بدست آید بول بسیار دید که بار بار ترقص میروست
 پلاد شما را بشما بخشیدم زیاده خیریت **رقعه ۴۱** خواهد خواند و امای صاحب سلیم الله تعالی فرود آمدی نجایا قبله و معنی
 جدا احمد و عرض باید کرد که پیش از من بهر یک فیل آمده زیر شکله ستاده شود تا بروقت محنت انتظار بلا جان نگردد
 این شب نیست و انم آمدن و وقت سه پهر است و این را ده می آید سوده از میان حاجی گرفته باید فرستاده و چند دانه بسیاری

صلی الله علیه و آله
 اندر ده ۱۲۰
 صلوات الله علیه
 بهیو الغر یا چون بیایند که فیضیلت کوکب فی قیاس مرزا معصود صاحب فی کورناتی فی شش
 بار لا زائل میر گوشتی فی تابشور نیکین چنان بقله کعبه عند الفرحه عرض باید کرد که تیر و سه فیل برای سواری
 بعضی اشخاص بار آورده شنیدند که میگوید معلوم میروست باید خیریت
 نمایند که باری که امت ما را دید شما ندانید که همین عمو زاده من بخان ولی الله است و بکاران هم هستند بهیو
 گمان میر نه الله است و شما یکدیگر با یکدیگر خفته باشند به این همه از آثار تحریر فقیر است جایای که اند و چشم خود را با
 نظر هر کنید که درین شادی صرف کرده اند اگر خواسته باشید که کلمات چرب شیرین روحی را زانچه هیچ ندانیدست بزار
 نخواهند و با چه سید ام که شما دارید ندانید از هر جا و هر طوری که بدست آید بول بسیار دید که بار بار ترقص میروست
 پلاد شما را بشما بخشیدم زیاده خیریت
 جدا احمد و عرض باید کرد که پیش از من بهر یک فیل آمده زیر شکله ستاده شود تا بروقت محنت انتظار بلا جان نگردد
 این شب نیست و انم آمدن و وقت سه پهر است و این را ده می آید سوده از میان حاجی گرفته باید فرستاده و چند دانه بسیاری

نیز می آید چنانکه اعلیٰ هر چند صیغه فاعلی باشد که امر حاضر موصوف است از باب فاعل ملام علی بر وزن فاعلی که مجموع مفعول
مفعول بیای شکست مفعول صیغه مفعول است از باب فاعل در جهت ثلاثی خبریه در قانون مجید باید بدید و محسوس
پیر بر وزن فعلی نوشته مرز قاضی صاحب فرستاده شد اگر دیر و روانه نشده باشد خبر والا بر وزن خط امر و زیاده
باید که روانه نشود المصنوع بر وزن خط دیگر از شما نیز دقت فرموده و عرضی که برای جدا کردن بود نیز بنظر اعلیٰ در آنکه ذکر نمودیم
بر صبح الثانی ۱۲۲ هجری در روز و غنیمت در حضور تر و دفرش و غنیمت مطلقا مستی را که فردا را از اسبایمان شکوه بهاد و عیان اطفال
خود را گرفته اند و یک شبانه روز معزین و بچه میخوانند بر داند در این بیرون هر دو با محبت رض و سر و مستند
خواهد شد لیکن امر و زیاده چارده روز بخاس مهر و مصلحت فتن اینک چون این صحبت رو بروی طرف ثانی مقرر است
دل گوارانیکند که تنهایی دوست هم زبان خود مثل نامه سنگ که آنجا رفته مودب خاموش نشینم اگر چه آنجا سوا
سوی حدی نخواهد نشست لیکن بن یک کس بی تقلید آن آب یا روانی میگویم بعد از چهار روز که جناب عالی دایم اقباله
و صاحب کلان بسبیل بیست یا بالاتفاق خواهند آمد البته در آن جلسه شریک خواهیم شد زیرا که این هر دو والا جناب
زیاده از چار گهری نهایت یکپاس خواهند نشست بعد از این تا نیمه دین صحبت اینها با ساس حقیقه از این سبب است
که مرزا بهمانکه شانه زاده را حرمی بوده است در شاهجهان آباد چون حامله شد زنی از راه رشک تفتیشین شانه زاده موصوف
کرد که این بچه در شکم دارد از شما نیست چون غنیمت را خصوصاً اطفال را همین گوش مست دگر میباید و مقدمه زن و صاحب عزت
بسانار که مست مرزای مدوح قصه شنیدن او کرد و ممتاز محل که مادر شانه زاده باشد او را اینها را کرد و من بعد با حضرت
خلیل سبحانی بنو اب قریه والد حضرت اعلیٰ مشوره نموده او را روانه کنه نوزد صاحب عالم خود را کرد که از این
انت مصون ماند و موصوف خط ممتاز محل سخی صاحب عالم بهاد در این بود که پیروی از طبیعت این آن تولد خواهد شد
از شما بفرزندی خود بگیرد و نامش مرزا بهر فرزند را بدینچه حاله آمده بود بعد از ده ماه و چند روز وضع حمل اتفاق افتاد
لیکن بجای مرزا بهمان فرزند ناپدید شد چون این خردا و کین فرزندان شانه زاده موصوفت سوا می این رسکار را
میکند چنین بانگ داشته شد که هزار روپی در هم شادی و خیره صرف باید کرد و مرزا سلیمان شکوه بهاد را با اهل عیال
و جناب عالی دایم اقباله و صاحب کلان بهاد را جدا جدا بخوابانید و بیاخت این هزار روپی را مادر شانه زاده تقدیم کند که
خرستاده بودند باین گمان قوی که پیوسته تولد خواهد شد لیکن نوشته بود که این بچل را در هر دو صورت بصرف باید رسانید
تا همانند این مطلب دیگر آنکه مزاج من بفضل الهی قرین محبت است خاطر شریف جمع باید داشت این با هم در عرصه کمال
جدا بر گوار نوشته اید و دو جا خطی یافته شد یکی از باعث تحجیل است چرا که همان فقط را دو سطر پیش ازین در سطر خط
صحیح نوشته اید پس گمان خطی سوا می این نمیرود که در جلدی خیال نماید و آن نیست که شما در ذکر شتی محمد علی صاحب
یکی باین صورت نوشته که با منشی محمد علی صاحب که دوست شما صاحب چند ملاقات شد این معیوب نسبت بلکه
سر با جمیع و جای دیگر نوشته که باز از منشی صاحب موصوف ملاقات شد این غلط محض است لیکن چون شما
این مدارج را خوب طی کرده اید این خط از راه بی علمی نیست اتفاقا مست و جای دیگر که غلطی دوم

السلطان
سلطان بنی علی
و بیست بنی علی
جدا ۱۲۲ هجری
بر وزن مفعول
مختار ۱۲۲ هجری
دعوت کرده شد
مستند آنکه
بنی سابق ازین
و در بنی از او جدا
شانه زاده ۱۲۲

و این جمله

واقع شده سبب آن عدم معرفت بحال لفظ است آن لفظ سقا است که شما آنرا سقه نوشتید مخفی فاعل آن از
 سقی بسکون فاعل معنی آب دادن است سقا سقی اسم فاعل آن و سقا صیغه مبالغه بر وزن فاعل چون لفظ سقا
 مبالغه معنی عشق و شرب مینماید به شخص شرب خواست و معنی آب مینماید که مستعمل میاید به لفظ مبالغه معنی سقا
 باین معنی مستعمل گشته و آنهم صطلح شده است شخص مسلمان که شکایت کرد و او را که خانه مینماید و دیگر چنان
 که بر سر چاه در راه نشسته آب بمسافران میخوردانند باینکه سقا گفته باشند لیکن چنین نیست پس لفظ سقا از قبیل
 منقول عربی تصور باید نمود که از معنی اصلی خود برآمده زیرا که از روی لغت که ما بر همین سقا سقا میگویند
 سقا از باعث شهرت گرفتن لفظ معنی شخص مسلمان شکایت برادر بر دیگر می طلاق نمی یابد زیاد و خبر نیست و این
 را از باعث تمادی ایام بخاطر نموده است که حساب عدل همان را در هفت و هجده طاق بقیع از من می پرسند
 من و کله نور و بروی عزای مدوح برای تفریح طبع از شخصی پرسیده بودم چهار روز تا ل کرد و در سقا کرد
 و بعد از رسیدن حساب روی قاعده غلط است زیرا که موافق قانون حسابی در عدد یک هفت است هفت مجموع
 طاقها میگذرد و هفت طاقها چون صد هفت است و هفت طاق هفت هفت در آن گنجانید و هفت طاق
 و نه طاق و سه طاق و پنج طاق در آن نمی گنجانید تا هر سنگ که درین و ز با محروم و دیگر ماقا محروم صادق خان صاحب
 نام ایشان نگار را می گذاشته اند طوفان این مکتوب است مطافه باید نمود و رقه **۲۵** مخفی نگار که در روز
 که بیستم شهر محال در رویش نشسته بود و آخر روز قریب بعصر خوابید و بعد از آن که سبب قریب بوی چا و فی بدو تخانه صاحب نام نهاد
 اکثر آمدن خود برای درس عربی نزد فقیر مقرر کرده اند آمده معوضه شما که مجبور بود نوشته بودید من و او بدو مطافه
 دریافت شد که شما با توفیق راضی نیستید و هر چند من در خط خود ایما نموده بودم لیکن بخاطر رسیده بود که شما از حجاب
 این گفتگو بر زبان نمی آید و نیز درین گفتگو از من شرم نخواهید کرد و مجبور بخان صاحب قبله و وال با جد شما اشاره
 نموده بودم که در خصوص ایامی نخواهید نامی باید نمود اگر دل نخواهد به ازین دو دختر همسری بهم نمیتواند رسید
 که مرضی صاحب دریافت شد سخی درین امر پیچاست اگر چه بحسب ظاهر خانه داری چیزی نیست لیکن در اصل خود را
 دانسته و بداند از حق است هرگاه که طبع شما بخواند درین امر اصرار چه ضرورتی نیست و مثل مشهور است آنچه خود میبینی بگو
 پسندانی الواقع سهره بهر سبقت و دوبار خود را رسوا کردن هیچ لطف ندارد و گویند عمر شریف بان حد رسیده
 لیکن مدته العمر با حضورت بسر بردن بهر چه نیست چیزی ضرورت ندارد شاید که ام در قهر شاه پیرا یا شاه پیر و یا بخانه
 پری و سبزی بری فرقیته شما میشود و هزار آفرین بر فتم شما خوب فهمیده اید و طرفه مال اندیشی بکار برده اید و یکم رفته
 دیگر این مردم بحسب بغیرتی هستند که بشما فائز چیز پاک کردند و الحال بی آنکه تقاضای شدید از طرف شما
 بنظر آید ادای نریمت آن در غیر ندارد و ضرورت هر چه با شما رسیده است مال بابای شان شد زیرا که
 تقاضای شدید که ایامی طلب قیمت بهم از طرف محال نماید دیگر احوال این است که خان صاحب که هم والا
 تاج الدین چنینی خان صاحب صدر و پیر در بیع الاول منجمه سید صدر و پیر دهاشیده و ولایت ملین خان بابت

۴ سبب آن است
 ۵ شربت از حق
 ۶ شربت شکر
 ۷ سبب آن است که
 ۸ سبب آن است که
 ۹ سبب آن است که
 ۱۰ سبب آن است که

دیوان چند داده بودند و یکی مبلغ معلوم شار علی نامی در قرض خواهر ایزد خان صاحب بر دو صد و بیست و یک ریال و ربع آنرا
 طلبی او هم هنوز صورت وصول ندارد و این جهت که جناب مدح مستقیم بروج الاول و انکاد پوشتان از انجا که خبر
 اراده فرج ناکا دارند و سوره زست که حلی بخدمت شان روانه نموده شد هنوز بجا نرسیده و بجا نعلین انصاحب
 جواب آن برگاه خواهد آمد و نزد من خواهند فرستاد و من هر روز قهقهه بخدمت ایشان فرستاده بودم و آنرا قهقهه بخون
 بوده است که در روز خط خواهر امانی آمده بودند و یکی بخدمت ملازمان نوشته اند ایشان هم در جواب سلام شوق بسیار
 نوشته بودند و با نرفته و بر پیوسته رسید و اول شدن نزد قاضی صاحب خواهر بسیار نیا جناب مدح و کسب کوره را
 خرید و هیچ نموده نزد شما خواهند فرستاد و گمان هر که بدید شما سیدانیکه من از شما هم نازک مزاج تر می برگاه
 شما خانه داری را که لذت زندگی موقوف بر آن است گوارا نگردد و دوستیکه نادامه احکامات در رنج و بلا گرفتار
 خواهم ماند از من کی بشود و یک یک در این نسخ را ملاحظه نماید لیکن در جستجوی منش پسند و ناپسند تفاوت
 خواهم کرد و میداند که ما در مرن شاه پیرا مرقبه را نمی گایم ما را کجا سر دماغ قیج کتابهاست و با شجره الکافی
 که تصنیف خود من است میداده ام باز از غلط و صحیح آن اعتبار ندارم و دیوان فقیل و دریای لطافت و بهجت تماشا
 هنوز پیش خانصاحب است این بار که تشریف می آرند میگیرم روزی خود میفرمودند که بر سر نسخه انانت خواهر صاحب
 حاضر است بگید لیکن دریای لطافت را یکی اند و سخنان من برده است بعد چند روز که می آیند آنهم اندر رسید
 احوال تنهایی مذکوره را از نزد خود تصور نمایند **فصل** خط بهجت خط و پرو که شازده و هم بروج انسانی شسته و بجز
 روز چهارشنبه بود و وقتیکه در باغ پنهان که از حضور پیمان آفرین مرحمت شده و آقا صاحبان را با هم در خود داده
 بیرون رفت برای چند شبی گاه گاهی وقت عصر آنجا آمده من نا بهر سنگرامی الملبس به هیئت مجموعی شسته بودم و میر حسین
 که از چندین نفر لطفاحت بخدمت قاضی صاحب میخوانند مع عری که آبی جدا می خود نوشته بودید آورده و بچه
 دادند و بچه آنرا بمن رسانیدند و بچه او که قلم نموده بودید در پیش من شد و آقا صاحبان نیز نام خود را و نا بهر سنگرامی خط
 نمودند و کلمه کلمات ثانی خود بخود حکم خواهد کرد و بی آنکه شهاب اجنبش و میدوید و قدر خوب شد که بهجت رویه استنجا
 گذاشتند و باقی اینجا فرستادید کی ویشی و چه حاش و البته بخت و اتفاق است آدمها نیست که آنرا بخت
 بازوی خود هم رسانند و الا میان حیوانیکه او را انسان می پرو و نرو آدی زاد و هیچ تفاوت نیست نان بد خوردن
 سوای ایام طفولیت بکار آدم نمی آید و بریدید موقوفست که نان قای شنبه به پدر هم برای بی غیرتان
 زن میرت است قای شنبه پدر است که کسی را پرویش بکنند مثل خواهر بر ایران که شنبی را پس خوانده پرویش
 میدهند و عمو و خالو و پدر زن هم از همین قبیل است بلکه نانی که بی رنج بدیند آنهم قابل قبول نکردن است جانم بجان شما
 که این سی رویه را من بر ابروی پرویدم و آنهم بلکه بران سی هزار رویه که بذلت باست ایضا بهر ترحم دارد
 تفصیل حال بعضی صاحبان و شال و پوش و طلا و خور و ریختن مناسب نیست شما حال آنها بخوبی میدانید خدا آن
 دو شال و پلا و دو کوشی که آن بر گوارا داده بود و نصیب دنی غلام شما کند و نرا رشک قدری اطمینان نصیب

لعلتینت
 شب
 استوار
 پنهان و بیخودان
 سرخا پنهان و بیخودان

شما شنیده هر چه بچسب بخت و اتفاق رو خواهد داد فهمیده خواهد شد یک خط طویلی متضمن عبارت زیر گنجد بر مع لغفم
 بخدمت اقا صاحبان نوشته و بلغا سپرده باز نزد من حاوی احوال خیر و مال خود و شدت آفتابان صحبت ایشان و خبر شنیده
 رفته **ع** خواه بکرم مسلمکم الله تعالی درین نزدیکی تملطف نامه خانصاحب مرقوم هفتم و سیم شصتمین طلب حق برادر
 و خد متکا رسیده بود لیکن چون در خط جناب مملوح قید شد متکا جوان بوده است ازین سبب به رسیدن آدم
 معقول جوانی اندکی متعذر شد و معذای غیر خرج راه کسی را داده نمیکند خانصاحب نوشته بودند که هر چه بر آید می
 در کار شود از میر رمضان علی باید گرفت چون آدم نزد میر نور رفت گفت بجان علی خانصاحب از کارانپور رفته برادر
 و خد متکا را برین پوری فرستاد و حال حاجت آدم دیگر نیست ازین سبب مرقوم نماندم و با تقریبی که اگر حال غلط است
 یک و سیه از پیش خود داده روانه آنطرف نموده شد چندی تا سپیداری بوی بهم میان حاجی حواله داده اند باید گرفت
 میخواستند که چند کلاه و حلوائی سوبان بهم حواله و سازند من منع کردم و گفتم بعد ازین بدست که آدم و خانگی
 خواهم فرستاد چون در خط خانصاحب مرقوم بود که من پوری میر و من آدم فرستادم پوری فرستادم اگر خانصاحب
 هستند که آدم نامه و بخدمت خانصاحب بیاورد و گفت این خط را خانصاحب و صاحب خواهند فرستاد اگر خانصاحب
 بنا بر ضرورتی بنور در زیر گنجه تشریف دارند نزد صاحب خروا پادشاهما اورا بخدمت صاحب الاد و دمان برسانید
 و اینقدر دیگر عرض میکنم اگر حق برادر اسوائی آدمی که از کارانپور آمده است در کار باشد بخجور برسد و الا غیر فلانی حق برادر
 بهم رسانیده بود لیکن تفتیک دریافت شد که حق برادر از کارانپور بخجور رسیده و فرستادن قابل نبود و هم عرض باید کرد
 که فلانی حال او خوب است و باورچی که طعام نگریزی و هندوستانی خوب بنزد سرگرم است هرگاه بدست می آید روانه نمیکند
 و حال این چند متکا را باقریگ نام دارد این است که عمرش زیاده از سی نهایت سی و دو سال و در محنت چند قسم نان مساقن
 حلوائیات و بیات هم همارت درست اند لیکن نوکری در کار دارند گاهی نگه داشته و نمیکند چه چند متکا است مسوائی
 زبانش بچشم دست است پدرش مغل بود و نیمه احوال بخجور التماس باید کرد و گفت غزل که درین روز گفته شد و یک
 بخجور ال باجه شما میرسد و هشت غزل دیگر در دیوان ثبت است و دیوان را بنصیر ال برین صاحب برده اند ازین جهت فرستادن
 اتنا در خط دیگر موقوف داشتند و آنچه شما در حق خیرات علی عرض کرده بودید که بعضی وفات نواب اصف ال و له امیر ال و له
 خواست که اورا از مرقوم خود ساز قبول نکرد و حاجت آن بخیال نرسیده باشد خطا هست که امیر ال و له هشت سال پیش
 از اصف ال و له جدا کرده بودند و شاید عرض شما را امیر ال و له حسن ضاخان بوده باشد بدانند که امیر ال و له خطا است بیکان
 و حسن ضاخان امیر ال و له میگفتند و ضاخان بر بقول عرض گوینده را همه کذب میسازند آینه اندکی تحقیق نمود
 حرف باید زد و مقدمات در بار بسیار نازک میباشد اگر چه شما هنوز طفیل ای احوال مرا می بیند و چه ضرر
 که این چیز را تحقیق نکنی لیکن در بار آنچه معلوم باشد باید گفت **ع** خطا بجهت خطا ویرانه بجهت است
 چهار و سیم ربع الاول بحسب تقویم نوزدهم و در نوشته بود این مشتاق رسیده و خاطر نگارنده بدوش هزاران مسرت شادمانی
 گزیند رسیدن خط از نظیر سببی است این است که ال و له شما میفرمودند که تا خط دیگر از آنطرف نمی آید چیزی نباید نوشت

مین پوری
 حرف نون
 خطا که گزیند

چند روز دیگر انتظار بایک شید اگر درین عرصه خط خواجہ امامی می آید والا اینو میسم شاید که منطون ایشان بوده است
 که شما وقت روانگی زری از ما جن قرض گرفته فرمایش صاحبان آنجا بجا برده اید حالا منظر من آنجا فرستند بگاہ
 بهیست می آید خط و پهنودی هر دو را یکجا خواہید فرستاد معلوم نیست که آن خوف قرون بصدق بوده یا نہ بقتیکہ دروغ
 میباشد چرا کہ این صاحبان باقی انصاری خود را ازین پوشیده نمیدارند الخصل معلوم نیست کہ بہر خط فرستادہ اید یا نہ بہر
 اندہ است من بہر نعره شما کہ اسی جملہ خود نوشتہ اید ندیدہ ام بعد ازین خواہم دید نزدیک من دیدن نمیدان آن
 ہر دو برابرست کہ باریافت محبت و سلامت بوده است بخوشد و اللہ کہ از آمدن این خط امرادی کہ بوده برآمدہ چون
 چون قاضی صاحب ہنوز در نجاس میباشد و خدا نصاحب قبلہ در ہما دنی از باعث بی مسافت آن خشنودن
 خط اسحق من بہرستم جو اگر دروغ و عرضہ را از سبب خواندہ منتشر نش از وقت آنجا نفرستادند از دوا حال
 بیرون نیست یا بہرستم وقتی نزد قاضی صاحب رسیدہ است کہ عرضہ نزد خدا نصاحب قبلہ بجا دنی بہرستائی
 یا پیش از رسیدن او خط اسحق من نزد خود نگاہداشتہ عرضہ را روانہ کردہ باشند و خدا نصاحب از باعث
 غروب شدن آفتاب فرستادنش نزد من موقوف بر امر و رد اشتہا ندیقین است کہ آیا بیاہ چون شام بہرستائی
 در خط من باقی نمیکند یا نہ خاطر من جمع است کہ در عرضہ ہم مطلبی سوای جنگی و دعا و سلام نبودہ باشد آمدنم
 بر احوال دیگر تاج الہین خالص صاحب میر غلام علیخان ہر دو ملازم حضور پر نور شدہ نہ شاہرہ خدا نصاحب تہ صد
 و از غلام علیخان صاحب دو بندہ و سہ قرار یافتہ خدا نصاحب خود تکرار نکرد نہ لیکن میر غلام علیخان صاحب گذارہ خود
 درین شام ہر ندیدہ و حاضر مکن بود نہ حکیم مہدی بختر دہ اضافہ و ایضا بخجرتی از بیاض تہال نمودہ نگاہ داشتہ است
 باید و یا لیکن بچو کہ ازین صاحبان باریا سلام حضور نیست از سبحان علی خدا نصاحب کہ بلا فصل ہر روز وقت و بہر حاضر شوند
 این بہرستائی ازین صاحبان مقدار دیدہ ہا است ایشان ہم فضل آگاہی حسب الخواہ درست شدہ برای نظام بعض امور
 ریختہ ہند و زبکا بنور خواستہ بود نہ بگوشت کہ برای یکما و ہر دو بنا بر ضرورت با صاحبان عالی شان ہم ملاقات
 کند لیکن با صاحب کلان لکھنؤ ملقلم ملاقات موقوف است برای دیوان و دریای لطافت و ہفت تماشاکر نوشتہ شد
 از خدا نصاحب گرفتہ جو کہ قاضی صاحب کردہ خواہ شد لیکن دریای لطافت برای چند روز شخصی از دوستان
 خدا نصاحب برودہ است این ہم بعد چند روز آید و کتب باربعہ معنی تفسیر ملا فتح اللہ ابواب بجنان ترجمہ شراہع
 و حق البقیع تہلاش بہر خواہد رسید بگاہ جانی سراغ بدست خواہد آمد بقرینت شخص کردہ برای زر نوشتہ خواہد شد
 دیگر بچو بہرستائی از ہما پھر و جواب خط شما نزد وال ماجد شما فرستادہ بودم خدا و اندازہ سبب وانہ نش
 امر و کہ نہ شنبہ بہرستم جادی الآخرہ است وقت عصر خط و ملاک فرستادہ خواہد شد و ہر روز وقت عصر آمد قاصدان
 مخدوم جواب خط شما را کہ آورده بود در جزو دان نگاہداشتہ ام در خیال من این بود کہ آن خط اول خود روانہ شدہ باشد
 حال آنکہ خط دیگر باید بود ہر گاہ باید این خط را در لفت جواب بخش باید فرستادہ این وقت زبانی میر حیدر حسین نامی
 از وال راجہ شما رخصتای دینی استفادہ میکنند دریافت شد کہ خط من پوری نامہ در آخر روز روانہ خواہد شد این را کہ

تہنم

پیر و برادران خان پیاده خط خا فضا صاحب که مفر با تاج ال پرچمین جان بمن رسانید بواب هم همانوقت نوشته
تفویض نامه بدو نموده شد مضمون خط این بود که خواجہ اسمی صاحب ازین حادثه خبر شد ومن بے اذن
صاحب الاجاه بمن پوری منتوا آخر رفت اگر طلب میفرمایند میر وم والاخبر و نیز فرموده بود که رخصت برای باورچی
و خدمت بردار تقصیر بسیار است بلکه نوشته اند که شاید خواجہ یک من نان خشک خورده باشد پس از شما متوقع آنهم که یک
باورچی خوب بدو روپیہ شاهره راضی نموده و یک حقہ بردار که سوای اینکد آتش بسبب قلیان بگذارد و دیگر هیچ سلیقه
در کار نداشته باشد لیکن قدسی خوش ظاہر و جوان باشد ردو باید فرستاد تمام شیمنوشنق نامه خان صاحب فرمود
حال شما بشنوید که باورچی خوب در کشتوبه روپیہ بیستم رسید چو جای اینکه بین پوری میان بدو طعام میدهند سخانی دانه نری
خوب نیز و یک من شام بخورد عرض میکنند کہ ہر باورچی ان سلیقه ندارد کہ ہر دو طعام را بخوبی تمام نبرد دیگر بتلاش بسیار
شخصی بہت آید ہر گاہ حال باورچی ہندوستانی در کشتوبہ بصورت باشد کہ گفت و پیششاہرہ ذات ایک پیش خدمت
بدرا بہتر روپیہ و یک تار کرد ہر روز گرفتہ باشد ایگوندہ باورچی کہ سلیقہ ہر دو طعام داشتہ باشد چگونه در سفر کم
از بست و پیہ مقبول خواهد کرد زیرا کہ در کشتوبرای چنین کس معیش خدمت پائزہ و شامنزدہ روپیہ تقریرست
و در بعضی سرکار ہذا نیز زیادہ اگر حضور عالی مرکز خواطر دارند کہ طعامی خوب برآید چہ ہر دو نوش و یک باورچی
ہندوستانی کہ قدری از سر رشته رکاب داری ہم آگاہ باشی معیش خدمت بجارودہ یا نزدہ روپیہ ملازم فرمایند آن خود
داخل حساب نیست معمول باور حلیست و یک نان بنائی بہشت و پیہ کہ قسم نامان چندہ و حضور بیارود اگر شوق
نان ہندوستانی نباشد و مرضی مبارک همین است کہ اطعمہ ہندی و ولایتی ہر دو دست و بریا پیل رشاد شود کہ باورچی
بار صفت تلاش نموده ایکین مشاورہ معیش خدمت کردہ است و پیہ نخواہ گرفت تمام دوم تنیک طعام ملک خود را
خوبی نعمت تمیز داد اطعمہ ولایتی خاص است لیکن اگر اتفاق میشود دیگر چیز کنوا نہایت بکسانیکہ متعین طعام لاتی
ہستند چنانکہ خواہ باشند یا حضور یا امتحان خواہد رسید و دیگر آنکہ تلاش حقہ بردار ہم کیانیم ہر گاہ بہت آید و اندر خواہد
تمام شد این قصہ ہر عمر کہ امی مشاعرہ حال اگر وال یا صاحب نوشتہ باشند قولہ او و الا بعد ازین خواہد رسید این
بخبری از ان است کہ من دین چند روز بخاس نرفته ام فردا دعوت جناب عالی با فرزندان ارجمند صاحب کلان
و دیگر صاحبان عاملیشان بخانہ حضرت مرشد زائدہ خود ما حاضر است لیکن جلسہ از سر شام تا یک نیمہ پایش خوابود
دین محبت مرا سلیمان شکوہ بہادر ہم چون آیند بود و آشپزانی از سابق و چند دیوار برای فی برای روشنی جہا طرف
و بعد وقت نماز دست آمدن زمین نو بہعت احاطہ چہ بسیار است ہر چراگی کاغذی ہم درست شدہ ہستاین ہر بہا
ہما نیست کہ بہوا بلند میشود و عوام از اخبار ہی نامند شما نا حظ نموده آید و وصہ یخواہ روپیہ برای باورچی خانہ عالی
و نصف آن برای طبیب صاحب کلان فرستادہ شد و طعامهای دیگر ہم اینجا پنختہ خواہ شد دیگر خیبریت و تطلاندہ شما
خواہ حسن خیلی باشد و دست بہت بچہ رسید نیست ہر روز من میگویی کہ ہر گاہ کسی اینجا بروم و نظر کنید شاید چیزی
ارسال بہر از قسم حلویات مرکز دارد معلوم نیست کہ شاہ افنون گاوش شکل گردان خود دیدہ ایکہ انصالح عمربا

منقح نمود و الی راجعاً بعد از مطالعه این عرضی سکوت کردند و قتیکه رقعۀ شامۀ نوشته فارغ شدیم گفتند که برای
 خواجۀ امامی درین غایتی ضرورت است که منقح را بجای نسخ نوشته است باید دانست که منقح یعنی بدکاست و فاضل
 از انفاست می نامند و در آن آن مجرست چنانچه منقح و مجرست هر دو فاضل آن فاضل و فاجر گفته میشود و زنی که
 باین صفت متصف باشد فاضله و فاجره میگویند و بجای اراده و غیرت لفظ نسخ استعمال می نمایند یعنی بر بخت و
 اراده و غیرت جناب ابرار منعمین صلوات الله علیه فرمایند عرفتی بقصص الهی یعنی شناسم خدای خود را
 بر بخت و در آن اراده ای نمود **رقعه ۸۸** خواجۀ امامی صاحب ملک الله تعالی دیر و زرقه رسید و مار قمیه دریافت گردید
 البتۀ رقعهای ترکی خالی از فیه نیست برای اینکه خواننده را از آن لذتی دست نیاید یا نظریت نوشته شده و بیشتر از آن است
 بایمای عمومی شماست آدم بر ذکر دیگر تاریخ هفتدهم کهری شب گذشتۀ کل میر تقی خوانده خواهد شد چنانچه قبله و کعبه یعنی
 عرض باید کرد که بر یکشنبه رستم را برای مسجود خواهم فرستاد پوشیده همانکه که در کلاخ زیاده از رسد آدم کی از آن جایی که کلاخی
 هستند خواهند بود خلاصه میکنم که در ای کلاخ میر و مصوف زید جاش عرفانی پویش خواهند شد و تباریج نیست دوم
 رسد ساجی اصل خواهد که در فردای آن خواهندی و بست چهارم یعنی شب بست پنجم مجلس عروسی مرتب خواهند
رقعه ۸۹ خواجۀ امامی صاحب ملک الله تعالی امر و زکۀ چهارم شهر حال روز خنبند است پیش خیمه مطرف بند
 روانه شد و یک چیز با هم مثل کوبه بخانه و با و چیزی اندک سبابیج رفت فردا قطعاً کجاست لیکن رخ خیمه مطرف نگفتو
 نیست رخ آنکه آگوست شهسوار این است که برای انتظام برگزیده سلطانپور و تهنید اعمال میر و نشاید که یکی و منقام
 در اینجا اتفاق افتد بعد از آن لکن بنویسند و در دین صحت دارد نهایت سفر تا پرتاب گدۀ باشد که است کرده از سلطانپور
 آن طرف است و میر و مصورت توقف هیچ نخواهد شد چرا که این طرفها شکاف نیست میر و مصوبه و غیره را فردا دیده
 ترجمه خواهم کرد و بی ازین میر ساجم انشاء الله تعالی نقل طرفین است که شخصی از عمارت فیض آباد و رختان بیان این
 شده بود از من می پرسید که سوا می تو در شرا الانام بر آورده کیست گفتم از من هر صاحبان تیر اند گفت شخصی تعریف
 خواجۀ امامی میکرد جناب هم تیر اندیشان ملا خطه فرموده اند گفتیم منم که او از ده کمال ایشان شنیده ام نه خود ایشان را
 دیده ام نه تیر را گفت من و سده تعریفش خود را در طور ولایت باز ایشان گوی نیویسد لیکن آن قبله و طرف بریم
 کتابی است از انانام شافعی خا لبارک کند **رقعه ۹۰** خواجۀ ابو الجان مسلمة الله تعالی خط مسرت مرقوم و از منم
 در لاف عرصه زرگوار شامۀ فقیر شتان رسید از مطالعه آن ل بسیار خوش شد و متن صاحب خالی از فائده نیست انشاء الله تعالی
 هرگاه کلمه فرمی آید یا زمین رپورت نزد صاحبان بوژ و خواهد رفت و منظور خواهد شد خاطر جمع باید داشت
 این پیر لند از انانام شامۀ فقرست آنجا هم یکد کس از دوستان فقیر خواهند بود از آنجمله و کس مختار
 مهات آن کلمه اند که با کنوچی پسر رای بالک را م خیلی رابطه محبت دارند و حال کنوچی خوشی که با من است
 شما خوب میدانید اگر چه که گویست با من از جفتش میتوانم داد چه که حال خلاص من شما بر وظایف است و دیگر خیریت خط
 اسمی آن صاحبان نیوقت فرستاده شد جواب بعد ازین خواهد رسید خط اگر و نگار ام طوفت مرو که نسخهم نوشته است

باقی ماند و اگر دو حرف دور شود همان چارسیا ندی دال و رای همکذا هرست که بعد دور کردن دال و رای بی غلط افتاد
 چا باقی میماند که بحساب ابی چارسیو همچنین از دور کردن مکر حرف که چار باشد دال میماند که بحساب ابی چارسیو
 و همین صورت از دور کردن چای یعنی دال که بحساب ابی چارسیو لغظ چار باقی میماند این مختصر از مفصل در خط
 خا انصاحب هم باید نوشت و از دیوان صاحب هم باید پرسید اگر فکرا ایشان کار نکند خود ذکر باید کرد **فصل ۲**
 امروز که هم صفر است عرضی که اسمی قبله و کعبه است و در روزنامه بود و بطلان عدد را آورد و در آن روزه خنجر برای
 خود بود و نیز دیده شد از استغفای خا انصاحب بدین معنی که کلمه توخت تر و درام باید دید که محنت شما چه شرمی آرد چون
 مقدمات دنیا متعلق اراده بشری نیست اتفاقی است خداوندی شود و از اول خود را هو الله فکر کردن چه ضرر دارد
 باید که از خود کاری نکنی که مطعون معلوم شود و هر چه خود بخود تصور کنی و در این کس در آن معذور است دیگر اینکه شرمی آید
 و لفظ غلط دیده شد شاید از باعث جلدی اتفاق افتاده باشد یکی یا دیگر از اشتغالی دارم بجای اینکه بامقدماتی دارم
 دوم همیشه آن بجای همیشه گمان یا همیشه با دیر و خطی اسمی صاحب نوشته شده بود و چون خط منقوست چیزی از صاحب
 در آن مذکور است **فصل ۳** خواجگامای صاحب حکم الله تعالی از مزاج جناب قبکه و کعبه هیچ اطلاعی ندارد و مفصل باید نوشت
 که دیر و زیاده بود و او را در هر خط است و فقیر پس فردا که روز جمعه است اراده که انور دارم تا بنصورت که اول پنجشنبه
 می آیم و از آنجا سوار شده برده خواهم افتاد و بخوابم که دیر و زوشتب آنجا بستر می نمودم و می روانه شوم لیکن بعد از آنکه از
 جری که شب عروسی میرشالالید فراداشت و دیگر آنکه کلمه طریه مولوی صاحب علی صاحب سیار سنگین اگر آن است
 و تغییر از ده دوازده که روبرو داشته اندیشود و اگر کدام چو پار در سر کار باشد بخوابم جناب قبکه و کعبه از طرف من میگوید
 که برای هشت یاده روز غایت شود و نیا و خیریت **فصل ۴** خواجگامای صاحب حکم الله تعالی و آن شما عجیب کاری
 کرده اند این است که وقتیکه بعل برای سوارای ایشان آید آقا صاحب که بر سر راه رسیده که بحساب هشتانه
 یومی خرج دانه و گاه گاو و آن در خوراک خودش به بهلبان دادند هر دو سپاری خود نوکر سر کار بودند ایشان یعنی
 قاضی صاحب همینکه منزل رسیدند بهلبان از اطلبید گفتند که گاو و آن تو هر روز چند دان میخوری برای گاه چینیگری
 و برای خوراک تو به در کار است بهلبان جواب داد که صاحب تیر آدمی خود میکنند آقا صاحب هیچ راه داده اند اگر
 نمیدادند صاحب میگریتم حالاکه از پیش ما موجود است از صاحب چه طور بگیریم هرگز ما فهم نخواهیم گفتند که این
 نمیشود که شما از پیش خود بخورید و این روغ میگوی که آقا صاحب خرج داده اند بهلبان سه و سه و از نوکر کشیده ایشان
 نشان داد باز هم قبول نکردند و آن طرف ثانی مجبور شد عرض که خرج راه خوراک هر دو سپاری و بهلبان گاو و آن بنده
 ایشان بود وقت خلعت هم بیکروپیه انعام دادند بهلبان آن سه و سه و آقا صاحب رسانید این حکایت انقل کرد و آقا صاحب
 گفتند اگر طبیعت ایشان اینقدر در خرج کردن بی اندیشه بود چرا اهل بکرایه طلب نکردند خوراک سپاهیان بهلبان هم
 مضایقه داشت خرج گاو و آن انعام چه ضرر بود و بعل مال ایشان بود و بعلی مال ریشخانی تر شده بود که بخواب ایشان
 خرج شده است بخدشتا که انعام تمام پذیرد و اگر استند رسانید و شود لیکن من شکر کردم که من در عالم استی و انعام

لغظ ابی انص
 پنجشنبه ۱۲

چند خط حوالا بدین خود و باید گفت که هر دو خط را بطالع در آورده همین وقت در خانه خودش سرشان بکشد و سر باز نگاه
 ندارد و در میان خط اسی مرز با قصاب صاحب کافه کوچه یکی دیگر است که گفته آن خط است آنرا نیز با خط تمام خط خود گذارند
 بند بکنند نشود که کاغذ مذکور بپایند و در آنجا که خط را بکشند و در آنجا که خط را بکشند و در آنجا که خط را بکشند
 بدین من سوای نوکری کسی مصدع اخراجات نخواهد شد بقدر خرج پیش خود دارم بر روز زبانی صاحب دریافت شد
 که هر یک باقی بسته اند باید که من از فرستادن چنین آدم سخت بجاالت میکشم و کار اینگونه مردم گاهی درست نمیشود مگر بقتل
 که کسی بپاس خاطر کسی یکبار بطریق تجارت چیزی میدهد بجهت خدا برخواهد قطب لادن که عزت خود و آبروی مرزگاه داشت
 خدا صدمه این است که در خط اسی مرز با قصاب مجبوری چیزی نوشته ام از اول خبر نداستم که بگذاشتی میروند و الا جوابات
 داده میشد حالا که وعده کرده بودم اینهای آنجور رفتن و آمدن هم بعد دور و زحیم غری را در میگویم که امروضا با عقل و دیگر
 بجهت خود باید رسید **رقعه ۳** معنی نمائند که خط مسرت خط قوم نسبت و شتم جمادی الاول باشد چیزی امروضا که بجهت خود
 موافق سنین امروضا روز دوشنبه مشهور بر روز بی امید در شعیبا نیست سیده مطالب بند بر صراف حرف زمین آشنا ساخت
 عرصه که بجناب قبله و کعبه نوشته اند نیز خط در آمد لیکن اسی خالص صاحب تاطع نشان بجا در رسید زیرا که جناب مدوح بر روز
 وقت عصر میاید و آنرا منزل مقصود شد خط مذکور بملفوظ همین قصه است بعد خط العیاره باید که بخلص و هر سنگه از بر روز
 بخندست قاصدا صاحبان مدوح بوده ایم ملازمان نامیتر سنگه صاحب که الا بکنار امروضا و سوم و پنج باستانی است و آنجا که
 خود را قنند بجهت ایشان احتیاج عذر عدم تحریر نیست لیکن چون شما نوشته ای الالبته چیزی میگویم باینکه میسر میاید صفا
 والا قدر مدوح عجب محبتی باشند و از بعد صراط هم اگر جواب نرسد خط صراط و یکم از طرف ایشان خواهد رسید و کلمه هم
 نخواهند کرد و آنچه در مقدمه قبول نکردن کفر کفریه و تا لکن دیوانه صاحب تقاضای قلم ننموده بود بجا عت مسر خط هم شد
 رحمت خدا بر آفرین همین مناسب بود بکفایت ده رویه خود را انگشت نما و زبان دردم و مساختن چه ضرر در کارها را آن
 جناب مدوح یا نامی آنجا میاید باز هم ممکن نبود که شما بول حرف نکنید در بقدر مدت هر چه در قضا که کاران میدین بهر چه را آنجا
 حرف میشد اگر چه جدا جدا میاید که خواه امانی آنجا اوقات خود را بطنانیت بمسرم و باز نتوانم پیش کار نرسم لیکن
 آنچه شما قرار داده اید باینکه بگویم ترست یعنی هر چه بعد صراف ضروری همانا اینجا باید فرستاد و احوال آنجا هر قدر که بود باظهار
 خالص صاحب الامتاق مقدم اند کرد ریاست شد وقت و آنجا جناب قبله و کعبه را هم دیده رفته اند لیکن مطالب مذکوره
 مفصل از زبان خالص صاحب بواسطت من دریافت فرموده بودند بنزد شاه به مولوی حسین علی خالص صاحب قرین
 با خط خاص نگردیده و امر داشت هم غرض نگشته نگرد تمام شهر همین خبر است که یکصد پنجاه رویه شاه به قرار یافت
 و عمده امانت عدالت یافتند باید دید تا چه ظهور آید بر کبر علیجان قلیل بر روزی کرده بود و بنوعی بسیاری بر آمدت بشدید
 داشتند از روز بروز روز بروز از بر روز بروز از طرف صاحب سلامی و سنگه بقد مرتبه بهر یک از بجا عت رسانیده خواهند
 این مرتبه بنطری بجناب قاصدا صاحبان محمد و هم باینکه نوشت بطویل و مختصر موقوف نیست هر قدر که امکان داشته
 عمرهای مشاعره حال در شفته بجا محب بملفوظ خواهند شد پیش خود نگاه باید داشت تا وقتیکه دیوان نزد صاحب برسد

بسم الله

و تلپها برای صاحب و برای دیوانه صاحب ثلی و الا نچی بر دور وانه شد خالص صاحب مخفیته مخفیته خواستند که در روز
از دیوانه صاحب گرفته همراه خرج خود نزد من بایند فرستاد که بدو مستحق بیچاره رسانیده شود و زیاده خیریت **رقعه ۹**
مخفی نماید که در روز که بر تو جبهه و بیچیم شعبان بود خط سرت خط موافق دستور در لغت عرضی آسمی جناب قبله و کعبه
متضمن صحت و سلام است آمدن خالص صاحب شفقت از برگزیده و همان شما بودند تا مدت یک شب در آنجا و عنایت
صاحب الاجاه و طلبیدن پوله با برای چپ و نوید تازه که خداوند کار ساز زودش بمنجهه ظهور جلوه دهد رسیده مسرور
ساخت دعوت خالص صاحب مع خدا و رفقا از واجبات بود آنچه معل می آید بیجا و بدین طبع است بوی که از گل
صد برگ بدین شمار رسیده است شام گوش ما مردم شتاق آنست بچیم کی دماغ آرزو ما را مسطر میکنند و غایب
خدم ارسال مبالغه نخواهد در عرضی نوشته بود بیجا بنو و خوشا زیکه در ضیافت دوستان شفیع بصیرت زکایدن شکوه آباد
خانه خراب هم خاری در دل می شکست آنکه نیکه این بالا از سر سازش از اخبار تازه اینکار و زعفره شعبان غلام خالص
جناب الدین این خالص صاحب رحمت آسمی پیوستند اگر چه از نفعی آفتاب لب با هم بودند لیکن چون همه صاحبان ما همی
آورده اند تا نیز خطی متضمن این فقرت بخیر است خالص صاحب نوشته ارسال دارد که در رسم دنیا همین است و هذیر یخیز خود نیز ازین
واقعه نبویست تمام شد این طلبی پیشته نوشته بودم که مادر محسن با بای قبله و کعبه مع فرزندان و اسما و انشغال عالمی و عری
نیز تعمیر اقامت گرفته و خبر است که زوجه عبداللہ نیز با همجا برود و خواجہ عبداللہ هم شاید با همجا رفته بودند حال احقیقت حال
برین سوال است که مقدسینما باشند قیام عمارت نو و قطع هوای خوش در آنجا مانده بعد پنج شش روز که برای دو روز برای
فرستادن کشتی نیاز ضرر بکنار و دریا خرد و کلان اینجا آمدند بعد حصول فراغت ازین مهم داله میان کسب با اولاد و همجا خود
بجای خود مراجعت نمود و دیگران خود را از رفاقت شان در دیدن گفتند که ما مجبوریم آن مکان بدل نمی خستیم تا وقتیکه
آنجا خانه ها جدا جدا بران شود و ما و بیل را اینجا گذاریم قبله و کعبه ازین حرف تنگ آمد گفتند که خوب است همین جا بمانیم بعد ایام
بارش عمارت مختصری برای خود میسازم اینقدر مبلغ اگر بیاورم که برای هر یکی جدا گانه عمارتی تعمیر کنم بهال بعد بشکال
باید و بالفعل خود آنها و داله میان کمون فرزندان آنجا است و دیگر وضعی و شریف از اناش و دو کو و لطفال که چکن بزرگ
همین جا بمانند مرضی قبله و کعبه این بود که بعد تعمیر پذیرفتن جمیع اکند که بعد بشکال مقصود است آنجا بر و ندر و زنی خواب
شمس الدوله بهادر در خلوت گفتند که برای خدا زودتر با همجا بر وید زیرا که طبیعت حضور گرفتار تو هم است ببا و آنجا طوطی
که ایشان خود در شهر می باشند اینجا هم سیر گاهی ساختند که گاهی بی مع رفقا و عیال اطفال آمده یکد و روز میر می برند
و از شخصی نقل کردند که بیچاره حویلی ساخته بود لیکن هنوز از باعث نخست مساعدت که بخوبی برای چند روز منع کردند
در شهر متوقف شدند و منتی او روزی سواری را از انظر گذشت آن مکان را خالی نازدی ویده پرسیدند که این خانه را
که ساخته است مردم عرض کردند فلانی همانوقت مسکین ابر طرف کردند قبله و کعبه مجبور است تا این حکایت فردای
آن روز و نون فرای بلخ شدند و شب روزها با هم میسر میشود دیگر آنکه آقا صاحبان شفقت نشان از تله چهار روز
جواب خط شما نوشته نزد من فرستاده بودند در لغت همین کاغذ میر سدا این یار رسیده آن باید نوشت

لیکن کا قدری طویل عرض باشد بقدر اول گفتا باید در زیر ای من پارچه کوچکی کافی است و اگر نگارام حجه
 بخیر و عافیت اند لیکن از بدکاری فرزند و بلند خویشی شوش بدیا شدن باید دید چه میشود بر سر نام عرضی لفظ غلام خواهم بگویم این
 بود معلوم نیست که این غلام را شما هم می شناسید یا نه سابق ازین برای یاران لقب بود و حالا گفتن چه فائده
 زیاده خیریت **رقعه ۸۰** منشی حریری مرتب و موزنی محبان منزلت سلیم الله تعالی بعد از زود با منشی نهاد که آمدند
 که پنجم شهر حال است صحیفه محبت طراز رسیده همان بهمان منشا طایب این مشتاق از زانی داشت بر عنوان کتوبت مرقوم بود
 که شاید خطبه دیوان رسیده والا باز ترجمه میرسد آنچه گمان برده اید مقرون بصحبت است اگر بداعی منتظر رسید ترجمه آن نوشته
 میفرستادم معلوم نیست که منشی در خطبه در دو اک فرستاده بود یا یا نیست آدمی که این طرف می آمد سپرده اید اگر
 در دو اک داده اید رسیدن منشی دلیل قطعی بر تلف شدن آنست یا غائب شدن بر قصد باین دو اک در هر دو صورت از آن
 مایوس باید شد و اگر این هر دو علت پیش نمی آید که می رسیده بود و جوابش نوشته بود و اگر تقاضی شخصی که عازم ملک بود
 داده اید بعد از این خواهد رسید بخیال که آن مرد از بیت بعضی ضروریات چندی دیگر در شهر توقف در زید یا در راه گذر
 مانعی پیش آمده انحصار گاه خطبه بفرستد ترجمه اش بخدمت شریف خواهد رسید تمام شد این مطلب آید هم گفته اند
 خطی که موقوف خط خاکی خا نصاحب قبله میرانشا رفته خا نصاحب فرستاده ام بصاحب نرسیده نرسیدنش از
 مجبور میاست سرش این است که خا نصاحب و زبکه من این خط بخدمت شان فرستاده ام و خط نوشته بودند یکی
 متضمن احوال خود که هر روز میسند آنرا در دو اک میسرده بودند و منشی متعلق بر بندوی بخواه رسید بایکان همان من فرستاده از
 اتفاقات عباد الله خاندان خا نصاحب خط فقیه را در خط میبندی موقوف کرد که با حقیقت تمام میرسد یا سهواً واقع شد
 چون قاعده فرقه ما این است که خط میبندی را با رایج جمع شدن روانه میماند یک میبندی را زود تر روانه میسازند
 از پنجست سه چهار روز بایکان همان ماند و چهارم روز کاره همان بر لک میسازد و آنجا رسیده خداوند که همان
 بود وقت با گرم علی خا نصاحب پدر زن خا نصاحب خبر کرد با بجا که گرم علی خا نصاحب خط نگار بر بخردار کارم گار
 میر محمد تقی خان سپرده اند اگر فرستاده باشند فهو المطلوب الا خدا بخش را در جوی علی تمعیل گنج فرستاده باید رسید
 و در روز جمعه خطی در لطف خط خا نصاحب فرستاده ام آنرا هم بخردا خواهند رسانید یا صاحب خود بطلبند **رقعه ۸۱**
 منشی بلاغت نشان نخلکند بوستان عبارات براحت توانان سلیم الله تعالی بعد از زودی ملاقات شریف و تصور
 خوابهای خوش در شب هفتاب بالای بام و خط برداری رقصان اوش خواب در خا نصاحب ام طاهره و اضح باد که در روز
 هر دو در قطع زانو صاحب خط نموده با ترجمه بازی او و نشین در قعه خود میچیدد در لطف خط خاکی خا نصاحب و قبله
 میرانشا را و خا نصاحب و آن خودم انقلب یکدیگر در پیش از رسیدن این خط بخدمت رسید بایکان از سبب بعد است
 مکان خا نصاحب از رخسار رسیدن آن دیر بکشد بر روز نیاز نامه میبست و والد با صاحب نوشته فرستاده شد
 باین صورت که خط در دو اک انگری می خواند و نه شده نزد دیو خا نصاحب خواهد رسید ایشان به قاضی صاحب خواهند رسانید
 اگر جواب می آید نزد صاحب خواهد رسید لطیفه شاد میباید و میگویم و میخندم قاضی صاحب هم آن لطیفه را اگر اجازت بدید

بنو سیم حال لشکر این است که هنوز باینکه هست هست کوچ شنیده نمیشود و شاید تا آخر ماه ربیع الثانی بیکه مشر
متوجه بشوند اینقدر بر حسب که این زمین بیاصل یک کروچه بیشتر رفته و غیره نیز اندر یک درختی از ابحاث مقامات قدری حقونست
هم رسیده است و لیکن این منافع همه در لشکر آمده اند و مجبورتی و طرغ خواندن و اندر لیکن اینقدر است که از طرغ خواندن
و پوشاک کم نمیشود و اگر نیست صورت با اختیار خداست و خوف بیشتر نیست همه نهاد خواندن و بلا بر سر غرامای فقیری که رزیده؟
خیرت رفته ۲۲ انفع الفصی و اعرب العر بسلام الله تعالی بعد از این اول محرمی نماید که در ریه اندیشا یعنی مکتوب بنوازشها
در ساطع انپور که بقاصایه نیجا کرده اند لکن نمونانگر گوشتی واقع است رسید فرحت افزای خاطر نگران گردید هر دو رفته
که در رفت آن بوده است با ترجمه در همین کاغذ موقوف ملاحظه باید کرد لیکن این بار اندکی خوردن در آن ضرورت بود این
از سبب تنگی جان ترجمه الفاظ این آن نکرده ام شما خواند نام خدا صاحب نعمد ساسته در اصل رفته نظر نمود و بعضی آنرا
مسموع صاحب باشد یعنی آن مفهید در همین الفاظ ترجمه را دیده حالی بخود مکتوب آن عبارت را با نظام درست نماید و نیز
بعضی الفاظ را که معنی آن صاحب میداند و در فهمایی دیگر ترجمه آن نگارش پذیرفته از قلم بر حجت حال العنایت از شما
شما آن حال ندارید که حفظ لفظ را بشما بفهمانم اما قائل بکفایت الا شرا صاحب بجای خود وقت فرصت بجهت شما
مطالع نماید بیشتر خود بخود دریافت خواب باشد و هر چه از ابحاث سهو من در تحریر یا میخوش شدن خط یا سبب دیگر خوانند
من نشان خوابم و از سوخته که در خط سابق بر صاحب فرمایش کرده ام در نوشته باید فرستاد و خط قاضی صاحب
در یافت شد بر یک نقره که در خط صاحب بود بسیار بخندیدم این را من طبیعت میگردد و چون حال تحریر است صد آفرین
احوال لشکر این است که بر پر فرستیم شهر حال از گوشتی صورت واقع شده و این خط است بجهت ما در بنی با و غنی بانهما
فحمت است بعضی بر آنکه آنچه بر ربیع الثانی داخل لکن نمونانگونی بر یک بطرف است یعنی کمال و به و باله آباد برای لشکر کوچ
خواهد شد و بار چنین میگویند که بدین مریلی که آن بعد سفر منی دارد و میروند و نیز نیست محلی که یکم فیض آبادی حیات شده بود
باز یارانش در اهل عیادت با شما میروند و ائمه علم الغیب هر چه از قلم قدرت ترشح شده جلوه نموده و اوقات این است
که پیش بر پر در قنای عالی پشت سر غیره حضور بر نور در ساطع انپور از گوشتی عبور نموده اشرف علی خان از رفته اند و تصحیر را بر این
این بنام حضور علی فرستادند که حضور درین سفر با وجود کثرت مقامات فیض آباد بنده را یاد فرمودند و میگویند که علی را هم فرستادند
هر روز که مرضی مبارک باشد شرف اندوز شوم بدانج الا فرمودند که مالک خانه را برای آمدن و خانه حاجت با جازت نمیست
هرگاه طبیعت رخصت دهان خانه صاحب است بعد از آن میگویند که علی بوقت معین پیش جناب عالی رفتند و اول تبسم شد و فرمودند
که من گاهی بظلمت هم در اوقات حضور بخوابم و رفتی را که دریندت سفر گاهی ما را یاد کردند و در فیض آباد شما را هم فرستادند
خلاصه بعد اقبال و استحال چنین قرار یافت که فردا امتحان پس فردا از اینجا که سوا میشوم خط مستقیم و نیزه حضور
می آیم چنانچه در روز موافق و عده قشریت آورد و نوشتاش گفتمی جلسه معقول و اختلاف نخواهد بود چون این بار
طائفه با همراه لشکر نایده اند چنانچه چوکی مردانه از ارباب طب که یکی از آن پرگاس است آمده بود و رفته ۲۳ خواب
امای صاحب حکم الله تعالی از یک سال دادا کوچک میرانشاد خان صاحب هر صبح برین تنگ کرده بود

که برای خدایکبار مرا هم همراه خود میله سورج کنن باید بروم من هم وعده کرده بودم که انشا الله العزیز این بار را با هم میبرم
برای همین بشکافتمند بودم که بجانب قبله و کعبه عرض کرده یک شیل دیگر بطلبیده و الای برای ما مردم یک شیل یک میان کافی بود
احتمال درین ایام که میله نزدیک شده بود آدم آدمی آنکه دو دست و پیش بازنگاه برای عیادت میفرستادند و میفرستادند
باز همین قصد بود و از سر نو وعده شده بر روز تا شاهرخ خطی بر فتن واقع نموده و وعده داده این سالخیز پیش خدای عزت
بصاحب گفته که حال او در میله سهو از زبان نباید آورد و تمام گفتند که هرگز بغلط هم از زبان بر نمی آید و صحبت نیست که من
از روزیکه دار و لکنش بودم گاهی بستر شاد و بامیر المؤمنین علیه السلام که صورت میله های لکنش می دیدم و از روزیکه می نوی
عبدالقادر خان رفقای ایشان دار و این شهر شدند و من چپان شد یکبار برای دو گفتمی وقت عهد و میله لکنش
ویکت و زبیر تالاب میان فتح علی رفته بودم و اینهمه که دشمنای میله بنویان سورج کج کرده و کنگار گیتی که اتفاق فتن شد
از دولت محو صاحب شامخواه امیرخان سلطه استدعای و والد ماجد شماست که همیشه مرا ترغیب میله بلعن کابل موجود بجا
داده بر سر آن آورده که من هم میله شریک این صاحبان میشدم و ایشان هر دو صاحب تابعی می بود و مرزا غفل
بودند و شاد و در روز ما صغیر بود و در صحبت با مردم کم می شستند و حال آن بسره که شستند میله است از روز خود را
پیش من رسانیده شب هم من جابو و محبوب از نجیب که تنها براه این طفل رفته بودم که وقت صاحبان که قبل ایشان
بجای رفته است و اضی ایواری بپایان ساخته ام هر دو بزرگ بهاس خاطر من در خرچ کرده بپایان با نفاذ یک سوداگر گشتی
طلبیده و اجوره که از آن پیش خود داده اند و تاج الدین خان عذر در پیش کردن و این بهانه نیست راست است این
خوب میدانم که جناب قبله و کعبه قائل بتقدیر الهی هستند و درین چنین با نیستند میله اند که سیکر رفت با منی آیسین جریکات
برای پولیک از زبان مردم را نمی شنود و زبان ملعون میسازد و شما بفضل الهی میله اید و اید و شما که کرده اید و دسوی
این بیشتر هم به تحریک بد و عمومی رفتند مثل دیگر بهما گاهی بی اختیار نبوده اید روح شمار روح آدم فرسوده است
بلکه از و هم چند قدم بیشتر با نده که من بیاس خاطر آن طفل که از و بزرگ و دن ج پیچیده است بسره و آدم آوا صاحب
بیاس خاطر من تمام شد این مطلب انشا الله العزیز وقت عصر من هم می آیم و قضا خواهد خانقاه فهم ساس و حجه
نشین این باب حقیق که کاسله استدعای معی تنهای ملاقات شریف مخی نماید که تبارخ از و هم حال و در و شنبه نوشته اند و شتر
با و مسوده هر قوم ششم شمرند که و در و ز که و از و هم در و ز شنبه بود و صحیفه دیگر و قوم ششم با و مسوده دیگر و در و ز که
رسیده مسود ساخت نوشته بودم که هر بهای مسوده را ترجمه نموده و ترجمه میکنم و روز صاحب لم بهادر بر سر فیض آباد
تشریف برد و ذخیره هم در کباب بودم از بجهت فرصت آن نشد که دست بفرستم و هم فرود مسوده فارسی ترجمه نموده
و درین بانه عیدم و دنی دیگر که باقی ماند و فرایا پس فر و او اچم و دیو شسته بودید که قریب با نزه خطر فرستادم از نیکه
در راه ضائع شوند مجبورم چیزم که چشاک بر سر خود بریزم صورت این است که من این عامل را می چشم اصلاد و تحریر شما را
بفصونیت ننویسم که همین است که هر کار را می داک نرسانند و آنچه حرف است خاک برفق و نماند خود بریزید
سرما را من قابل تاج جو از نگار رسیده نام دیگر آنکه من از بی خطی بخواه امیرخان صاحب نوشته و در واک انگریزی

فرستاده بودم و دیروز جواب هم آمد از خط مذکور دریافت شد که شاه علی در کاپی مستقیم صاحب بر حال و حرکت خود
 شاید چند کس را با خود متعلق ساخته بطور چند چار و پیم ماه بجا مقرر کرده اند و اراده دارند که بنصیرالدین هم سفر
 کنند و احوال اشکری بن خط است که زبانی بگوید از صاحب کلان دریافت شد که در دو سه روز کوچ بکنند و بنشینند
 و رفته آغا صاحب بدین مضمون بود که پس فردا کوچ بکنند و مستند علم با صواب لیکن بنقد رسید که حال
 سوای بکنند هیچ طرف کوچ نخواهند کرد اگر بیارایان حرف نمیزنند فیض آباد بیاورند لیکن بیت لکهنو را به از
 عمارت رنگارنگ فیض آباد میدانم در وقتیکه این آباد بود لکهنو ویرانه باز هم لکهنو را پسندیدیم و کم کسی که این شهر را می ستند
 شعور ندارند زیاده خیریت **رقعه ۸۵** سرانجام بندگان عالیشان خواجایان صاحب حکم الله تعالی بعد
 اشتیاقا و واضح باد که امر و ذکر بستم شهر حال است بعنایت آئینی بدو و کوچ شش کردی بطور لکهنو اتفاق
 افتاده چنین قرار یافته که از اینجا در شش روز بکنند و بستم امر و در جمعه است از فردا که شنبه است شش و در حساب
 باید که اگر گذار است از روز پنجشنبه اینجا خواجایان هم بود و مرضی جناب عالی نبود که کوچ بکنند صاحب کلان باین خاطر کوچ
 تعجیل کرد و خدا باری خیرش داد **رقعه ۸۶** بنال بوستان شرف جلالت نصر که الله تعالی امر و در جمعه است قاصد جان
 احوال شادی همیشه خواجایان نورالهدین نوشته شد چون مجمع بسیار که مست ایشان لطیف خاطر شریف خواهند بود لیکن
 بر روز پنجشنبه یقین صاحب بنی مست ایشان خود دست خلاصه من هم تا فرامی آید بطوریکه مناسب میدانم عمل می آید
 و شاه کردی نوی مسلم میسر و کافری سنگه لوتک شاهی سه جزو اخیر بشارت نزد من رسانیده بود از بستم باید گرفت
رقعه ۸۷ زنده کن نام معنی و نظای خواجایان سلمی الله تعالی دور و پیمه دو و لطفانه نزد آن محدث فیض و کمال
 میرسد گرفته یک و پیمه در قرص خود که برای آن مرد و مغل تازه دارد و مسافر را که آمده بود دیدگی یک و دیگر
 بحر زاهد شفیع برسانید و امر و در جمعه و قتی که دو گھری روز باقی بماند از کار گذارنده و در الان با من یا نزدیک
 بد رخت اخیر بر بوند بنشینید هرگاه غیرت علی خدمتگار آصف الله و در همد که صاحب هم در اینجا می بنشیند بیا یک لطفانه
 ازین و لطفانه که عبارتش عمری است بنا بر ده بدید و بگوئید که در کھری اشرف آباد و دخل شده خانه حکیم میرصادق
 بهرسد از خانه حکیم فرور خانه مولوی غلام ضامن صاحب دریافت نموده این لطفانه بدست مولو صاحب مدوح
 بدید هر چه در جواب بگویند آمده بخد متناظر اگر ارشاد صاحب لازم است که از دو گھری روز باقی مانده تا وقتیکه تاریکی
 زمین آسمان را بگیرد و نوبت احتیاج فوت با مره بر و حیثیات با عانت چراغ و مشعل رسیده و بنشینند باشند
 و در هر صغیرین است که نامبرده موافق قرار داد خودش و شدت احتیاجی که دارد خواهد آمد و لطفانه فارسی را پیش خود بگذارد
 هرگاه آن مرد که بر صدر ای چهران بخیر از مقامات که بر خیزد خوش آواز و عازم فرخ آباد متوجه خوش خوانی خود بر آید
 سعیت بیاید قوه فیض او بیاورند و هم بگوش هم صاحب خود عرض باید کرد که آمدن جناب عالی اینجا صاحب لکهنو را بفرج
 این امر پیش کسی زبان نباید آورد زیرا که این مردم قاعده دارند که خبر را را شنیده جاسا بسجاس انشا می رسد و بیجا
 حال خیال جاسوسی بگوش رئیس برساند و موجب تذکر خاطر ناگوش شود و اگر بنیست قباله و کعبه هم این خبر

عرض کرده باشند امر و از مقدمات باز عرض بکنند که بزبان نیاید هر چند پیدا نمیکند بزرگ کردن امور و قوت نیست خود بخود و
کسی نخواهد گفت لیکن چون انقباض است شایسته تقضی و بستر است و عالم اقتضا بزبان آید پس آگاه نمودن
از بخیر و بدترین رقع ۸۸ نیز ارج اقبال مندی خواجہ امام الدین خان سمرقندی دریافت نمایند که در وقت است
به یک قطعه و یک کاغذ و نمرین بهر چنان که در دست در برین که امانت نزد لطفی میگردد و چون شمار آنجا نیافت نزد
عموماً صاحب شمار گذارند و در وقت تقضی که شب بلامانع شمار داده باشد معلوم نیست که شمار کجا رفته بود یا شاید بخود رفته
دای شده باشند و از احوال و شمایست که جانی برود و درین امر و زوای دیگری شروع کرده ام چهار روز این اسم می نامم
بعد ازین آنجا آمده بنای آمدن خان صاحب شفق نیز از مردم فرمود و حضور پدید مجلس تعزیت امام علیه السلام مستحبی ارشاد
شد. بود که خواجہ انامی بنویسد که فردا با هم در دو روز و پنج گهری روزی آمده اینجا بر سرند عرض کردم که خواجہ امام
درین مجلسها که میسر و در فرمودند که این چه معنی دارد که آدم در مجلس تعزیت میباشند حاضر نشوند و در میان قایده نیست
که کسی سبب اصحاب بکنند گفت که خواجہ انامی اینهمه تعصب ندارد اگر کسی بد بگوید یا هم نیز ندیده که ایشان کار اصحاب امام
علیه السلام دارند اگر کسی بدخواه بگفت مزای خود را بخوابد یا یافت تقضی که مرد با یافت این حرکت خواهد کرد که حلقه
روسن لاشها و تر اکین و از آدم روزی مقام شکوه هم نیست به صورت ایشان حاضر خواهند شد تمام شد سلسله
قال فقال حاضر جلاله بشنود که فردا در دو روز دیگر سوار برای آوردن مرثیه خوانان و کتاب خوانان و غیره خواهند رفت
در صورت بیج سواری خالی نیست که نزد شمار بر سبب این است که شما و خواجہ عبدالعزیز بکنند در میان بهار نشینند
و خواجہ اسمعیل خان را بالای اسب و صاحب خود سوار کرده چار گهری روزی آمده اینجا بر سرند آخر روز آنجا میرسد
بالای فیل خواهند رفت فردا به صورت آمدن خود در دست نیر که حضرت خود فرموده اند در میان گمان تعصب خواهند برد
و معنای این مکرده است که در مجلس تقضی باید که در وقت تعزیت کناره باید که در وقت ۸۹ رقع و در وقت شما خوب بود
لیکن بخت حمیدی و طالع حمیدی غایب بوده است از بخت که بخت موصوف و صوفی و صفت آن و بخت طالع موصوف است
و حمید صفت آن و غایب است که صفت موصوف و صوفی و صفت آن و بخت طالع موصوف است
صفت دارد و طالع حمید نیز در عربی قایده نیست که هرگاه صفت موصوف را خواهد که بخیر صفت نماید
موصوف اصناف ساخته صفت را بعد از آن ذکر میکنند و الف لام تعریف بر صفت می افزایند بختی السعید
و طالعی الحمد و الف لام بصفت برای آنست که صفت موصوف مطابق خود در صفت خود در بخت صفت
و موصوف شما هم خوانده ای و بخت موصوف شما بخت موصوف است که از قیاس بر آنده حرفه شده و صفت را
بمنا بخت موصوف حرفه باید ساخت لهذا الف لام تعریف بر آن داده کردند بخت موصوف را بختی و بخت موصوف را
آینده و در تحریر رعایت آن نمیکرد و باشد و کار دیگر شروع کرده ای آنرا بختی با تمام رسانید و دیگر نگذاشت و شما هم برادر
از دو گهری شب بریازنده و بخت پوشید و نماز کرده نشینید من صبح آنجا خواهم رسید و شمار اسوار کرده و بخت سوار
مخبر که بعد یک لحظه خواهد آمد و خواهم بر در وقت ۹۰ ام و در که گوشت گوشت برای وزیر صاحب فرستاده و بخت

[illegible]

غفلت و دروغ نمودن در دل پشیمانی است و بعضی سیاه گوشت من نماند در است سوزن بر بدن میبارد سیاه گوشت را بد که خود آب گوشت او را شکر بپايد است که چون دیده ریزی گوشتش را میل	تجارت به ازین اگر این خانه خداست قرآن عدل یزد پاکم که حاجبها دست هم کسی بگیرد یا هم آشناست شاید ز کوچم غم زلفت گذار کرد تنگ آمدم ز دست تو آواغی با بر است	پیدا نشان ناقه نه و از هزار سال خلق از نعمت بلاک مشغولم غمهاست ای تیغ ابدار سکنه نمودم بهمت یونی هزار نافه خن بهر صداست رقعه ۹۱ معلوم نیست که مسوده
--	---	---

اگر شتاب بود که نوشته بودی ویر فزاید بر رویا همین تا فراموش کردی و جناب فقیده کعبی هم در اینجا نصیحتی را وایمهاده در فرستاده بود
بیانه هرگاه که شرف آنجا میرسد عرضی میرسونم صاحب باید ادب تکفل این مهم تقویض جهت صلاحیت و در وقت مدعوت
خاص صاحب اگر در آن شکوهی نشسته باشد امر وظلی باید کرد و هر چه جواب حاصل شود بایه نوشت که بعد از آن روزی قرار
داد و آید و من باز سه چهار روز دایمی هست که آنرا شخصی بمن نشان داد و دینی ریجست بعد بایه دیدن رسیدن آنرا نوشت
استعمال نخواهم نمود و مقدمات شجره الامانی هر قدر که خوانده اید از اول تا آخر بطور خود در یک کاری ملاحظه باید کرد

و امروز آخر شب که چشم داشتند این عزال بخاطر سید عزال
 بروی خاک پسر طیبیان آنوقت
 عجب داریت با من شنید
 به شیخ کعبه جوین بر من آنوقت
 اهل بکر رضی دیگر نازید اگر
 کشودن رگ جان را بر من آنوقت
 ز سکه دشمن جان دل خود بزم
 که طرز کشتن خود را بشن آنوقت
 چنان بلا طلب فتاده ام باری
 با من غمزه انداز شدیون خرم
 رقصه ۹۲ نوشتم که این شعر چنان بعدی لفظ چو دارد که شعر که در این
 منم که مال مبرغان عاشق آنوقت
 جفا می تانم با من چشمه فرات آنوقت
 به خشت بستند دگر حجاب را آنوقت
 که بدی بیت و دیدن بجز آنوقت
 قتل از غم آن شربت را در ام
 که بدی بیت و دیدن بجز آنوقت

[illegible]

از گلستان حدیث اول صریح ثانی آن همچو فارسی مکتوبه واقع شده که معنی مستفهام می آید بهرچیز در آن به معنی شایسته که چنانچه در
در جنگ چالاک است لیکن پیش باز چنانچه داشت و اندک که چنانچه روین خود تواند و در جناب قبله و کعبه بکشد و پیش من هم معنی
این شعر فرموده بودند لیکن نه در مقام خوبی یعنی بیکار زنی شعر ملا می سکته میگفتند که بعضی ملا این شعر را با این صورت
پیدا کنند در این را فراموش کرده بودم خیال رسید که شاید کدام شهر بوستان شکل برین لفظ باشد که در
بخاطر دارم ازین شعر دریافت شد که لفظ چرخ یعنی دیگر هیچ و آنچه منظم صاحب است ازین لفظ برنی آید با جمله برای شایسته
دارد و در دیگر شعر نیز دیده بودم رسید و برای مقادیر معلوم هرگاه می آید چنانچه بنویسم دیگر آنکه غرض میرسد صاحب قبله که
نباید و او که نزد نصیر الدوله بهادر برین این وقت رفته میرسد صاحب آمده بود نوشته بود که غرض من اگر بنویس
نصیر الدوله و اینها در رفته باشد خیر انتظار جوایب بشوم اگر بنویسم چنانجا باشد چندی در فرستادن آن توقف باید کرد
که من فردا بکامیور میروم هرگاه از اینجا بر میگردد مصلحت خواهد شد بنا بر اطلاع همین وقت نوشته شد ازین نوشته
که مبادا جناب قبله و کعبه بیرون شوند و عرضی بصاحب آورده برسانند و طرف ثانی از اتفاقات جناب میرسد و از آنجا
در مستطاب شده میاید و صاحب غرضی حصه طلب گردود و اسطفا از نزدون و خجالتها باشند و در غرضی صاحب
چشمکائی می مردم شود **رقعه ۹۳** احوال مشاعره بنیوال است که چون روزهای موسوم هر یک که هرست تا در غرضی
مردم از طعام و علی کردن سافت تا اینجا و اتفاق پذیرفتن صحبت سکه بهر نیز بنابر صحبت صحبت میرود و نصف شب شده
جایجا در و از این بنده بود و در خجده میر صاحب با وصف خوش گوئی بدستور بوده است تمام جسم مبارک ایشان شسته
داشت و آواز را هم کسی نمی شنید لیکن من خدا که هر کس خوب گفته بودند و احوال آنکس را و معلوم شد که از این نزد چنانجا
چه کار است آینه که بیاید حرف نباید زد اینها عادت حرف زدن با اهل بازار دارند این را در قبه را اول غرضی شما
بعد از آن بدین شما باین پایه رسانیدند که حالا غینس کرده می نشیند و دیگر بندگان صاحب بجهت او صاحبان میاید
تلفظ می شود اگر آن شب هم ایشان همین جایا بنده گفتیم باید در خلاصه و در میان نیست آمدن بنده در وقت
بر جمیع صاحبان و دیگر آنکه آن صاحبان فسانه و عهران بری که تصنیف شما در فارسی است طلب کرده اند
به چو نیز مستند **رقعه ۹۴** دیر و طرف عصر رستم رفته برای شما آورده چون آنوقت صاحب مستقر بود و در یک
دیگر متعلق بوده است حواله که کدام زن فاشنگاری کرده رفت آن مذکور آنرا بر بلند صاحب گذشت معلوم شد
که از اینجا کدام چهره پر داشته بود و بطلان رسید خلاصه تحریر این بود که هر روز رفته که صاف صاف نوشته بود و عیادتش
خیلی صحبت و دوست و چسب بود و اصلاح صاحب بر مسوده معلوم میزدید و بنده را ازین برین تا و وسلاست طبع و در وقت
سلیقه شما گمانهای صاحب همه راست بود سوای یک گمان که لفظ محض بود یعنی نسبت آن بر چیدری یعنی زیر که میرسد
باین منصب نمیتواند رسید اگر برسد هم نقد را نمی چیدری لیکن با فضل خود از روی او باین مقام نمیتواند رسید و حال
باشند و یک این مسوده را لا اله الا الله درست کرده اصلاح ازین گرفته بودند من بعد صاف نموده برای ملا خط من
فرستاد و من بایشان نوشتیم که این مسوده صاف نوشته را من پیش خود نگاه داشته ام صاحب این قول غرضی

خود دارند. بیکانند دیگر فضل آن برادران بن برنج با طر رسید که آستان قوت قلم شما باید که پس بی تا بل نیز بنام ستاد
 لب تیزانکه با مدخل صاحب بهر بجای بود و بنحویض این فقره که از ملک سحر کار شما چه رخنه چه قدر خوب است و بر سر بی
 تمهید است لاندی گویمان بر خود چینه و این فقره هم اکنون مرصع است و سرمد نظام اعجاز و قریبش چشم بی نور سلطنت است
 مسو و ساخته و بجای لفظ مضاعف لفظ سماعی و بنحویض نوشته اید این یک لفظ بر این لفظ بلکه بهر فقره است شما میاید
 که من با این طر کسی لفظ ندارم خوب دوم را مانند آئینه بر روی او دیگر از مردم و بی قیام صبر و تحمل ندارم من خود این
 مسو و در هر چه که شکر ایزدی بجا آوردم شما هم شکر بسیاری داد بکنید لیکن با بقدر مفرور نباید شد بلکه خود را
 ناوان محض لفظ مکتب و است عرق نیز میاید که تا بقای برسید از هر خطم از طرف شما مکتب شد و لفظیکه بفهم شما
 درست نیاید و آن لفظ لفظ صبا است مسو و در نوشته اخیر سید لفظ با یا بنمو و دیگر فقره که نوشته اید یا که بود
 مردم که ما را میعرف میکنند شما گفت گفت این و لتهارای برید این شنبه و شنبه قطع الطریق است **فقره ۹**
 خواهی امانی صاحب مکمل الله تعالی شخصی اصلاح شما بفرموده معلوم و بنحویض معتقد شما شده است شما نیز در اینجا
 می شناسید اینجا لفظ نیست از فقره خود امان ما و شما است و نیست بسیار قابل صاحب فهم و است سواي آن
 شخص را که مسو و اش اصلاح کرده اید خطا چند سطر تحریر نموده بمن داده رفته است که نزد خواج صاحب بفرستید
 که این اجماع اصلاح بکنند حالا من شما میگویم که این مسو و را خوانده بی تا بل قلم روان بکنید اندیشه نباید کرد و این و لتهارای شما
 بنظر نیست با جانت من بر چه بگویم بکنید همین شخص را و بنحویض است که مسو و اصلاح شده را برای نقل بکند و بنظر
 بسیار از طرف بنشیند و ملای در روشن راه یاید و دوم لیکن این غرض خود خواش کرده است مضایقه دارد و صاحب مسو و
 اول هم از دوستان صاحب اگر می بیند خوش میشود لیکن با بنصورت چه قدر که از آن کابر خیر باشد مسو و اصلاح شده با نام اصلاح
 و فقره با و بین تمام اندام نیست بگویم که در خطم از امرت لال فتیله سطر فی المولوی صاحب ایضا سطر از فقره
 من الطریق لاجل علم خواهی و نیز صاحب فدا من بنحویض لفظ معلوم و بنحویض که و تواله الیه فالکماله بنظر لفظی
 و یکم و بنظر جوان این و فقره را این مسو و را نوشته است شما در بین طرف مدت که بهر از خانه امرت لال برگرد و اصلاح کنید
 و خود این بنام نیست سینه را ام و فصل مسو و تکلم فی نقد و بیاض طبع بکنید و از قلم منی آداب بجا بکنید **فقره ۱۰**
 این مسو و را غرضی پیش من آورده گفت که این را اصلاح کرده بمن بدهید بگفتم من فرصت کجا دارم اصلاح بسیاری
 نموده گفتم که یکی از شما کردان خود بگویند که درست کرده بدید و این از شما فرستاده شد باید که بطو خود به جام چه
 در خطا بگذرد و نوشته درست بکنید منی از اما خطه خواهم کرد بهر جا که تحریر صاحب بوطو اید بعد از آنگاه خواهم داشت و بجا
 بطرف ثانی خواهد بود و جانب را و خواهم شد. شما را اطلاع خواهم کرد **فقره ۱۱** در یای لطافت نیست بهر بنوعیکه در روز
 نوشته ام بهر رضا غلی باید و آن کاغذ در وره را اگر اصلاح کرده باشد بفرستید که مالک تقداننا خواهد کرد ایوم
 جازالمیر محمد علی و قال بسلت النسخة الموسومة بغير افصاحه بحاجه فادق الی انخواج امانی و بنظر لفظی لا و قرات ثانی
 قال لا علم ثم طبعی الان سبک علم عنکم قولوا لم الطبعیم بیه و بچی عنکم ایوم وقت المغرب و غدا و ایضا جازالمیر و بگویند

الولوی منیر علی با سکه ارسالت الیکم بید السید محمد علی پوشیده نما که در اول تحریر این رقعته میر محمد علی اراده نحاس بکند
اینوقت عازم شد در قعر اتقوا فی ایشان خود کتاب آدم من خواب آورده رقعته ۹۹ کاغذهای تن

که در روز بدست خواهر رحمت محمد خانی فرستاده بودیم اگر نوشته باشد خواهد آدم من کینه ایستاد اینوقت نوشته بفرستید
و این جزو شعاریان سر خاله و یک تخته کاغذ ساده بنه می بودیم پیش خود نگه داشتیم که بوقت غرضت بنویسم
و خط و الدخود نیز که سحر من بود گرفته بودیم طافه شویدا بدیدیم چه جفاطر رسیده و عوضا حب و را بگویم که استیصال
از غزلهای قدیم خواهر رحمت استخوان بدهند که در شاعره بخوانند لیکن کیبا بخود و هم از زبان نجیب جنت نوشتند

رقعه ۹۹ ازین غزل شامع او شد که طبیعت شاموزون مناسب با فن شعرست لیکن بسیار متوجه این بدین
چرا که لذت این ملی بر آدمی را تحصیل علوم شریفه با نسیار و کم گفته باشد ضایقه دارد و قتی که قدری عریست
بهم خواهد رسید و صاف قوت میزید و یاد او باشد آنوقت تعلیم اسرار این فن به عمل خواهد آمد این هر دو خط را
حالا این امری که آن شب از بانه آمده بودند هرگاه بیایند باید معوقین است که برای گرفتن غرضش مرزا محسن
خواهند آمد رقعته دو غزل تان که در شب اتفاق افتاده در بین کاغذ نوشته شد فضل آن در دیوان باید که دایره بیت را
که بایستد به این شیت مصرعه شکوه هر جزای شوق بریزد که در دیوان بر روی بیت بفرماید و نوشته بایستد و

غزل اول سر خاله سیر لاله را آمد دل تنم زده تا الان ز کوی یار آمد سعدی باقی آمد بگوش او خری چگونه ایست که بهار بر تن زار آمد فیما و زبانه برانامه عاصیان جشتر بر و دل نگاه او و ملت می کشیدنها همچو نقش بر آب با و از رسیدنها گر بر امل بخش غیر نیست از سر باری از غم گل اندازی برین دیدنها انگه دی ایتل من شایه غنچه قتل اموز	طپیدن دل بر خون با بکار آمد ز آتش و سر و گل شد رنگفته خال آمد دوید و تا سر کوی خود آن نگاه آمد بود بگردن این فضل خون من گداز آمد بر جمعی که قتل سیاه کار آمد کرد کار خود چشمتش از غنچه دیدنها من فدای این کلین کرد و بکوی بر شتم باشد این اساس چیدنها بهمدوم سبیل خون من مگوارد در غرای من داروشن لب گردنها	نشت بچرخس دم هر گم غیل گوز و کفن مرا گمان که نشیمی از ان دیار آمد و میکند نفی و جان شدر و ان بنیات ز مگر که بیکان بر سره فرار آمد
غزل دوم تا بکی بدینالش جابجا ویم کنون منیت حید سبیل را خست طلیه نما میکنان نصیب من خنده گل و شترین مرغ روح تابا بسش خواش برینما رقعه ۱۰۰ در داخل عبارت حدیث است	غزل دوم طپیدن دل بر خون با بکار آمد ز آتش و سر و گل شد رنگفته خال آمد دوید و تا سر کوی خود آن نگاه آمد بود بگردن این فضل خون من گداز آمد بر جمعی که قتل سیاه کار آمد کرد کار خود چشمتش از غنچه دیدنها من فدای این کلین کرد و بکوی بر شتم باشد این اساس چیدنها بهمدوم سبیل خون من مگوارد در غرای من داروشن لب گردنها	نشت بچرخس دم هر گم غیل گوز و کفن مرا گمان که نشیمی از ان دیار آمد و میکند نفی و جان شدر و ان بنیات ز مگر که بیکان بر سره فرار آمد

اسمی ولوی منیر علی صاحب بیاس و در بر آمده بلکه ازیم که تر زدن بفرستید با بنمضمون که هر جزای شوق بریزد که در دیوان بر روی بیت بفرماید و نوشته بایستد و
منافی طبع ادب پس بود لیکن تا فنی که نقصان متاع خود را به کمالان نفروشد چنگ نداشتن و فنج آن گاه شوند از نصیبت نخواهد و با
انحراف گزیده بود امید از غنچه و فخره چند که در حق این بچه کاره بکلیه قلم حجاز رقم بوده است نیزه میا با نرتجاس محافل شد
گوئی آن قریح اطفال باشد اینقدر عبارت میگویند شغلیان خود را باید نوشت رقعته ۱۰۱ که شایسته پیش خود رفتن آن طالب العلم
همراه و الدخود و بگشتن از منزل دل همراه بدید و یکد و طلب دیگر تراشیده زبان عربی بنویسد یا از جناب قبله و کعبه سپرد این

برای آنست که ترا رسیدن من فصل من بکفر واقع نشود و قوت من امروزم بر علی مسعود خرم بیگ آورده بود و نجا بجا اصلاح
 خوب کرده اید بسیار خوش شد میرز نور محمد علی غایب الدین صاحب هستند و خط امی قاضی صاحب میرسد بعد مطالعه
 صحیح نده موقوف خطاطی روانه نمایم لیکن دیگری آنرا زمین و در بر بان قاطع لفظ خوشنود که بعضی ضامنند متاخر
 نمایند عرض من آنست که درین لفظ بعد از آنکه دار و او بجهت یوسف یاغی نویسد پس اول در زمانه او به بنید که بر آن
 و الا درضا و شکر لفظ دار باید دید بجز عارضی افضل آنی را منسوب ترک غذای یکروزه حضرت شد و برای جرب قیام
 و گلاب با لیدن امر و شروع کرده ام باید دید خدا این جرب را از آستانه شاد و در دار و که بجز نیست رفعت افرد آنچه می
 که از اغذیه فضل هندوستان است برای صاحب خواهد رسید بنده ای انتظار با یکیش البسته یکس روز برآمده فرستاد
 خواهد شد بر آنچه که بانی در رسم فی بر شیکه و مسعود و عرب اگر نوشته باشد بجز مستند رفعت سه خط هر سه یک خط
 بی اغذیه و صاحب میرسد خط بی اغذیه از طرف میر نصیر الدین صاحب امی ملازمان شریف خط فقیه و با خبرند
 و سه خط دیگر را نزد خود نگذاشته و خط که یکی امی مولوی صاحب علی صاحب است و دومی امی میان علی حسین صاحب
 بهیچو باید داد که بدو از مولوی صاحب مدوح رسانیده بجای که سرد و از اول اطفال را در رس مید بگویند که یکی برای
 مولوی صاحب است یک دیگر برای میان علی حسین صاحب میرزا صاحب فرستاده اغذیه و ملا بر دوازده باشد بجز و همین
 یا افضل حسین بگوید اگر اینها نیز باشند پس اطلبید و بگوید که مرز آفتاب من و خط دوازده اندکی برای میان حسین علی
 و یک برای مولوی صاحب یک حسین بیک یا حرم یکس را نیز تا آنجا براه بیاور که در وقت عین باید که در این هر دو خط آنجا رسانیده
 باز نزد افاض صاحب بیاید و هرگاه بیاید خط میر نصیر الدین صاحب که بنام تمام قاصد احسان است باید و باید که رسانیده خود بخام
 خودش رفته رخت نو برای پوشیدن من بیارد و در روز دیگر فقیر را معاف باید داشت بعد از این می ایسم بیدار کردن
 خان صاحب بکنم رفعت محمد جمال با دوی حضور عرض کرده بود که در ایامیکه ملازم من صاحب خان بودم موای مرغ بلار
 بوج نمی بخت همین همت چند با با و بچی دیگر که بودند یک یک بلا و یک بخت و مقدار بر طعام داده از یک نیم تا بر پنج خود کشم
 که فردا همین ملا و نیز بچکبلا فیلد و کعبه عرض بیکر که در این طعام خط خود را بچی برای اقبال خود فرستاد افضل آنی امیدوارم
 که چرا گری در روز بر نیاید که طعام آنجا برسد لیکن باز تمام انتظار در وقت رفعت برای افاض صاحب که غریبای تازه در آن نوشته شده بجا
 استانی مستعد نموده است لیکن بالای با افاضال همین و بن نوشته شده حال صاحب ادبای که درین بر و در نظر بکنید بر بخت که درین
 صادر کرده ام آنرا در دیوان بنای نوشته هر چه خیال از غلام است مذکوره باشد بی تا مل بر بر دین بولید رفعت انبویق و بخت
 افاض صاحبان که بر بن نوشته تفویض آدم خود نموده ام نامه به بخت شریفی از اوصاف و نقل این نامه ای که در آنجا
 باز با آدم من بیدید که با افاض صاحبان که بر بن نوشته و نقل کردن غرض آنرا آدم را بنای بکشد که بانی بر و در دیگر انواع بکشد
 و شب در لالامرت لال بچار هر دو امر و در اوقات عقیده خود و الا آنش که در ناسر بچار علی در غم بد خاک بر سر بکنند من بچ
 بر بچار و بخت میدارد که از افاضل کیشان سابق القود است فردا من افاض صاحبان و در تفرین بچار که افاضل افکار از
 بچار آنکه صاحبان بچاره بیک بر ملا و آنجا گشته اند رفعت آنجا بباری صاحب حکم که باری من انبویق از انبویق آنجا

آسمان را در وقت نماز با عصری آید و اگر همین معامله است مجبورم از دایمی روزی که پیش از این است که
و چهار روزی بصحابت رستم بنیاید فرستاد و باقی باطلغال باید و کید را شمشیر بکشد که کید که کانی از اصل شمشیر
نیشود و آینه در پیش قنبل باید و در پنهان زنا شمشیرها حرف کردن آن مستقیم حاجت اجازت نیست زیرا که قنبل کانی از اصل
پیش از طبع غرضش طبعی خواهد بود و حصه من خواست که داشت بلکه اگر برای شمشیر باید از همه برای من خواست و نگاه خواهد کرد
زیرا که آنچه میداند که مرغوب طبع فخر است از هر جا که به دست می آید برای من بفرستد و نویاید و دیگر برای صاحب نیست که بدقی پیش از این
چهار دیوان فقیر بنام مرز جعفر صاحب نقل شده بود از آنجمله دو دیوان برای منی فرستاده بود و وقای دیگر نزد ایشان بود
از این وقای باقی مانده یک دیوان گشته و یک دیگر در صندوق بوده است که بدست دانش از بعضی حواصص پیشکش بر رویان توان
گم شده از حاجاتی بدست آورد میان این دیوان بعضی فقرهاست که نشاندار بدانشان را با بخرنفر دایا امروزی غلام و سه روز
نقل آن باید بدست نیاورد و غیرت رقعه خواهد بود اما می صاحب که لایق تعالی از فوق آن صاحب که میبوسند و کار است
بجنود قبله و کعبه عرض کرده بودیم که وقت نمکینه و سینه بود که آدم آقا صاحب یا نبود که اشتب است خوابان اگر چه کید و زوال نیست
که آدم سایلین که به طور که باشد بهر وقت باید داد و رقعه **ا** امروزی برای سوره نسیه دو دو در بدین غلامیم شمشیرستان خود
چندانی شود و بیک عیش عبدالرحمن بلای عظیم است دیگر اینکه من نه فی چهار کلاه جعفر آورده بود و در کانی قیس چون میداد
که من این چیز را در دوست نهادم از راه لطافت طبع یک کلاه من هم رحمت فرمود و در وقت و فناء بهر منو میباید از دست
و آنست که رفتم چون خود نمیشود که برای شمشیر فرستاده که اگر چه در حق شمشیر و اندامی را میبکین بهر صیورت نزد شمشیر خود که کار کرد
آری بخوابد یکس بهر بهر بهتر است یکس بهر بهر **ا** از روزه و روز احوال که شمشیر طلب علم را یافتند که در
و آنی سوختن هم در سیدن که ثانی بدو روزه باشد با و لا و خود همین حال دارند اگر چه طبع خجسته و اوقات و در وقت طلب
با عشا غلام را در این شمشیر نشاند و در وقت نماز و با نیکه با و لا و خود این شیوه پیش میگردانند و نمانند و اصل همین است
نزد ایشان به نیکه با و لا و نمانند همین حال دارند که اقربای خود و حلی بخشم چند درخت را که آشته جان را گزیند و
در شمس طبع خود و در این شهر این میداند دیگر که در و و بهر رستم خجسته می آید و یکی بشا اعلی را مان باید داد و یک دیگر آن
بر رویان که در این شهر بهر نفس است از شاه کردی طلبیده بودم گفت که در دلتا العز نام نه الفصاحت نشاند و ام
از بهر باقی و شمشیر هم بهر است عظیم گفت و رخسار میباشند گفت خدا و اند و جزو دایم فقیر پیش صاحب است بهر که خود
باید و در شمشیر که در وقت **ا** امروزی خط برای بهر نصیحت این محبت صاحب نشسته وقت ظهر با عصر بدست آدم خود ضرر
با عشا فرستاد و در آنکه که آید مسعود و عربیه بنویز با صلاح فرسیده بعد خط العود بدست نموده فرستاده خواهد شد و علم و نصیحت
که شمشیر من این دیوان را در زمان بدیدام و روز و غزل دیگر بخوبیال رسیده است دیگر که از میر محمد علی صاحب احوال مرز خرم گیت
بسیار غلام نگار نوشته آورد و با خود بخجسته شام برای اصلاح حاضر میشوند یا صاحب نزد نگار خود خواند و فرستاد باید و برای
اطلاع نوشته شد بل تمام اصلاح باید کرد و اندیشه را با طراوه و اوان خوب است **ا** از آنجا که حکم تعالی از وقت نماز و کونا
که با کاف تازی بهر و حرف برای نصیحت است بهر کانی قاطع با خط خود با نوشتن که چندی می آید که نوشتن بعضی خنده نوشته

۱۰۰

شهرت و در خواست نمودن پیشتر یک های هوز زیاده و شیوه معلوم نیست که این های هوز اصل صورت
 دارد و در خواست چنین شهرت یافته شده است و دریافت کرده نویسد و در بای لطافت رسیدن من از تحقیق لفظ مذکور
 همین معنی غلطی های هوز است که معنی خمیده پشت با لای هوز می آید یا بغیر لای هوز یا دیگر معنی سرکارندارم
 رفته اند و خواه صاحب بلند بکان مسلک و لشکری کاغذ دیر و نه بعد نقل غزل تازه یقین که نیز از صاحبان مخدوم
 فرستاده باشد و در شب بن و بسیاری کشتن حصه شام و در وقت تقسیم حصه شخاص شخصی میوای مجلس
 گرم سازان محبت شده بود و گرفته هر دو حصه یکجا کرده شده شام با هم تقسیم می نمودند و ازین مجموع نصف شام
 بکامیده و نصف بخواه خلیل خان به پیدار شتاد و لی بسیاری اهل حصه شام است معلوم نیست که خطا از آنجا و از آنجا
 یا خیر و از آنجا عید انجمن است برای یکد و ساحت نزد اقا صاحبان باید رفت لیکن دل خیر با طلبه رفته اند و از آنجا
 فصاحت دارند و رنگ یوان بلاغت مسلک و لشکری خط میر و نه که آبی میفرستادند صاحب و بطلان فقیر و آقا خیر برین شام
 که بسیار خوب نوشته بودید و در و تمام اول شک افتاد بود و آخر معلوم شد که من میخواندن غلط کرده بود و عبارت شامت
 نمی داشت این غلطی که ازین اتفاق افتاد از هر یک کات خط نوشتند افساد نیست حق اینست که حق سبب از بعضی مشتمل
 خط خوب بچمان و بی معنی تان خط میفرماید بسیار کم دیده میشود که شمشیر یا دیگر صاحب کمالی خط خود را نوشته باشد
 نیستن چون شما اصناعت ملائی مذکور خواند نیست پس اگر بطور خود خط متوسط شکستیم هم بهر سبب مضایقه نماند و اگر
 بعضی صاحب خود و بعد سلام نیاز از طرف من بگویند که مر و بی معنی بنشیند در بار بسیار است جناب سبب می را اگر مر سبب
 مرکوز است بسیار معلوم نیست که نامر سبب که مر و ز سبب و آورده بود و یا خیر و نه خط را در و ز لیا از دیگر خیر باشد که
 فرستاده شده ای این هر چه بود از خط طرفت حال استم قهوه و کشن می آورد تمام شد این را با عا بجان تاج الایق و از آنجا
 رفتن مضایقه نماند و لیکن وقت و بهر با هر وقت نیز اگر امر و ز سبب علی مثال بود و این نشان هم بخانه قومست بهر صورت
 و قهوه و بهر از وقتها دیگر بهتر است موافق قاعده بر بنده خدا و چنین روز اول دید و او دید بر بنده و از آنجا
 و بهر با سبب است خود را در آن میجویند مختصر آنکه درین وقت نشان مختار یکدیگر رفتن بر رفتن هیچ را اگر اوقات شده خوب است
 و الا میری هست بهتر نیست که یک قهوه کوکی بپختن من برای اقا صاحب نوشته ملفوف نموده وقت سوار شدن همراه
 بهر چرخموش یکبار داعی نیاز کیش برای امنیت عید حاضر شده بود اگر چه دولت ملازمت لغیب نشانه یک جان خوشن بود و
 باعث هزار مر و است حق تعالی این عید و هزار دیگر مبارک کند و اگر صاحب خانه را آنجا یافتی رفته را بجان رسیده هر چه
 و پاره خواهم کرد و اگر نیاز فتنه و الا میر صاحب یا میان نجیب بعد از ای آدم دیگر در و اگر دید و اقا صاحبان هر گاه بخانه باشند
 غیر دریافت باید رفت دیگر خیریت جناب قلیل و بهر صاحب خود از طرف من مبارک باد و عید عرض باید نمود و خط
 ازین بند غرض آنکه برای شخصی نوشته ام یک غزل نو که قافیه آن خروشان خروشان است در دیوان نجیب بعد از آن
 غزل های این بن بر ادا خط بکنید بعضی غزلها تمام نوشته است بعضی از سبب همونا تمام مانده چنانچه برای این جا
 نهایی گذاشته ام پس شما را یک کسین غزل های تمام در دیوان بر آورده اشعار غزل های بند را بآن مقابل بنامید هر چنان

مانده باشند از وی دیوان بر کاغذ دیگر نقل کرده مصحوب عامل رخصت بنده بفرستید ایضا رخصت نیست و شعر از نقل زمین
نمیدانست چنین نمیدانست و کسر از اندین نقل خود را شناخت پس خود را شناخت باید نوشت و در غزل زمین نیست
یک صرع اول یک شعر تغییر داده ام شما هم همین صورت بنویسید حاجت با شما نیست عین القابل علیه معلوم شود **رقعه ۱۹۳**
خواه صاحب من غمیه الاله یک را شایع طوط کرده ای بدن از اعمال نامیده خبر دارم چه اگر احوال دم عنایا علیه معلوم شود و
شما بهتر می دانید که قتی در سفر و سفر پیش شما بوده است البته تقصیر میکردم باشد که نسبت با اینجا رسید به عقیده من استحق
و تکراری بود. و باشد لیکن خائن و دزد نیست مرد نیست متدین با خواه آقا غم نیست گردانید که همین که گناه کبیر است
و تکرار میکند جواب داده اند اگر این عادت را بگذارند و در تقصیر نیست و را بفهمانم تا بعد از این بجوئی بخور و اگر
سوا می این تقصیر است که از اندال دورست بهر چه بدترش اوها بسیار از پنجاه و شش او در پیش سیاه باید کرد و دیگر می گوی
باید گذاشت اگر چنین نیست تقصیرش معاف باید بود که آدم قسیم است در انداز و خبر او میگوید که در این تقصیر بجا باشد گفت
خطای سگونی من بزرگوارند که در کمالی بی سبب کسی را تقصیر قرار داده جواب بدید منصل این احوال را بنگارید **رقعه ۱۹۴**
خواه امانی سلطه امثالی چون شمس بخور و برای دفع جرب عرق ایود بدن بخور و شمشاد را بخور برای عیادت حاضر بود
لیکن فضل آملی شاکل حال شما و روز دیگر بپزیر خواهم کرد و در روز شخصی چند تا دلی سیدانی لطیف بدیش من آورده بود قدی
برای صاحب هم فرستاده که مال فتوح شما بپای خود **رقعه ۱۹۵** خواه امانی سلطه امثالی که در دیو پشاده و فتنه و گمشته
میباشد که بعضی شان خطای قاضی صاحب برای حضور روز و قلمدان شماست نزد شما می آیند و داده ملازمت جناب بکعبه
دارند لازم آید شایسته تفریب خود و جناب والا را بران آموده سازند که نذر لایزال نبوده قبول فرمایند و نقد هم
ارشا دشو که ما و زهد را با بومی چند بدل می خواهم کرد و دیگر اینکه مشا را آید میگوید که در نه سبب بنود این ایام
میمنت ندارد و روز دیگر در زمانیدن عرضی نزد مرشد زاده توقف مناسب است و بی پرشاد و هر روز بیست حاضر
خواه من به بگا که در نخست ایام زوال خواب پذیرفت برای بردن عرضی عرض خواب کرد **رقعه ۱۹۶** پر روز و روز
بجایان شما را انداخته صاحب بمر بدم ام روز باز حضور آمده ام و روز دیگر ای غی تو وقت است باز تا نیم و یک نیم خواب را
و بر را بر روز و در پی خرج راه داده بهر انداز صفت خود شده و خط هم برای دو کس نویسانیده است لیکن هیچ
نخواه شده باید بهر پیش و چهار روز خوش شانس مانیده بودم و روز وای دیگر شروع شده این را هم در روز دیگر
سوا می ام و نیزه ای که گرفته که در بستر و الا بهر چه بدید جرب عمل شما خواهم کرد **رقعه ۱۹۷** از خبر و دان من سودا تقصیر که در
خط خود نوشته اند که در روز خود نگذاشته بانی را و آنچه خواهم کرد و آنچه علی انخانه شان طلبیده باید گفت که فرار و فرجه است
بخدمت آقا صاحب عرض کرده سوا می جدید دولت سلطانی باید فرستاد و بهر خوب خواب کند **رقعه ۱۹۸**
خواه امانی سلطه امثالی فیصل برای سوا می میرسد شما و خواه حاجی و خواه عبد الله سوار شده همین وقت میاید لیکن
و ستای می سفید جمل را باید آورد اگر چه اینجا احتیاج آدم نیست لیکن باز هم جیم یک را و جملو باید گرفت شب من جیم
باید و فرج می جیم هم را شما بخان سوا می خواهم شد **رقعه ۱۹۹** و در روز چشمنه بود جیم یک

الوقت البته باغ این محل مشوم در عالم بیکاری از خود نخواستیدین هزار درجه بین بهتر است چون مطالعه تعلیق مشوق
 دار و قبول است و اگر میگوید مصرع شوق در هر جلی که باشد بر سر می در کافیت ۴ حاجت است و نیست هر چه هست
 خود بخود بر شما منکشف خواهند شد و در عالم بی شوقی اگر صد بار پیش من میاید باز هم فائده نمیداشت باجملا ایطای جلی
 همانست که سواد روی در آن تکرار حرف زده باشد اگر بعد دو رکعت آن حرف روی مصرع غانی همان باشد که در
 مصرع اول است قافیه ازین عیب پاک است مثل شفیقان رفیقان ملا ایطای جلی دار و چون عزیزانی رفیقان
 چه بعد دو رکعت الف فون جمع عزیز فون که باقی میماند روی موافقت ندارد و همچنین خندان نالان نیز سبب
 که در اینجا الف فون صفت فاعلیت است بر گاه دور کرده شد خندانال با هم قافیه نمیشود و خندانال پنهان رفیقان
 یکجا سازینما ایطای جلی ندارد زیرا که پنهان یک لفظ است الف فون آن زان نیست و در خندان الف فون برای
 فاعل رفیقان برای جمع است پس هر دو با هم نمیآیند از هم متغایر اند لیکن اینجا دو عیب است بعضی بر آنند که خندان
 و رفیقان نیز ایطای جلی دارد و گویند که حرف زده اگر چه در هر دو مصرع جدا جدا است لیکن چون زان فائده است بعد
 دو رکعت حرف زده از هر دو مصرع هر دو روی از هم جدا میشود و در هر دو از هم جدا است پاره پاره بر آن رفته اند
 که زان و اندر هر دو مصرع جدا جدا در کافیت اگر با هم متغایر اند انا العیة ایطای جلی نامیده میشود و اگر با هم متغایر اند که ایطای
 و شاکان نام همین قافیه است که متغایر ایطای جلی باشد تمام شد اینجا کایت هم از اصحابان کمره سلام و تأتیا میگوید
 و تأتیا از حین خفا اصحابان چهارده روز بکشتن مشرف آورده و با هر یکس ممد علی خان میگویند و تأتیا هر دو ایشان سه صد
 مقرر است یک قطعه بیشتر داده بودند که در قرض میخواست و در قطعه دیگر که از باعث نبودن شان و در شتر حال
 بدست نیامده بعد از چهار روز بر دو کجا گرفته میشود و بعد از آن تا نیم ولایت علی خان در خان و عید و شوقین این زان
 هیچ ندارد و از اندیم داد و ست و حتی است از هم جدا بود و شاکان نیز لیکن بعد از عید و شاکان در مال مردم و فو نیست خط می
 مرزا ابو الحسن خان فرستاده جواب آن رف جواب بود و باید فرستاد و **فصل ۱۳** مخفی نماند که بر سر روز که مبلغ بوی روز
 یکشنبه بود و خط شاکان مرقوم است سوم شهر مذکور بود و رسید و منتهی ده رویه پیر و زه که غره شعبان بود و منتهی وصول
 در آن روز شب نیز شاکان علی هم که خدا شد بر و پیل حضور و پنج اسپ دیگر سپاهیان تلنگما و ساز عربی روشن چوکی از اینجا
 بخانه میر و صوف رفته بودند و از آنجا بلباس که خدایان راسته از راه نخاس بچهاونی آوردیم و بعد از ساعتی از آنجا
 مزاج سوار نشدند و داعی و میان حاجی و گرونگارام هر یک در نیال اسپ نوشه بود و بعد از آن حضور و خلعت باو
 مرحمت شد تمام شاکان احوال حال حکایت دیگر نیست که چون جدا شد از اطفال محبت بسیار است تمامی بچها و خواهر بچها
 انش گریه مانند ایشان از سبب قشعریف عشق جناب والد ماجد ایشان بچها و فانی اتفاق افتاده اینجا همه اطفال
 بی آرام و در یاد ایشان بودند و از اینجا این اصحابان اندیدین آنها حالت غم نیم سبیل داشتند و با چار خنجر بر گشته
 که محسن و محترم طالع عمر مبارک این بچها را چون محسن نبود که محسن بی مادر خود ماند و در آن روز و محترم را
 آن سسکین بی مادر است و از یکدیگر در بر و درش و عید باشد همان بجای دایه و عاشق دوست بازن مذکور و همین جا

در این خطه خنجر

آورد چون انعامی و متعلق بهم برلی نادری شریک محله ششم اندامی یا زندهانی که در کمال برتری و کمال شرف و کمال
 بجهاد و فی نقل کردنند یا با اطفال سوای سیرچه که بعد برسات و درستی مسکنان است و نیز برین جهاد یا بر سر
 نخاس کسی نیست و نیز میر عبد الله زنده در یکدلی یا برای دیدن والدین خود آمده است و دلش رخصت نمیداد که در شهر
 هر دو دختر عمومی و متوسط شایسته شهر اند که در اینجا هم آمده بودند از آنجا که احوال حسن پسیده بود و دیدن انعامی نسبت به خود و دیگران
 یعنی چه که با و دنیا کسی است که محبت با فرزند خود داشته باشد بر انسان چه می توانست که حیوان با وجود بی نصیبی و بی
 از عقل فرغیده بچه خود می باشد با بچه محسنی حسن بر و برادر بخت بستند و دیگر اطفال هم که شام گذاشتند و در
 یک یک تفصیل آبی و در زیر سائیه عاطفت جد شمشاد و بر و زمی آرد خاطر شریف این بگذاشتند و باید که در این
 متوقف نیست اگر آقا به کابل می رسید باید رفت رحمت خدا بر جو عجله محبت شما کار و مردم غیور همین است این احوال و
 که میر خ و محنت نان برزگان بخورده و در یک مکان میگذرند با آنکه اگر سواری فعل از بی غیری بدست آید صدمه بار سپاده
 راه رفتن بر از انست نقشه زمین و مکان نوبت و صورت است که از روزانه اول تا روزانه دوم یک قطعه زمین است
 که وسعت آن یک نیم بر لایر یک و چون بر این بویل نخاس است یک جوی محلول طیاریت و اندیشه چون رخ از زمین
 از خواجیه جان و دیگر نه نشاید برای خواجیه موصوف بهما جوی طیار کرده شود از روزانه دوم تا کنان چاه قطعه زمین
 صد دراع در طول و هفتاد دراع در عرض خواهد بود و عمارت ها جدا جدا بر زمین ساخته خواهد شد و از کنایه چاه تا دیوار
 تمام زمین مذکوره قطعه زمینی است ماکل بنشیند بقدر پنج زمین طول آن از صد دراع همیشه در عرض چاه دراع بوده باشد
 این قطعه تا مش با غنایت و باغبان هم برای درستی آن نوکر شده اند بفضل یا انصاف درخت گلاب و درخت سیب
 و میوه و در آن موجود است انگور هم از ششم حبشی و سفید و غیره قریب هشتاد درخت چمن و درخت چمنه و موسی می دیگر
 نهادهای میوه ها را خریده اند و سوای این برای بقول دریا چین زمین بسیار خالی است تمام شد طولی عرض زمین
 که با انصاف رو پیچ بر دیوار برای احاطه آن حرف شده هنوز سوای چهار یا هشتایم می بود که برای برده محله ای ساخته
 مسکنانی ندارد و بعد برسات البته مکانهای متعددی تعمیر خواهد یافت خدا کند که روانگی شما بچند صورت بند و لیکن باران
 سعی در رضامندی اقامت مناسب تر است هر چه مرضی صاحب اجاره باشد عمل باید آورد تا حال آنچه شما یا صاحب
 گفت و شنیده کرده اند بینه محلول هر چه بخواه بوده است آینه هم فاضل خواهد کرد و بیش مشا به هیچ متوقف نیست
 تا وقت در بدن است نوکری باید کرد که نان بزود بازو عجب لذتی دارد فی الواقع ابوالحسن خان مرد خوبی و آدم سیر چشم
 صاحب توفیقی است و دستی با و ضائع خواهد شد رقع بنام مرزای موصوف و برین خط موقوف است باید رسانیده باید و
 که فاضل صاحب کی بخشوری آینه خدا کند که زود برسد تا مقدر شما یکدو شود و بعد از آن که من از استقلال شما خیلی شکر دارم و از
 رقع ۱۲ بگذاشتن یک قطعه و بر اعت تمام مران ملک لدا عت ملک الله تعالی بعد سلام مشوق و سنگ مرمران و اصحاب
 که رقیبه کو و دوحه هفتدهم شهر حال در لاف نیتقه انیتقه می و مضمون و اجتهاد این احمدی نسبت به نزدیکی لوطی کشو و کای
 ایشان از جای صفا بان است متضمن صحت و عافیت جمیع صاحبان و جواب بطور مرقومه فقیر خالیه مداس

از اینجا تو این خبر دست و هر چند که غدا این امر کار به پیش خواهد رسید لیکن این دستور العمل هم در بعضی جاها و بعضی اصحاب کار نخواهد آمد
 حالا همین قدر گفتا میگویم که خبر و بزرگ در حقیقت نوعی از غیبت و غیبت قدیم به محبت و عافیت انداخته و دیگر نشستن آن ضروری خواهد بود
 بعد از این خواهی نوشت این وقت سخت است و این امر سبب تردد و اینکه مراجع آقا صاحب سرا با لطف احسان آقا محمد صالح
 معنای این یک چیز نیست که بان در جبهه علیل است که اگر این با سلامت باشد چنانچه شواهد یقین من خواهد شد که صد سال
 بلکه بیشتر و دیگر زندگی خواهد بود که در شاهره دست بدعا باشد این خبر بر دل میگذرد و من میدانم چون همه روی نیست این را
 بگویم پس در روز عجب روزی بود که همه با یوس بودیم لیکن با نبهوش آمدند و سوسو نفس هم بر طرف گردید شب یاده
 از آن شب بود امروز از طرف شما آمدی که گفتیم رسیدند که گفتند و خود بخود گفتند که مرزای میسر خواهد بود و خاضی صاحب است
 و باز گفته اند بیشتر و بسیار می آمدند حالا شاید درین شهر نبوده باشند خبری شب در حقیقت آنکه بود لیکن بالانسانه نقد
 که من نوشته ام در چاکرهای تمام کرده بودند و او از ایشان با وجود درون گوش مقابل من نشان بگوشت من نمی آواز داده سخن
 یک سخن بدیده ای بگوشت میرسد و بوقت نمیدانم بیشتر و غلظت برای ایشان حکیم تجویز کرده بود و قبول نکرد و ندانم که چه شد
 که خود بخود در حال غمش آمدند امروز زمان باعث شد که نامی شد بر او رخا کند که این مرد و زود ترحان شود و در این حالات دیده
 عجب المی است که ناگفته بلیکن چه باید کرد که این امر با حقیقتی نیست امروز روز سه شنبه ایشان است و او آدم نشانید و برای
 ضرورتی در حضور آمد و هم اگر سه شنبه عمل میکند و چند دست حاجت میشود و امید محبت است از لاغری و قناعت چگونگی هرگز
 شناخته نمیشود خطی درین مقدمه و در برای آقا ابو الحسن صاحب که از فرط محبت نیاده از ایشان بر کار رفتار اندایا نوشته
 احوال امروزه بلکه نیوقت که هنوز و بهر نرزه اندان نیست بعد از این هر چه صورت می بیند و نوشته خواهد شد امید صاحب
 ازین سبب بسیار غم اندر روز امیر صاحب ویر و قاضی صاحب هم آمده بودند امید صاحب که گمان میرود که امروز هم
 بر سر در تمام شهر و مردم تنگ کرده اند لیکن تب ایشان عجب تپی بود باعث اینهمه فساد و بین است که ایشان برای بعضی
 واقع شده اند این بهرست و غور باید کرد که چار چار روز و در بیت خانه میروند و ازین می ترسیم که مبادا فساد و فساد شود خدا
 چنین کند و دیگر حالات که در عالم کرب معاینه کرده ام چه نویسم که تفصیل آن در طول بارها گنجایش بدین نیست **فصل**
 مخفی نامه که خط محبت نظم قوم و قیصره از شکوه آبا و موقوف عرضه رسیده مسرور ساخت آنچه از عده مقبولند و از بگوینا
 و دیگر علامه چندی و اطلاق شخص معلوم نوشته بود باعث اطمینان گردید بگفتن نذر باعث مزید اعتبار و ترقی دولت
 خواهد شد و شخص منوی بقرینه معلوم میشود که باشند شنا جهان آبا و دست اگر جای دیگر است و آدمیان بزرگ
 شده باشند چون او با نفع تمامه اما یکی حاد و او خوش بر برونده نشست مضایقه ندارد و لیکن در صورتیکه نادره و یکبار
 و یک روز بعد از آن مکان نبوده باشد اگر در موزه هم در آنجا بوده اند و همان بود که در دو برونده پیشینید لیکن غرض آنست
 همین است که آنوقت زیاده از یک موندنه خواهد بود و در شما بزرگی نیستید بهر حال اگر طرف ثانی برضای حضرت شاه کسری را
 بر سر خود هم پاشد باید که در کار نگذارد و ترغیب بر آورد و صاحب عزت منع و حیووب محبت هرگاه طرف ثانی بخیر شود
 چه مضایقه از رفتن شما و اینها من بسیار خوش شدم و خانه سوای خوردن و خوابیدن حاصل نیست لیکن دل

اگر اراضی دو و بری بودند که استعمال میکردند پس معلوم شد که اینها سونث تقدیری اند زیرا که در وصف غیر از این بود
 که از انای نامیت گویند نمی آید سونث معنوی و آن مختص است بر عقلی که آخر آن الف مقصوره یا مدوده باشند مانند
 حمر الف مدوده و حمر الف مقصوره لیکن این نامیت در غیر ذوی العقول مختص است و اگر حکم کسی از ذوی العقول باشد
 یا صفت آن پس هر دو را بطور استعمال خواهند کرد و زن را بطور زن مانند ذوی الخلیفه اسلام که برین درست است و بر ذوی
 درست است و حضرت موسی و مثل عذر که نام محبوبه است در اینجا ضربت عذر از حلیه است و از این مثال مثال علم بود مثال
 صفت مانند جلی باشد که زن حامله را گویند و سونث معنوی است لیکن بحسب این چند نقطه دیده شد این است
 که احضای بدنی آدمی چون چشم و گوش و ابرو و بینی و دست و پا و غیر آن همه سونث باشد و سونث بر چه باشد یعنی آن که در ذوی
 و بر چه مراد است باقی چیزها سونث بر دیدن کلام شعری عرب یا لغت است و سونث معنوی اگر کسی شمیاء که می یارد
 غلط نیست چنانچه در کلام انبی الفلک الشحول دارد و شده چه فلک یعنی یک شمیاء که در سونث معنوی است
 پس صفت آن شمیاء میباشد دیگر ترنج عربی در ای جمع ذوی العقول حکم سونث دارد و مانند است از حال لیکن قلم از حال
 درست است من فرق این مراتب در قانون مجد و بخوبی بیان کرده ام آنچه تصدیق این مثال نشان می نویسد همه غلط
 و بوج محض است لیکن اعتراض بر نوشته آنها نمیرسد مگر یک یا دو محبت مغرور بهر حال اگر پیش باید نمود و بلاخره بعد از هر دو
 برگاه قانون نامه یا دیگران نوشته شود همان دستور که مروج آنهاست باید نوشت زیرا که اینگونه عبارتها در غیر اینها
 عاایشان از فارسی و عربی و رایج پذیرفته است و غلط آنها همین نقوش شده و در صورت کسی را که ذوات آن نمی بیند
 بنویسد بخیر محض میدانند محبوب را ملاحت قوم باید کرد و برگاه رنگ تحریری برای صاحب فهم ذکا و دانشای کتاب و صاحب ذکا
 بر تحریر و محققان ریخته شود و از الفاظ و شکوک و عقیم احتراز پذیرد و درست تمام شد این مطلب را بشنود که علم هر کس بیکه
 حاصل شده است از فیض مطالعه کتب است در کتب و در رسد آنچه خوانده میشود قطع نظر از رنگ یا دکان یا بفرم کسی است نمی آید
 پس صاحب شوق را لازم است که عند الفرصه با معان نظر کند تا با خط نماید البته بعد از شوق شدن فائده دست میدهند این است
 که در وقت محنت بری نندیدند زیاد و خبرت رقع **مسند** انصافان بکارگیری و از سلطنت براعت جهان
 ستم که افعالی بعد از زمین مصروف نشد این عبارات بسته قریباً منشیه الفاظ را نگین قبا پوش منشی شتیاق تازه دارند و
 بی انانازه و میان قوطاس قفلیس به عار از اجلا نگاه افراش فوج دریا موج میان میسازم که در بر ذوبست و بهر قسم
 شهر حال و از چهار روز بیت اشرف اعتبار سعادت یعنی لشکر ظفر منظر جنای عالی دام قبال اراض بشیاء بود و امر و زهرم
 دانه دولت یحیی جاشرف افزای قرب جوار است خود باید دید لیکن قلمبر برای مقام است غیرت بیاض فرزدی
 و حسان در شک سبده علقه شعری بلاغت نشان مکتوب محبت اسلوب از اول تا آخر خوب حاد قلب کان کل نظر
 و بنی مجذب قلوب مشتاقین بود صفت آنها را که چاشت کرده در از کشیده بودم تو منظر خیر سندی یعنی هر کار و داک سیدی
 اوقات ریخوش ساخت مصرع ای وقت تو خوش که وقت باخوش کردی به عبارت این محیفه نیات تحسین
 و آفرین داشت خبر که اصفی الدارین خیر او خطوط دیگر که در آن پیچیده بود دیدم دیده شد جواب خط و ال و عمومی

لغات
 در کتب فارسی
 مع
 گویند که
 از آن کنند
 ستم

شماره و روز بخیر برزیده و جواب خط صاحب موقوف برآم و زبده و از نسیحت که یکی از دوستان صدرالدین محمّد خان آشنای
والی شما میخواست که خطی از طرف خود اسمی خان مشارالیه نوشته بمن بدهد باین توقع که را قلم حروف آنرا درایت خود
روان سازم با محکم از صبیح تا اینوقت که دو مپیر از وند انتظارش برآم چون دیدم که نیامده و محمّد را رسالت آن خط را
بروز دیگر برآم نمودم دیگر احوال بر بنینوال مست که ام روز جمعه در شیاره است و دوسته روز حرکت بخمال نمی آید و
نه شنبه محسوب شده بود ام روز و تا نشاء که جمعی جناب عالی مسوار شده و بیگلر قشربت بر وند قریب لشکریه اجل گرفته و چنانچه
و بکلیه فکلی بر زمین غلطیده چگونه نه زنده ماند که قدرگاه نیم با دست یا کمتر ازین باشد خدا داد و بقره عیس علیه السلام است
از رفتن باند داشتند بود و تحمیل که فتنه باشد و آنچه نوشته بودم که همیشه فارسی حرف بزنی غرض این بود که بگیا صحبت
با عموم صاحب خود دان خواص امیرخان مست و اینوقت هر قدر که بگویند فارسی بگویند که تمام و زیک ساعت بیرون بایند
و تمام روز در خانه باشند و بیرون بیاوریم صاحب چه موقوفست با جدی خود با عموم صاحب کلان هم همین معالیه نوشته باشد و بیک
این نیست که از رفته نقی باشد اما حرف نمیزند بلکه شرم بسیاری که دارد مانع اوست که هم مطلب بگزینم شیاره که از بخیر و خرمه گاه
حضور پر نورست عجب شجری و طوفان وانی دارد و جوفش بزبان او انصافه انگه وانی قلبی باید که نقشه را یکش حضرت صاحبان
وام امتیاز بفرمایش جناب عالی نقشه این زمین با سواری انواب صاحب مدوح برورنی کشیده اند لیکن هنوز گریه است
که بنوبه وقت دیگر کشیده نمود و پیش طرقاتی خواص اند فرستاد دیگر خیریت **رفع ۲۲** شمع شبستان و شن بانی در بی ساج
نکته وانی انعم الله علیکم براج البیضا بعد سلام سنون و اشتیاق روز افزون واضح و واضح با کوفیه یاد نام که خط
از شما درین سفر رسیده و جواب آن تقویض قلم کشیده از خط ام و نه شما که مرقوم هست و دوم شهر حال بود شرح می نمود
که جواب خطی که از قزوین ملک بلاغت شما بتاریخ چهارم ماه مذکوره اسمی تقدیرم بود و بصاحب رسید و عزیز زبان من
صورت اینست که تاریخ هفتاد و یک خط اسمی خواص امیرخان صاحب را تمام کردم و از کفایت فرغت شد و ام رهنمون بر نوشت
که بر سر دستم انخوان نشسته شش شما همست روز و بر بیاورید بگویم خوب است عرض میکنم که فدای بی تنی فرشته است حاضر شود انوقت
سوای این چهاره ندیدم که قریبی کاغذ از خطه بریده و دوسه خطی که حاوی جواب خط شما باشد نوشته اند و خط خودم که اسمی
بوده اما اشتهم شاید آدم بد زدن میزنشمارند و خط صاحب را که گم کرده و نوشتم من بدیجی موقوف اگر من بدیجی خط بفرستم شما
از تنگی دست جواب آن خوانند و دست از تحریر بخوانم داشت و همین توقع از شما دارم اگر من جواب خط بفرستم
گذاریم باید که شما شکیو و تحریر از دست نایبید و یک خط دیر و زبده برای شما است سوم در روز و شنبه بود نوشته خراسان
پذیرفت لیکن بر سر نام از سهو تاریخ دست دوم نوشته شده بعد فرستادن خط و دراک یا دادند این خط جواب خطی بر فرزند
شما نوشت و جمعی شما خوب شد که از غیاب چشم رسید و جواب نوشتند خط شما یا خط و الد شما لعینه خط ایشان است
رحمت بر عالم تحاشدین و بیرون منکه انقدر خط و الد شما با منو سیم و جناب حضرت قبله و کعبه همین آداب اقتضا می نمود
بجاست عموم صاحب کلان شما گذارش سلام اکتفا کرده اسم این زمین صاحب است که خط و ادعی اسمی شما و معینه و معینه
قبله و کعبه نیاز نامه بخیر است و نیز صاحب حق تعالی باشد چنان امیر صاحب چون قرص خیر جهان فروز بریزد و از او

شکارب مولوی بود البصاحب قبله دریافت نمود و عیش من تلخ شد و قنصل که آنجا می آمدیم دریافت می شود که چه رود او شما
 بسیار خوب کرد و یک تهنیت که برای شروع نمود و یک لیکن انقدر میگوید که جو اس را بر ایشان نباید کرد و دواغ را ضعیف نباید
 ساخت و فرموده این استاد را منطبق بر انشا نخواهید کرد و نشود که آنچه اگر گفته ایم به فراموش نشود و از راست
 کج رفته مگر چه مقصود را غلط بکنید و دفعه واحده در چاه شک و حجت که عادت این فرقه است باطلید به خیر و چون
 تقلید کسی نمیکند و هر چه بخاطرش بخورد آنرا می پسندد و ترکی را ترک نباید کرد این عذر که شما میفرمایید مردم آنجا شما شک نیست
 و باین مقام نرسیده اند و نیز بموی خود باید گفت که آدم نزد لیکمراج فرستاده رقصات از و طلب نمایند و فغانی
 بهرگاه رقصه من خواهد دید و او احوال لشکرا نیست که در روز جمعه یک شیر کلان شکار شده امروز نزل از تراسه است
 پس فردا آن وی نه هر چه که خطا ارجا میباران بهرستاندیش رکاب چنان عالی خواهد شد انشا الله العزیز القدر بر روز
 سه شنبه داخل لکنه میشود و اگر ازین در گذریم و خوشبختی خود از دست نمیرود دیگر خبر نیست **فصل ۳۲** آن بودی المعنی
 حریر زبان فرزون دوران سنگی که انقبالی معاشقیان واضح با که امروز نیست و دو شهر حال سفر کشیده است یک شهر دیگر می شود
 و ضعیف بجای خود دست به چندی پیش نمیرد و روز رفته است خداوند قدر او کم کوچ میشود و یا شاید دیگر بری آید پس تا امروز و شش
 بشمار رسیده لیکن عند تحقیق دریافت شد که هیچک از اینها نرسیده است تا امروز رسید انستم که یکی نرسیده بود امروز معلوم شد
 که همه با ده بودند اگر چه اینجا در هر نزل سیر و تماشای تازه است و انداخته حاصل میشود لیکن روز بروز آنها می بخیزد
 مضطرب معده نصیب مردم میشود و جای بر روی نه چهل و زق استاده است با بجهل خدا حضرت صاحب عالم
 و جناب عالی را سلامت دارد و که داعی را از دولت ایشان آنها می سر و زنان گرم و محوم شکاری میسرست و در
 مراجعت لشکرا اختلاف بسیار است نزد بعضی نیست که از اینجا تا شیر و بهور یا بهور که سواش سوم با وید و آتش هم
 آب نخل است رفته از اینجا بهجری خواهند رفت از محجری بخیر کار و رفته از راه سندی بلکه بنویزد و بعضی بکنند تا آب
 خواهند رفت و نزد بعضی چنین ثابت شده که از شیر و بهور برگشته بهر آنج خواهند رفت خلاصه اگر بهر آنج میزند
 میسر خواهد بود و با همیشه میسر رفته ام دنیا هم موجب فرمایش والی واجد ثلثا آنجا بهم میخواند رسید میروست علی در خردین
 دنیا خیلی اقبال بود لیکن بکنند نیزین سخت آسمان و در نهانچه طور بود و دیگر اینکه عرضت بجزت ملازمانی موجب معیشتان
 ملغوف این خط می رسد به پیش علی باینده او که رسانیده باید بلکه جواب این عرضت و جواب خطا فست
 از عزرا همچو صادق خان هم طلبیده و در خط خود ملغوف باید ساخت و احوال میر علی صاحب اگر عیش و عجب
 یا وال شایا باینده رسیده با به نوشت که بطرفی میروند از راه مراخما میافت یا لا تمام شد خط بخت و دولت
 همندان با و **فصل ۳۳** خواجها نامی صاحب لکم التعلی بعد اشتیاقها نمی تواند کرد و در ذکر عرقه سبج الاول که عرقی
 بود و قطعه مکتوب شایکی در دواک جناب عالی و می ملغوف خط غلام حسین خان صاحب بدست آدم تاج الدین فانی
 یا به و در خط فست که در آن ملغوف بود رسید لیکن خط میان جمیع در آن موجود است معلوم شد که گذشتن آن در غافه
 از خاندان فراموش شد حالا اگر خط مذکور پیش شما باشد در خط دیگر چیده نرود غلام حسین خان صاحب بفرستید و اگر

گرفته است بخواجه محمد صالح بگویند که محمد کمال خان بگویند که خط اول صاحب رزاه تلف شد خط دیگر بجان چگون
 مختصر نوشته به سید که بدست آدم معتبر روانه کرده شود برگاه میارند و خط خود و چپیده نزد خاضع بقدیم اندک باید فرستاد
 تمام شد این مطلب از اینجا میگویم که در خط شما لفظ پیغمبری قاصد بر کاره بود پوشیده ماند که پیغمبری را میگویند که پیغمبر
 احکام بادشاه برای امرانی برود و جای که القاب باشد خواهد داد و خط که خواهد داد و خط که خواهد داد و خط که خواهد داد و خط که خواهد داد
 برای شخصی مخاطب افکارم و برای غایت افکارم بنویشته باشد و **قوله** خطی نماید که در روز و روز دیگر برای امرانی
 روز چهارشنبه بود قاضی صاحب لفظ خود را برای امرانی رساند که بنابرین فرستادند و در لفظ مذکور که در خط مذکور
 خواجها بدشاه خاضع خطی نامزد این خط و خط دیگر را همی آقا صاحبان محترم و مرافت نشان که گنگا ازین
 بدینا فروش بوده است خط خود را خط لفظ لفظ در آورده و خط بکاتب لیدر را جدا داده و رسانیده شد و جواب نامه
 بزرگان لفظ این کاغذ است باید خوانا از دریافت احوال مرزاسید که صاحب سخت الحی بل سید لیکان چنان بجاوست
 مشکل از روز و ترکان خوانا بدین نیز که اکثر اوقات دیده میشود که آدم سختی و جو اند و با فلاس رسیده است فقه بیرون
 از و هم دم در رزق برای او چنان و امی شود که صد بار از نامه او را که ربانی میکنند صاحب نویم محبت پنهانی
 با و در فکر برای او کرده باشد یا خوانا که در نیز از حصول علم حقیقت حال قاضی لفظه قاضی لفظه لفظه علی خاضع
 دل بدو آید حق نیست که اینگونه مردم خجسته سیرت کجایان میشود نقل دیوانه نشاء از خان که نزد والد بجاوست
 هنوز در مقابل بصورت بر سیده مصنف آن روزی برای دیدن من در حویلی بجا و فی محلی بجا و فی محلی بجا و فی محلی بجا و فی محلی بجا
 تا سیه پیش نشست من قاضی صاحب گفتیم که برای چند روز دیوانه بدین که با نقل آن مقابل کنیم گفتیم که فایده که این
 دیوانه که من پیش خود دارم خط تر از دست و توضیح این خطه موقوف بر محبت سخی مرز اسحق شاست تمام شد این گفتگو
 احوال خان فرمودار نیست که از دوا به طرف شده و سبحان قلبی بیک راغب که آشنای چهل ساله اش بود و او را و تمام
 شهر رسوا نموده یعنی چند چیز برایش گفته که بجا بجا نقل آن برداشته شد و او سوای این کار دیگر این کرد که بعضی لفظه
 گفته نزد خان موصوف فرستاد این عزیز بی تا ل آن بجا بار از خط و ثانیها باین خیال فرستاد که گویند که لفظه لفظه
 آنها چون بر بعضی مطلع شدند سبحان قلبی بیک راغب بیا به پرسیدند که ای عزیز تو خود را چه نموده بودی که این راه
 رفتی حالا تو چه سلوک بوزیر سبحان قلبی بیک گفت که میان من و صاحب کدام معامله نیاید و که بر سر آن چه میکردم
 اینقدر گفته تر آن را بر سر گذاشت که اگر من یکمصر ع و بجا صاحب گفته باشیم قرآن مجید که مر از نزد چنان سن
 درین روزها بجا نشاء از خان کرده ام و او نمیتواند که بشم مر از آنکه از راه همین این بنا را گذاشته که بجا اعاده شود
 گفته تخلص من و نقل نموده است تا بزرگان و بزرگ زادگان و بر پی از ارشاد شوند چون خان موصوف بجا بعضی بجا
 گوشه نشین دیگر اجاله و الهی کرده بود و بجا را بگفته سبحان قلبی بیک یقین حاصل که این بجا گفته خان فرمودت و فقه سنف
 آن شد که بلای بر سر خان موصوف نازل میکنند این مردانین خبر دست پیاپی شده و اما دو سپر خود و دیگر آشنایان
 خودش را از خط و ثانیها فرستاده با حال و زاری پیش آن مدد بیا بمان مکه و اختلاف و حیدرین بلا خط و ثانیها فرستاده

میگویند که یک زده بودند از خوف جناب عالی و ادا افتاد احدی بجهال آن ندانند که بخانه کسی آدم با فرس تاده او را
 به عزت بکنند که در نقل کتابهای فراوانی یافتند که بچند کس گفته ام ای بومنا بد احدی نیاورده است روزی شخصی
 حق ابقین خطایق را آورده بود سی رویه قیمت یک کدو نهایت به سبب پنج میفرودست چون نام و مرام افشایی قیامش
 هفت و هشت و نهم است و این را هم گران میدانیم زیرا که اگر پنج یا شش بست آید از آن است و پس که دیگر
 غیرت و صبیح و شریف در جوی صاحب خوش و خرم بسری بر خطاط جمع دارند **رقعه ۳۱** نقاب کنور براعت
 و عا و آرا و زاعت سلمه که بقالی مفاوضه محبت طرازم قوم با نهم شهر حال در این فیه انفعه ممتاز نوع به شهر رس
 رقاعتم سه عشره جناب خواهر محترم این امر جاری و احوال مجده تتضمن محبت و عافیت جمیع بزرگ و کوچیکان عا و فطیکه خط
 سابق بود و بنا بر پنج میسم ماه فروردین و پنجشنبه بود وقت سه بر پنج خوار از غار لندای و معلول سرش شمول کبریا و طایفه
 آن مخفی دل را بر باد بختی جاد وید و کنار نهادن غایب میگویی عبارت مثل بر روز مره که شما میبینید بر همه بچه
 با جمله قدریکه در خطه مع قوع غلط طرا از تحریر پذیرفته بود و سمعی و مقبول است چون اعی را که اگر در آن شاعر است و هم
 عبارت و آله اند که در خط است و در هر خطی با صلاح بر میخیزم که در آخر خط امر و فرمود و غلط بود
 عبارت مذکوره اینست لب باقی با اینکه باعث ذلت باز یاده از این سبب است که تلم بر داشت تندی و سیم خیم زمانه غلط
 اول بر امل واقع شده و آن تحریر لفظ ذلت پانزدها محمه است که برای محمه صحت از این لفظ را این مورثه نوشته
 باشد این غلط مخصوص بشما نیست شعری ایران طهای یورب هم شریک حال صاحب اندکین آنهاد مرامند و شما را که انور
 هستند زیرا که اگر بداند و بجا و اندک نیست و نایبنا خیر که از شما غلطی سرزد و ضایقه اندازد و از غلط او شکر او تو مع خطی طایفه
 اینها و غلط دیگر اینست که باعث ذلت باز یاده از این سبب است ظاهر است که لفظ باعث و تقیام غیابش از در و جوی
 کانی است که ذلت باز یاده از این سبب است و اگر لفظ باعث داخل عبارت باشد از غیابش چنین خوب است باعث ذلت باز یاده
 این غلط غلطی است که این صاحب طبعان چنین بیان نموده که از جمله بزره جانی نیست یاده و غیرت با یکدیگر بعضی صورت اید
 اینها هم بگویند که بزرگ و که مقدم بود خطی متضمن احوال لشکر که کیش اسمی انصاف است و او که روانه نموده شد **رقعه ۳۲** انوار فیه
 انفع الفصحی او بلیغ البلیغ سلمه که بقالی بعد شتیا و عالی با و که رقمه بلاغت طرا از سنی از محبت و عافیت در این خطایه صاحب
 رسته آشنای دوی نشان گردیده تسویش خلی خطوط ساخت افزون همه افزین بر بر و زبان خط دیگر می توان نوشته روانه
 نموده شود یا بدید سید انوار افان پس حکیم موم بود مقرون بصداق است بچار و ده که اختیاری نذر ارمون نیز
 مجبور و لیکن به صورت فقر و او مناسب است اگر بخواهد باند تبا و خروا باشد و چون شما که خدا را بی سلامت دارد
 در خط خودش که می آید رقم نوشته بود که خطی فقرین غناش این تمام مرز مغفل نوشته خواهد بود و خدایش جزای خیر بد
 که رحم سعاری ترسانین دارد و این بار و خط شما لفظ میم بود شاید از دقیقه طایس یا در قیسه ای صفا نمایان بنفایم
 لت و دستک نوشته و شیر از این براج استعمال میکنند میم هم با نیست آخر زبان بل خرامان است زبان توران نیست
 و احوال لشکر چون قدر است که در خط فقیر که اسمی و انشاست تحریر پذیرفته است و دوباره در خطها صاحب عاده آن نمودن

در وزن بوده است نذر کرد بی مرا جمعت هم تا شام انبوه مردم که نبوده آدم بر احوال فرزاد حاجی صاحب ایشان علامه
 که خود در سر کار سیل صاحب داشتند خلعت آن پیشی امیر حیدر شد و خودشان در حضور جناب عالی میباشند جناب عالی را
 بر ایشان خیلی نظر عنایت است چنانچه خلعت بهفت بار بهر مع جیره و سر بیج و مالای مروارید و پاکلی جواهر در ایشان
 محبت شده شمار او بیخبر صد و سیصد بار رسیدند گفته که شانو شده ای حال ایشان نبوده مناسبت نیست بطور دیگر
 از طرف شما نوشته بودیم داد و بر رفته بودیم من بر ابرتر از رفته بودیم و روزگار شما درین سرکار معرفت مرزی و موافقت
 مرکز خاطر دارم مطمئن باشم که نظر اطعنه علی بنشینید **فصل پنجم** در پیشیده ماند که بر روز که چهارشنبه و سلسله
 جمادی الاولی بوده خانصاحب سکر مملک الدین بن خانصاحب داخل شهر شدند و با یامی صاحب کلان اسکانی
 از اخبارات انگلیزی نزدیک بگوشتی صاحب مدح و فرود آمدند پیش امیر حیدر که صاحب مدح و مصروف هماناری
 و دیگر محلات است لیکن مصروف طعام از سرکار بمنشی موضوع خواهد رسید و دید روز که خورده جمادی الآخره بود در جمعی
 مولوی حسین علی خانصاحب با فقیه مملکات شد تا دیگر گفتگو با ناطع ام هم یکی خوردیم شاید اطعمه ویرانه از طرف
 مولوی صاحب باشد بعد از شما از او کرده بودند که طعامی برای خانصاحب بفرستند من منع کردم برای اینکه زیاده
 از سکره و زینایت چار و زکرت نمیتواند کرد و موسوی طعام صاحب کلان از جایای دیگر هم طعام می آید و بر ضرورت
 ارسال اطعمه بر بادی زین و دست نماید طعام آنست که همان کاران ملتی بر و آورده اند که نصیب عدا شود هرگاه باراده اوقات
 چند روزه اینجا خواهند مضایقه ناز و موسوی اینک میانه شما و خانصاحب رسم تکلف در کانیت اگر از اول محمول
 و موسوم شده بود که وقت خانصاحب از شهر شوند طعام برای ایشان باید فرستاد و حال هم مناسب بود چون پیش ازین
 در محمول تفاوت نمیداد و حالانی بهت غیر از تکلف محض صورتی نداشت نقل مرز و نیست که اصبح باران شد و بایدین گشت
 تمام را بهما نفع صحرای که جماعل در خانصاحب همین علت نیز از جهت نقل مملکات بعضی جای آرزو مند که و دوباره
 برای دیدن ایشان نذر در زمانه نیافته بایوس برگشتند بخانه مولوی حسین علی خانصاحب توانستند رسید قاصداً
 محمول برای بازو کرد و در خانصاحب دانیشان رفته بودند بخانه مولوی حسین علی خانصاحب سته ساعت کامل
 در کباب و مینا و شانی باشت نشستند چون دیدند که خانصاحب نمی آیند و چیز هم خورده بودند و در حال وقت عصر
 از خانصاحب اجازه آوردند و شانه شانه ای که خانصاحب او را به نزد میان فرین خواهند فرستاد و امده صبح آمده
 و خانصاحب است و اما که خبر بر او که خانصاحب فرود اگر مست لیکن باید دید بشوق غالب همین است که فرود او نشود چون
 خانصاحب سر پا غایت خیریت خیریت است که درین روز با نام خدا بهر سانه اید و کیفیت جمع شدن مردم علی اعتبار
 و شمه شما و دیگر یک چانه بیان کردند من هم ز راه خوشا و روزانه سازی که شاید روزی بحسن سلوک پیش این تقدیری بسته
 که شمع است که کسری باشد و یک شعله برای شما فرستاده ام مناسبت آن بود که دلها بفرستد چون دیدم که کجا شما سوزی
 که برای دیوانه صاحب طلبیده اند و اینک هم فرستادم برای شما و ستاده اند بهمین سینه که گفتا کردم و معلوی سوزن خوب بود
 که بکس این خیال که بسیار با این سبکی نه داشته باشد از آن هم دست بردار شد و تخته محترسان این اعیان قبول باید فرمود

نام خدا و حمد و ثناء
 در این کتاب

ای کمال

باقر یکس داد ترمهائی بجای خود از طرف من باید فهمانید که قرار را کم بایز و آینه و امیدی و ارشاد فرما شد صاحب الامتاق
حق خدمت کسی بر نداشتی فرمایند و زبانی خالص صاحب است که صاحب والا و جاه و احوال می را بفرستد آباد و طلب خواهد کرد
و عهده نشی گری بود بنام ایشان مقرر خواهد شد تقریر خالص صاحب حال باشد نوید که هر چه پیش می رود و تعلق به بخت و اتفاق دارد
انجام دهنده که آقای شما و عهده نگری بچگی از شما ناخوش نیستند بافضل که سه ماه آقا هم در همین ملک است بعد رفتن او
هر چه خواهد شد خواهد شد آنچه نوشته ام در دل نگار باید و خوب کردید که کاران بازرگانی و اشتغال عاریت جایی از ننگی
نیست خدا شما را لائق آن بگنجد که دوستان کلمه کفریه و اسب بکشد فیل از شما عاریت ببرد و باشند دیگر باجری تازه
سوی خیریت و ضعیف نبوده است که تجرید و آید پس فردا مشاعره است غزلهای تازه بعد از این خواهد رسید
من هم از دیروز به نجاس آمده ام دیگر اینکه دیروز در جلد شما و رجوعی نوقمیر می رفتند و اشتیای راه بخا نصاحب ملاقات شد
لیکن این ملاقات داخل ملاقات نیست اگر چه فرصت میشود و خا نصاحب از جاش می آیند زاید خیریت **رقعات**
مخفی نماند که خط شما مرقوم دوازدهم صفر شش ایچو رسیده مسرور ساخت روز رسیدنش شنبه بیستم شهر صدر بود و خط
رقعه همی آقا صاحبان کرد و کتار کرد و اینقدر تسامح خوب نیست بعد یک خط چری مینویسند باشند بسیار
خوب شد و بنده وی صدر و سپهر فرستادید یعنی موجب برکت در رزق و مسبب خوشنودی خدا است فرستادن این
بنده وی در عین ضرورت اتفاق افتاد و من امروز رجوعی نوقمیر کرده وال و عمویش شما را همین جا طلبیده که مرا احتلال
بودیم که کاره واک این خط را آورد و اینوقت که دوپهزنده اند عمویش شما کاغذ مینوی گرفته بنا بر ضرورت آتش دادن
دوای کیمیا مرخص شده نجاس رفتند آنجا رفته کاغذ ز بجایون داده مبلغ از مهاجرن طلب خواهند کرد و از کسانیکه
سیندوی بنام آنهاست یکیک پاوپیره کولی یا حیثی را مرقوم عرض این مرقوم خواهند گرفت این را که شما مینویسند
شاید میشوند از اینجا معلوم شد که در دنیا هر چه بپشت ز سرست وای بر حال کسی که زنده را کمال است و بی زمین اگر درستی جمع
باشد در دنیا هیچ غرت ندارد و وزن فرزند پدر و مادر و برادر و همه شخص سخی و صاحب مال را دوست میداند از خنثاری
مرزا ابو الحسن خان دیوان دل بسیار خوش شد چون مرد عینه صاف و خوش بهمت و دوست مست بر قدر که ترقی بلای
صورت بند و دلمش و میشود لیکن از باعث بر خاستگی خاطر خا نصاحب که مفر تا جایی این جان دل بر آتش غم و غصه
کتاب گردیده باید دید که ایشان هرگز نمی مانند یا استغفار و خل هر کار میکنند بهر کیف اگر ایشان همانند شما هم باشند
والا بنوعیکه صورت بند و حیل پیش کرده ترک نوکری ننموده اینجا بیاید خدا را زنت مست آدم سخن مردان و از دوست
ند باید یکین اول بخا نصاحب موصوف باید نوشت که من ترک علاقه ز فاقهت جناب از دست نخواهم داد و بر پنج گری
چون موقوفست اگر بدخل بنابر استصواب باشد یک ساعت آب ریختن می خورم گلیهای این زمین مثل عقرب میگذرد
بعد از آن را به ابو الحسن خان دیوان همانند و یکیش آورده ترک علاقه باید کرد و والا امین انگر نری نیست که کسی
بپاس خاطر کسی ترک نوکری نماید بلکه ما خود میشود و ضرورت تحریر خط برای خا نصاحب ازین سبب است که ما و شما در دینی
ایشان نوکری نگذاریم و مردمان بزرگواریم صاحب ملک نوکری را گذاشتند و یا صاحب موصوف خود را ایشان

طفل در اسارت است جواب داد و هر چند مرزا ابو الحسن خان زیاده از خاف صاحب باشا مایل شفتت خوانند کرد و ترقی بهم
 بمسی خان خری الیه تصور لیکن حق احسان حسین خاف صاحب که مفر باز داده این است امور دنیا اتفاق است بر آن نازان
 نباید شد اتمام در آن باید کرد زبان مردم و انشود از زبان مردم باید بر رسید و دیگر آنکه در القاب کسانی که در سن خود
 بزرگ تر باشند یا به محبت و شفقت پیش بیایند لفظ مشفق نباید نوشت قبله نوشته منبع عنایت و احسان یا محی دوم
 امید گاه باید نوشت زیاد و خیرت **رقعه ۳۴** قوه شریف در لطف عرضی اسمی جناب قبله و کعبه از لشکر نظر اثر
 هر قوم و هم هیچ الا اول شایسته ایجری در اسرار از منته تبار پنج چهار و هم تقوی و سینه و هم لایق و بی بر و شنبه که عبارت از در بر
 باشد رسیده و مسرور ساخت حق تعالی در همه اوقات درین سفر همراه با در نظ و در و در چنین ترشح می نماید که بنویس
 دو هفته ماه تشریف داشتن ملازمان و الای صاحب الامنا قب عایدشان در بین خلع اتفاق افتد خدا کند
 که در همین لیالی و ایام بولی بدست شما بیاید تا اگر کسی که فرض گرفته بمصرف می آید این شویید و آنچه باقی ماند نصبت
 و دلها را داشته ای دست و درین بین مقام غم غمیل و اضطراب ندارم لیکن شما تمام حال زمانه را خوب میدید و در
 فرستادن با و در چندی چنانچه شد یکی بدست آوردن و در چندی جوان خوش ظاهر و چخته کار و در صناعیت بیخ شما بچای خود
 انصاف کنید که شخص صاحب این جامعیت بجا میاید میشود اگر هم هست که منور باشد یا با نروده کی میگذارد و در نظم نصبت
 بزرگان است که آدم لازم نیست که بخانه آقا یا امیر عظیم الشانی سوای آقا با و در چندی یا کتاب را با طبایع معرفت خود
 بسیار در این امور را بداند و در غده با و در چندی خانه باید گذاشت که بیشتر اینگونه آدم بسیار متوهم و متلون الطبع و طفل مزاج
 واقع میشود و در نقای شان دشمن یکدیگر گاه باشد که بعد از طعام خوردن و جمعی در موعده پیدا شد و تخمه یا مبعنه و دوا و دونه
 بهمان مرض جان و دوا و در چندی و در می آید و بدنام یا مقید شده اند یا معترض تلفت در آمدند لیکن این اندیشه و دوا و دوا و دوا
 مثل بنده خانی و ام قباله و دیگر امرای بطبع متوهم است صاحب الامنا قب شما و بزرگ و دانا و دقا پیش فرزند خدای اند
 اگر چه در این حال باید بداند کسی سلب نوکری نشود و بر با و در چندی چه موقوف است نمیکنند و هم متوهم که آقا بزرگ
 بلاک که بیشتر و در میان برای دوستان و دایا از قسم حلویات و غیر آن میفرستند اگر زمین و سوسه ها گنجایش داشته باشند زمین
 نیست که کسی چیزی از دست کسی یا فرستاده کسی بخورد لیکن با اینهمه احتیاط این را بخوابد که برای اغاظه امر که گشتن
 و قید شدن آدمی فساد باشد با و در چندی باید بر و در بدیه و شکایت از خوردن و نهان زیاد آورد و برای همین در دعوت چنین
 کسان در لطف برای مصروف و در چندی نه مقرر است که با چا چخته شود و دانا را برای این میفرستد که جوان خوش ظاهر و صناع
 از کجا بیاید و اگر باشد چه بدست و همه که گفته را که از دست میداد و سوای این طلبا می و خدمتگاری و دو حسنه ملی
 نداشتند و یکم و چند روزی که در بخش نام شخصیکه عمرش زیاده از دست بیخ نباشد و صورتش هم صورت آدمی است
 پیش از این امین و او نوکرین صاحب الامنا قب آمده بودند و من هم راضی شده بودم و هم استم که او را بهفت رویه
 خرمند و ساخته غیر مستحق چون در زبان ایام بطاعت متخصص کوچک صاحب عالیجا که رسید و این را میشد هم بخاطر خدمت
 که مبادا او را بچند هفته که از این هم نرود و او را در معرض نمایم مضایقه ندارد و الا سخت خرابی است اگر چه پیشتر که او را

که از طرف من گفته اند بوی یافته برگشته اند و از برای اینکه میباید اینها را طوطی بگوید که این مرد از کتب
 او همای ناکاره و باین مقصود که در این باب است را ندانم و حق من دعای غیر کتب منی در حدیث است نه از طرف میکند با کمال کثرت
 پیشش نیکو را بمشاهده گفت و دیده را می نمود و بشکر غیر قسم و الا فلا **۱۳۳** محضی نمائید که تا اینجا هیچ وجهی
 خط فرست نمطلبین رسید و مطالب هر قوم را بفهم در آنجا نوشته بودید که جواب بعضی سوالهای من از نسخ جابر است
 وقت تحریر خط در خاطر شما نماند و باشد تصور ترش اینست که من هنگام تحریر جواب خط شما با وجود اینکه آن خط را برای
 همین مسلم گذاشته بودم که آنچه استفسار نموده اید با حسن توجه خاطر نشان شما سازم لیکن چه نگویم که وقت تحریر
 جواب چنین خیال رسید که آن خط را باید کرده ام زیرا که معمول و معروف همین است که خطی از طرف شما میسرید
 مطالبی که میمنت دارد میگویم تا روز و روز میاید الا خطیکه متضمن مطلبی میباشد از آنجا که جواب این بلاغی است
 چنانچه این خط را هم چون شش بر روی چوبه نگاه داشته بودم از اتفاقات آنوقت چنین رخ دل گذشت که شاید
 بقوت دست کرده ام ازین سبب بعضی سوالات را جواب نوشته شدم بعضی را ملتوی ماندم و اگر جواب نوری خط
 جایگاه گذاشته بودم از آنجا پیدا شد و آنرا دیده خیلی متعجب شدم من بعد قلم را برداشتم و جواب سوالها را در آن
 درج نموده سوالگردید که درم که بدارک برسانم چون رسیدن خط و در آن فکر بزی یقینیات است لهذا اینوقت
 اعاده آن نمیکند از این خط صاحب را و اشاره از خط من که سوالی از خطا گلی شماست نخواهد بود و اگر آن خط را خواند
 و الا محنت بی چیز و لیکن اینها توفیق آنجاست که اگر آن خط رسیده باشد خبر و الا باز در خط خود اعاده آن به الهام نماید
 زیرا که بعد از این خط خط شما را میگویم من تمام سوالها را بخاطر مانده است لیکن در این خط اسمی نگذاشته بودم زیرا که
 تا وقت احوال لغت احوال لغت بکمال اختصار بنویسید و همچنین در لغات دیگر از احوال
 از جهت این روز و سبک و در تمام این روزها شما طلبیده دیدم لفظ انامی با شما مثلثه با بیصورت تمامی هیچ جا بنیاد لفظ
 محض است که در حدیث این ساخته اند و اسمی با همین فی نقطه و فتح الف بر وزن جمع اسم است لیکن در تفسیر هر یک
 اطلاق آن جایز است و توقف و دست بردار جواب از این جهت است که تاج الدین حین خاص صاحب را در سرفردیم حاضر بود خط
 جناب مدویم با خوف این است ملاحظه باینکه در این باره در خط من بزرگای صاحب بنویسید که اکثر اوقات ازین
 مستفسر حال شما میباشد و در حدیث شریف خاندانیت هستند من برین روز برای دیدن آن شمارفته بودم و چهارشنبه روز
 بودم اگر چه باین مکان هوای خوب دارد و روزی نظر را از دیدن منبری در نشان سیرالی حاصل است لیکن آن چه پیشتر هرگز
 نودی الحی من بلکه در مقامی است زیاد و از تحریر و تقریر واضح باور که در روز دوم ربع الاول نوشته ام و چون
 در وقت عذایات عمری و الا که در تمام شهر مذکور بوده است در سوار نموده خانه طراز حسا را عذای و وصول است
 شمول و ضموش و درین شین گردید و رانی عبادتش تمامه بنگی بود لیکن بعد ازین و لفظ که در کتاب یاد آن است
 و شما از عدم متبع لغت مجبور از ضرورت یکی آنکه نوشته بودید که سرفراز نامه مملو از اخبار انجیا صاحب انجیا جمع خبر است
 به تشدید و این لفظ صفت نوی العقول است و هفت غیر ذوی العقول و غیر هرگز داخل ذوی العقول نمیتواند شد

رسالت فی تفسیر
 دست کردن باین
 کلام کردن ۱۱۲

دوم اینکه متعارف برین عبارت از ملک بلا غت مسلک شما ترشح نموده بود که شرف حمد و ترشید و ترش افکار دل را
 آشنای هر هم اطمینان گردانید این فخره لا یقین تحسین و آفرین است لیکن سبب این افکار که صفت ترش واقع
 خرابی کرد و پوشیده نماید که ترش و وحشی و داری یکی از خود صاحب خرم را آگونیید و ترش یعنی دل خرم و درست دل و صوف
 مضامین ترش صفت آن در ترش دل یعنی زخم دل می آید و ترش افکار هیچ معنی ندارد و ظاهر است که اگر ترش را معنی
 و افکار را اضافی آید و ترش یعنی ترشی افتد و اگر افکار را صفت بلیش بدانیم باز هم همین حال دارد این غلطها مخصوص
 بشما نیست که می محشیان صاحب عوی در مقام تفرش بینا این خصوصیات را بظن اعتبار اختیار کرده در قلم سانی
 دیده میشود که بغیر و مبدائی جانشینی فرعون و نم و در اسرار و اندکی چون شما زمین خوبی دارید و شما حق محبت
 الفاظ بسیار شنیده و در شما بیگانه نمی ملک تحقیق است حدود این اعلاطرا و ترش شما قفده و نگاه موجب نزول
 از نام اعتبار است و اگر آنکه سوای خدا میان گلشیر و سیاه چرخان که جواب هر دو فرستاده شد هیچ خطی لغو و خط
 صاحب نبوده و که جواب این از نظیر ترسیده و صاحب نوشته اند که خط غلام علیخان قهرستان و خدا نشاء است که خط
 میر سعدی مدحان چون رسید و نه خط غلام علیخان شاد باشد و نه خط پیچیده باشد و با بجهاد باین مقصود چکار حال
 سر رشته طلبی دیگر نیست می آیم اینست که اراده جناب عالی و ام القیال این بود که از ترس ای که نام و بی است
 برکنار منزه و کاسوای ترسیده شده که این همه گفتم است به لکشمه برگردانید لیکن با طهارت و اسب و هم و لوقی عرض
 حکیم مهدی علی خان بیسم مبارک رسید که در جنگل سر سبز که دیر و ترش و غم خیماد دولت شایسته بسیار است چون خوب است
 عاشق شیر و شیر اندا بنایطراف برشتند از بیخبت در هر اوجت تعویق واقع شد بی اغراق و غلو میگویی که در شیب شناه
 درین میدان لطیفی داشت که کیفیت آن امر نیست و جدائی به تحریر و تقدیر و ادانیست و اندک در جای شما پیدا تمام صحرا
 خرمش نور دست دیر و ترش و دیگر شکار شد و یکم نای دیگر بیشتر حال آنکه پیچیده باشد چند روز در اینجا بکشت
 بعد ازین باید و ترش جو است که برای شکار ارفیال از گله گله را جو خواهند که و لیکن بدل نخورد و زیاده خیر است
 میان مامی مسلک و لغوی بعد سلام شوق واضح باد که دیر و ترش که چارم بهیچ الا و لا شکر بخوری بود و از
 رنیا بیکر کوچ مسکه و دیاجا بکر و بکنا تر گشتی رسیدیم اینجا پیچید و نام جانور کو جاک بردار که کشش آن در یک ساعت
 او هم از فانیسا و علامه بخش و رای پر دراج نیست با این طریقی که آنرا بر سر قلیان گذاشته قلیان را بقوت تمام کشند
 تازه بر آن زندان بیرون آید بسیار است آنچه تذکره یک کس امنه و نگریه قاعده این بی نیست که خود و ترش نمیزند
 تا و تیکه دیر دست کسی نیاید خلاصه ام و در اینجا مقام است و فردا هم تفرید و یافت میشود و دیر و ترش و دشمنان
 جناب عالی و ام القیال قدری حرارت بهمرسانیده بود و از بیخبت تمام راه بسواری پاکلی داخل سردق دولت
 گردیدند لیکن امر و ترش فضل آبی است بهیچ سوار شده و در وازده گله تفنگ انداختن و در وازده بیلد رچی شکار کردند
 بر روز حضرت صاحب لم بهاد و چند دو پیازه و بجز تر با و نجان و لور پیسته و جلای خوابانی بخته برای جناب عالی
 فرستاده بودند و پنج اشرفی نذر الوش در سواری گذرانیدند خلاصه محبت بسیار خوب است اگر شما این چشمه

ما زینجا یان دوریا و قلمچی لازیا بایکیم آصف اندولنی اما فیض آباد و هیزی بولوپ نرزدیک بایکیم اولوب برسه
 یاکون لکانغا ولسون نوایچون جناب عالی و صاحب کلان ایگلاسی بندوبست ایچون قیالار رفته قیالار
 بهشید و نماز که واداید شما از تاریخ بستم با اتفاق امیر صاحب روحی فوتخیم آمده اند که امر و زور و شهنش بستم
 نفاس قست سیم هرخواهند رفت بهین صاب کیز و عریضه شما آخر و زرسیدیم بایک عریضه مذکوره را بنوقت که هنوز ویر
 نرزه اندا و رده عریضه و خطای می نمودم را بطلالعه در آورم فن شما بمیله شبیر پیش از تحریر شما در خیال من بود این چیز
 بهمان میراندمست که میر فرما و پسرش را درس میداد و گنگارامی بی در نقل طلبیدن امیر شش احوال نام او
 می برنذاخچه از حالات منشی نوشته بودید معلوم شد بگاه صاحبان بخانی اید و او استحضار شسته است و فسیده میشود
 و بقول شما بصورت آدمی را تابع بخت و اتفاق باید بود اصل نیست که امور دنیوی بهمتشوق اتفاق مست عقل و تدبیر
 درین مقام دخل ندارد لیکن عقل هم خیر نیست که آدم بان طبعی نشود یعنی وانا را باید که کاری کند که عقل او را نبی
 و اخذ با عوام هر کار نداشته باشد زیرا که میکیم که شما اینجانی آمید اگر بطریق رحمت بعد چندی اتفاق افتد و ضایعیت
 و الایرگی و پیشی حلافت نظر انداخته نباید بین کم زیا و ده شود و فی الواقع دانیان سبب اینج و دانسته اند و میدانند
 درین عریضه سوا این عبارت که منافع آنها متعلق بان داری بایست حال احسن بفضل الهی جاق است و باطل نیست
 جمع باشند عند الفرضت گاه گاهی رسم تحریر با قاصد جان خودم هم جاری باید و شسته اگر چه ایشان در تندیگیان بستند
 لیکن باز به تقاضای محبت بین را سخا و گنگارامی خود را فدای شما می دانند اما صاحب کلان نام خدا حال انداختند
 و از زیر می گذارند که این انداخته تمام و شیرینی و میوه فضل هر چه بدست می آید بخورند و دیگر خیریت رفته شام فرو
 ریم بایک سکه عین و بغل و خط می نویسد الدین محمد در دست هر دو بهلبانی که زلفه می جانان زیر پی آورده بود اینجاست
 من چون خدا را در خوازم و نگاه بریم یک کردم و دانستم که شاید میوه صوف این ثوب را برای من فرستاده اند بخاطر
 این بود که میرا همین بهلبان ستر و سازم زیرا که من عادی این چیز را نیستم لیکن چون خط بطلالعه در آوردم معلوم شد
 که و خست نکیس که چهار عدد باشد بزی نامرنگه فرستاده اند آنوقت خود جای گفتگو باقی نماند چون از بهلبان رسیدیم
 که این خود می دانست چهار شش گاهت بجلت محصل برست که در عمل انگیز میما درست با نصرت بکنا و دای
 گفتا بر مردمی گاهت گذارشته اند ام ستر و میوه بدیند که فردا بر گذارند و کورفته آنرا هم جاریم فقیر با غما صاحب گفته اند
 آنجا صاحب زندگوار و داده که میسما را گرفته معلوم شد که یکسما را در و میوه اگر داشته بود که بخا و انداخته بودیم
 و انجای مذکور و بنیتا به شش پس همین قرینه معلوم شد که میوه صوف که میسما بهمانجی داده باشد متوان بهینج بطل و گذارند
 اینجاست و بنویس بهلبان حرا فراده این جمله پیش کردنازی بدست یار که محمول بهمانجی ستر و میوه انداخته بخا و
 چه میوه با نظرف ثانی این احوال را خوانیم نوشت امر و زور تا بهر شکوه آمده اند که کس نفوذ ایشان شود و شایسته که کس
 جاری می آید آنهم به ایشان خواهد شد و یکرو به از میوه بر آورده با قاصد صاحب میدادند که این را بیکه یا به دو سه
 باقی را از خانه هم فرستاد و آنجا صاحب گرفتند بجان شما که نامرنگه هرگز مطلق نیست که کسی اشارت و مینمایند

سکه بلیون اور
 بارسک بستم و اولو
 بهیجا که عفت که در سکه
 با فیض آبادین بهست
 بستم و اسکا از نیکو
 که بهست بویا ای کل
 بن مسک بویا ای کل
 جناب عالی از صاحب
 کلان و دوزن بنویس
 سکه و دست سکه
 بجان سکه

بطرف ثانی نگرده بلکه انتقاد بر بی پرواست که خطایم ننویسد بر صاحب از طرف خود بعمل می آید خلاصه خطایم صاحب
برای ملاحظه بر سر بعد مطالعه بایره باید کرد و از خطایم نویسی علی نقض نسخ خود را گذشتان نوشته خود را بر سر می گذارد
نوشته گذاشته باشد دوباره چرا بنویسد بدین یاد و ارم که شمار بر سر نوشته بودید **رقعه ۱۳۹** این بنویسید خوش بنویسید
معنی نماند که درین دیال که بهر جهت می آید در پشت ورق که یکجوره کامل باشد بر از شعاری منشی محض صادق است
در شش ورق دیگر از ارشاد است شیخ احمد علی هر دو را بخوبی نگاه باید داشت و یک بند کاغذی را غزل اند و پنج بیت
دیگر در دهم رادیف دارد و حاشیه دیوان باید نوشت من این وقت بباغ فریاد حاجی میر و غم شام که بهر بنگر و م
نزد شام میر سمر این اشعار با من صورت اتفاق افتاد که پس بر سر ورق غزل اول گفته بودم و بر سر ورق غزل بعد غزل اول
نوشته شد و غزل موافق است پنج شعر در رویت می در بر دو و دو و اتفاق افتاد از اباحت بعضی مبالغه از انجمله
رفتن بخانه میان فرین و انجمله طایفه سید که در اینش نسخه نگرده بود این غزل تمام نشد شام بین پنج اشعار بنویسید
من بیات بانی گفته خواهم نویسانید و دیگر دست میدهد آتم نوشته خواهد شد **رقعه ۱۴۰** منشی طایفه السان
خواهد نام الدین سمر قندی که در شش صفها بنیان در محاوره زبان اند و یافت نمایم که خطی بنام مرز صادق خان غایب
در اصف خودم که اسمی والد باج شام است فرستاده ام لازم که بخش علی را طلبیده بگویند که این خط را متصل جوی
میان فرین جائیکه یکروز مرزاقیت را طلبیده بود رسانیده بیا بکا نام مرز صادق هم نشان باید داد و اگر
حسب اتفاق بجائی رفته باشند باید گفت که خط را حواله سپرد و یکبار بنام مرز صادق و دو روز دوم صاحب را میباش
نموده گویند که این خط مرزاقیت است هرگاه آن صاحب بیایند خواهد داد و دیگر اگر بر سر جناب عالی مرز عباس میر شرف عالی
که لباس نگر نری میباشند برای دریافت خبر مرزاقیت صاحب عالم فرستاده بودند این اول اتفاق افتاد آخر روز
مرزاقیت علی دار و غرضه و بانجامه که در کتاب مضامین علی خان مشکاف قاسمی است یاد داده گذاری گل گلایه بنویسید و در
دو و چهار دال باشد و پنج کوزه غرضه لطیف خوشنویس و پنج سبوی ساطلی فرستاده بودند خلعت بشمار الدین میرزا ترس
مگرفت و اصلش اینست که امام علی خان ابراهیم ضلع پنج چیکره غله و پنجاه بزرگ و سیست پنج کوزه روغن و جمیع قی و سبوی
دوده کا و بر پنج ضیافت بخند و جناب عالی آورده بود و جناب عالی نقد را بنمایان فرستادند لیکن دگا و بر پنج فراموش کرده بودم
اینهمه بود و همین قدر برای صاحب کلان آمده بود و در و نیم که سواری از پیش مراد و دولت حضرت مرشد زاده
گذشته بود و آداب بایست خواص عرض کرده بودند لیکن هنوز ملاقات نشده و رشکار خواهد شد
رقعه ۱۴۱ خواجها امامی صاحب حکم آمدن بجای دیر و بیاس خاطر شما در مقام شیخ محمد حسین عرضی
بجای معلوم فرستاده بودم آنچه و دستخط شده است را قمر الاول همین گمان بود لیکن باس خاطر شما نوشته
نویسید و در سر کار ایشان خطی مشکل است کسانیکه این سرکار را ندیده اند بپرس دارند و آنها که نوکر اند و فکر
ترک بصری بر ندیدند توفیق که در ترک نوکری رو میدهند از سبب بر نیاوردن نخواهد است و انتظار بر نیاوردن
تخواه اول تخواه دیگر جمع میشود بچاره اینقدر پول بخانه دار ملکه از تخواه دست بر و از **رقعه ۱۴۲**

خواجہ امامی صاحب سلمہ امدت الی افسانہ زکی را کہ خود بنفس تحریر فرمودہ ابابکر نصیر الدین برای مطالعہ
 بہرید جناب مدوح و دین روز با لغات چار شربت را بہ تفہیم رسانیدہ یا و میگید و عبارت ہم کہ بطور خود
 اینویسند بخوانند کہ از تصنیف صاحب ہم خطی بردارند لیکن اگر آدم جناب مدوح بنیاد آدم خود ہمراہ آن آدم کردہ
 باید فرستاد این از برای آنست کہ شما آدم ایشانرا خوب بشناسید والا اینقدر سعی مصروف نہ داشت این قصہ ہم
 برای ہمین نوشتہ شد و اگر جناب مدوح خود و چار شربت شدہ می طلبید نہ حاجت برقعہ ہم نبود زیادہ خیریت
رقعات خواجہ امام الدین سمرقندی الاصل سلمہ امدت الی مسعودہ افسانہ تازہ رسیدہ دل بسیار خوش شد
 صدفین بلکہ ہزار مر جا بخشی و کوب بخشی باز تو نیکو بعضی مقام پای شما انکی بخشیدہ است ہم از بدی ہم سوا نیست
 اینقدر بخاطر اشتہا بشید کہ تعریف ہر کسی کہ در کتاب ضرر یافتہ نام آن شخص را بقصہ فقرات شمل ریح او کردہ
 اگر ہم مطلب رفقہ ہم نام او نیز حاصل میشود لیکن پسندیدہ تر نیست کہ آدم مدوح بعد فقرات مدح نماید این چیز را
 داخل غلط نیست بلکہ آدم مدح معرفت تحریر دست میدہد یا زیادہ **رقعات** بیان امامی بعد سلام
 شوق واضح با کہ خط شما مرقوم چار و دوم شہر حال امروز کہ فقید ہم ماہ مذکور است رسیدہ است مسودہ عبارت عبارت خفا قابل
 تحسین و فرین بود والا در و لفظ غلط واقع شدہ یکی کان قوتقان یعنی خون شیتن بجای قان قوتقان ہر چند در ترکی
 قاف و کان یک است لیکن قوتقان یعنی از تہ نیست نیکوکان یعنی شیتن و دوم مدح امیر صاحب این فقرہ و احوال
 و مقرر اطیس نوشتہ ابابکر صاحب کہ چاک دل ہم کہ خطا کا ایشانرا بآب ہم بر حال غریبان مہر شدہ است
 واحد شش دادہ اند چہین میبایست کہ خرافا کا ایشانرا بآب ہم بر حال غریبان مہر شدہ است و آنچه از
 بیکسی مرقوم بود و آن مرد کہ ایشانرا خستہ ایاب بستم است سن یازدہ رو پیہ برای خرج راہ با دادہ بودم
 شش یکبار و پنج یکبار لیکن چون شیوہ فقیر مراعات حال بنی آدم است حرام زادہ باشد یا حلال زادہ احوال را نیز خوا
 راست مدح و غ شنیہ و حرم یکدوم ہمین طریق مرد مہربان گرفتہ اند و بیج کی آشنائی من نبودہ است لیکن پیری توانا دین
 حسن ساوک میباید کہ فلانی از راہ دوستی با سلوک می در زمینہ اند کہ سن آشنائی صاحب غیر محمد و حسن گدایان ششم
رقعات مرد و کاغذ مرزا حاجی صاحب نفوذ رستم خان بابا بنمودن و نامہ سنگیدہ پاشا شہنشاہ خواہم آمد
 آخر در شمار راہ راہ گرفتہ باز اینجا می آید و کاغذی بخوار کاغذ مرزا حاجی صاحب است آن و جزو دان شاہ گشتہ
 من خود آمدہ دریافت میکنم **رقعات** نوشتہ نمائید کہ میر عبد الباقی راہ بتاریخ نسبت نہم حاجی ابابکر و کاتب
 روز دوشنبہ و یولی نو تعمیر ہر سن سل و در ہفت ای ہفت است از نہ ماہ این عارضہ داشت و بدین پیہ ہر کا
 لیکن خوب کردہ اگر بر پیہ ہم میکرد و پیشہ با اتفاق اطبا کسی ازین بیمار میا جان نبرہ است خلاصہ زندہ ماہ و یولی
 بمی برو میگفت کہ آب ہوائی اینجا بس یا را فرج من موافقت کردہ روزیکہ مردار یکہا شرب ماندہ سر شدہ
 نفس گم کردہ بود و فراق شروع شد یک و نیم پاس روز باقی ماندہ جان بجان فرین سپردیش وی در روز
 ہمین چوئی نگہ فقیر است از ہول سال فقیر مذکور دین تمکینہ یا بیال گشتہ قصدا کہ حال کو چک بال او مالک است

نویسنده

در یافت نمایند که معلوم نیست که در روز یا امروز را بهیچ یک پهلوان و آن مرد کوچک هم پیش آنکه نشاندن بخدا شمارا
 بالای بام طایفه سفارش او کرده بود و در آنجا خبری و صاحبی و مقدس بود و پس از آنکه خبر او به یوم جناب قبله
 عرض کردید با وقت مناسب بود و بهر حال اگر در آنجا نشانی و صاحبی و مقدس بود و پس از آنکه خبر او به یوم جناب قبله
 امانی صاحب مکرم الله تعالی بخیر و سید بدست تمام خان فرستاده شد با یکدیگر نشست و در دوام میان مکلفه با گرفت
 که مرز قریل پیشتر که در ستایش تحصیل در ریگانات در ملک انگریز بودند و سفارش اکثر مردم با تمامی نوشت و همه
 بقدر مقصود خود کامیاب میشدند و در یونان که آشنایانش همه عزول شده اند سفارش یکدیگر و سید با آنها را و انبیا را و
 و سابق هم نه نوشته بابل حاجت میداد این نیست که در برای کسی بطلبید و در دستار از بعضی از رخ اینهم عمل آید و در
 و گاهی که کسی همین جا داده از پیش خود داده است اینقدر گفته باز بگویند که این بخیر و سید بگفته شما امین خود برای آن
 فرستاده اند با ویرید زیاد و خیریت **رحمته** یعنی همانکه عرضی اسمی جناب خان صاحب قبله و سید بر روی و کج
 ماه مبارک که بود رسید چون من اینجا نبوده ام و وال شاهی از باعث صوم فرستادن آن نزد من فراموش نمودم و در
 که از خانه آقا صاحبان اینجا آمدیم بطالع و در آمد تحصیل داری و هر چه بخیر ازین داخل مناصب غرت در سر کار کمینی
 اگر نریزید و دست بدهد و دست لطفت عنایت آقای عالی جناب است اگر صاحبان بود در این بخیر از این پسندیدند و سید تحصیل داری
 بشمار از زانی و آن جای اندیشه نیست خدا آقا را سلامت دارد و اگر او را برداشت شما منظور است بطریق دیگر کامیاب
 خواهد شد نزد من اینهمه در اصل از سبب مهرانی اوست گویند با هر حاضر باشی خدمت شما باعث آن باشد و در یونان آشنای
 ازین بوری خطی من نوشته بود و خدا نکور معرفت آقا صاحب مختارین رسید شخص مذکور من نوشته بود که در اینجا حال
 پرگنات حضور تحصیل بخیر شده و بورت بفرج آبا در فتنه است با نزد صاحب بود و در اینجا که باشند دست بخاطر خانه است
 و صاحب الامان قب نظر جواب هرگاه این التماس پذیرا خواهد شد حال مذکور که یکی از آن شما باشد بر سر گرفته خواهد شد
 تمام شد ضمیمه خط آشنای مذکور بخیرا همین قدر نوشته بود اگر ضل آنی شامل حال شما شود این شخص را رفیق خود
 خواهید کرد و مسکین را اینجا حالی ندارد و بعد بدقی ده رویه سید که برای سید خود فرستاده بود بخانه او رسانیده شد
 و سیدی حسن خان خطی به برادر خود میان سیدی علی نوشته بودند که تحصیل داری تمام خواهد بود اما من صاحب تفر شده
 چون هندوستانان از طریق انگریزی که خبر از اندویش و شریعت اینجا گمان بردند که شما ازین بوری فتنه و انقدر
 ندانستند که در سر کار انگریز آنچه بر پیشو پیش از آنکه شخصی بر کاری منصوب شود و آریا جاسا همین شهرت میگردد
 که فلان خدمت بفلائی قرار داشت بهر حال خال نیک اثری دارد و آنچه در آنجا راه دانسته جا گرفته است روزی
 و همین روزها بفلوری آید لیکن ما دعا گوینان را در وقت ترقی باید دید داشت اینجا چنین واضح بود که فتنه
 گوینان که کسی من درین موضع بود و بطالع و در آن روز من بعد خطی آقا صاحبان محمد و مرز و شانی فرستاده
 هر وقت که جواب میرسد نزد خود نگاه میدارم در خط دیگر موقوف کرده خواهم فرستاد و آنچه در خط سابق
 نوشته بودم که دو جا در خط شما خطی دیده شد تفصیلش اینست که این خبر در عالم تحصیل شد و در عالم خبر

شما هم میدانید که خوابهای خطی نوشته میشود و مهمل با بای میزنند و بدینسان از سبب سرعت یا تعلل بودن خوابها دیگر
 بالعکس از قلم شما ترشح نمود انشا الله العزیز و قتی که بر طلب تلفری بامید و اطمینانی بهم میرسد آنوقت بر این قلم
 و دیگر یک و کتاب لغت نزد صاحب فرستاده خواهد شد صاحب من این خوشی ندانم که شما بعلی سینا
 شوید خط به خود را درست بکنید من ترقی شما در دنیا میخواهم اگر خدا اعلم و دولت برود به بهتان شد کور
 چه میخواهد و چشم بینا و اگر علم بقدر ضرورت عطا فرماید دولت زیاده از حد لیکن بغیر تمام ندرت نبی مبالغ
 و خفی عنایت خداوندی این باز خطی برای نا پسنگاه بود چون او بذات خود شتان خبر فرحت اثر شماست و میداند
 که محبت او در دل شماست از راه اختلاط کلمه بر زبان می آید لیکن از دل نیست اگر جواب شما خطی خواهد بود
 او خط صد و یکم خواهد نوشت امروز مرد که از دوپهر اینجا دارو دست شام خواهد رفت خطش ملفوف است
 و دو که اندک دیگر یکی عنایت نامه حاجی اسمعیل نامی دوم فقره های مشاعره حال **قره ۶۹** سلمه الله تعالی
 پوشیده نماند که لغافه آهی آقا صاحب مختار حضور بر نور قومه بستان یکم شهر حال من رسید و اصدی بهران مطلع نشد
 صورت حال نیست که من پرپر در گریه هست و سوم شهر حال بود خبر و انگلی امیر صاحب تباریج نسبت خوشم شنیده
 برای تخیص ملازمان جناب مدوح نجاس آمدم و رفتن ایشان بر من در حال و شروع ایام بر شکال و از خواستند
 و دیر در گریه هست چهارم روز دوشنبه بود آدم آقا صاحب امجد به آن لغافه را خطی آورده رستم را بیرون در و از به
 و با و سپرده در رفت که ستم نیز با خفای تمام من رسانید خط مرزا ابو الحسن خان و دیوان هم در لاف آن بود بخوبی
 همه خوانده شد و کسی ندانست چون من در اینجا هستم و آقا صاحب آنجا جواب نظر ایشان بعد از من
 خواهد رسید و بر جواب بر موقوف است ایشان شب و روز در دنیا و شما بستانه تحریر بنظر ملا در مقام داعی شدن
 ضرورت احوال تازه میشود باقی همین یک خط برای همه دوستان کفایت میکند صد آفرین بر شما که بر سر نام نام
 آقا صاحب نوشته بودند و الا احتمال آن بود که چو بداران و پیاد ما هر کاره واک میگفتند که مرز قتل نجاس نوشته است
 و هر کاره بجز دریافت حال اینجا می آمد اگر من تنها اینجا خط را میگردفتم باز هم قباحتی نداشت و اگر حاجی میر تقی
 صاحبان خانه خط را گرفته از راه بی تکلفی میخواهند لیکن این احتمال من خیلی ضعیف است زیرا که من وقت آمدن خوبیم
 او هم را چه چو بداران و پیاده طلبیده تقید کرده آمده بودم که هرگاه خطی بنام من آید شما آن خط و هر کاره را پیش آقا صاحب
 بیاورید و اگر به نجاس یا حاجی دیگر نخواهد فرستاد اگر خلاف این بعمل آید و دیدار تو که می بر طرف خواستند آقا صاحب
 قدغن کردند و تهدید نمودند و بی ضرورت آمدن خط به نجاس احتمالی نداشت لیکن بسیار بدانی کار کردید محبت خدا
 بر من شما در روز دقت شام در خطوط خاکی خطی بنام صاحب در ذاک فرستاده شد و خط مذکور چند نقطه قنرب
 حادثه جا نگذاهم است اعاده آن چه ضرور حالا بعد از این عرضم برای جدا می شود بنویسد پادشاه مولوی کلیم الدین
 مفتی عدالت و دیگر ارباب عزت و متأسف شدن صاحب لا قدر را ز دریافت این اسامی خود را بقبله باید نمود
 تا در نظر این مردم عزت شما جا گیرد و در قنقه من که در مقدمه روانگی خانصاحب از لکنه میجویند و بنویسد بسیار

بجاشد زیرا که نمودن رفته وقت استفسار صاحب الاجاد از احوال خالص صاحب بیابود از طرف خود و تحقیق است
صاحب من بعد ازین آنچه بنویسم از حکم قطعی ندانید بشود و خیال نکنید بر چه مناسبت است در ای شایسته دیدن نامیرا
آورده باشد نام خدا را می شناسد و نسبت نزد من پسندیده است **رقعه** که صاحب تالیف رساله الهی بر روز
خط میرسد نظر رسید موجب مسرت فراوان گردید نوشته بود که تاج الدین چنان باز به تحصیل داری چه میخوانی
شدند لیکن این لفظ را معمول رعین مملکت نوشته بودید پوشیده و نماد که موصوفه منتقل از امر یا مرآت است
و درین مقام همین النسب بنماید و معمول یعنی آبادان تعریف شهر است و اینجا چه تحقیقش دارد و معنی شهر
مرزا رفیع **شعر** بدو اجب کفر ثابت بری و تمحای مسلمانان باشد چنانچه شیخ سیدنا تاج الدین سلیمانی فرمود است
که تعالی بای تشریف غنی و میسر کن یعنی نزدیکه گذر بانان و در ابدان چگونه که از تاجران دیگر را کند و از غیره
نویسنده در استعمال معنی شود و رفیع است و سلیمانی سنگی است برنگ کبود که در میان آن رنگ سفیدی میباشند
که از آنرا میگویند غرض شاعران است که کفر و اسلام هر دو در اصل یک است و فرق ظاهری نزدیک است
نامعتبر هر که کفر ثابت شده بمان شود که کفر و پیغمبری است یعنی اسلام عین کفر و کفر عین اسلام است هر دو در اسم
جدا نمیشوند یعنی که از آنرا از تبلیغ سلیمانی منفاک نیستند و همین صورت کفر از اسلام و اسلام از کفر جدا نمیکرد
شیخ با این عقیده نتوانست که از آنرا از تبلیغ سلیمانی جدا سازد و تمام شد اینهم دیگر آنیکه حال حسن نفس شانی مطلق
از سابق بهتر است اگر چه هنوز بحالت اصلی خود نرسیده لیکن کم کم بطور سابق اختلاف میکند و بخند و این دلیل تمام
بر محبت گویند راه را نمیشود اندرفت اکثر کسایل طبع بعصت گلی میشود و یاد دل رغبت بشیر می میکنند با خود و میگویند که
پیش من صاحب برسان و فتیله که ای سوال هر دو چیز میکنند من البته بعصت گلی می طلبم لیکن چون طلب از شیری بخور
منع کرده است بهر طور که میشود از سر او و میگویم اگر گاهی اتفاق میشود یک نبات تازه با و میدهم یا شیرینی پنجه لیکن
چون نزد حکیم اینهم ضرر است بمقدور نمیدهم و بر قند میوه حاصله دیوانچه جناب قبله و کعبه بشما بنویسد بدان عمل نماید
تیک بد را با تمام کار نظرداشته باشد و در شاعره بود و باعث آمدن بعضی احباب خاطر داری آنها دور و نزدیک
مرزا بهما نگریه با در زیاده اینچ غزل بر غزل غبت بی اتفاق نشد و خط آینه فرستاده خواهد شد مرزا بهما نگریه
روز چینی نیست چهارم محرم و فلک کشود شد و جناب عالی با چشم تمام که شاید آفت لدوله بهادر با بصورت
استقبال مرزا جوان بخت شایزه کرده باشند پذیرفته شده بودند شایزه موصوف با و وصف غر و سلطنت
و با مزاجی جناب عالی را و یک هوش پهلوی خود و نشانید شایزه موصوف رخت اگر نری میوشد و چرخانوری
از غوغای رنگ بر سر من نه چها کس دیگر از رفقایش همین حیثیت دارند فقیر را هم بکیر و اتفاق محبت با و شد همینکه
سلام کردم کرمی طلب کرد و فقیر را نشانید و چیز هم همراه خود خوانید دیگر خیریت **رقعه** بعد بشیاق و شهاد
کرد و روز که باز در شهر حال بود و لاف خطوط شمار رسید و رفته مختصر که بنام من بود آنهم مطالبه و تاج الدین صاحب
بچه پیوسته کاغذ دیگر برای کاتب خواهند فرستاد و امر و ترا آقا صاحبان خطه دیگر که برای من در زبان بود

مرزا بهما
نگریه
کرد

نوشته بودید فرستادند و احوال دریافت گردید و خط پیشتر هم نزد صاحب فرستاده شد که رسیدن آن را در
 و یکی بطور خود در آن انگیزه می فرستد بعد ازین اگر نیت قابل اخفا باشد درین بقا فخر ستاد و صلحت نیست
 بدزد دولت حضرت عالم فرستاد و مناسب است من با قاصد صاحب مختار نمانده ام که اگر بعد ازین خط خواجای نامی
 اینجا بیاید اگر آنوقت من اینجا باشم بهتر و الا پیش خود نگاه داشته بودم خود در گوش من اطلاع بکنید چرا که
 خواهد بود و خواهم طلبید تا نزد خود نگاه بدارد و داشت اندم بر احوال می رود و جدا می شود تا به اطلاع خط خیلی می چسبند
 امر و رقع به من نوشته شد که خواجای نامی غفلت از دست رفت خداوند در وجه دیگر فشار خواهد شد ملا می به ازین نیست
 که خواجای قاضی آنجا رفته و او را همراه خود بسیار و تاج الدین حسین خان صاحب بود و طاعت و خط شکر بخش شدند و بر نیت شکر
 بجانب خان صاحب قبله عرض بکنید که خطی بنام من بنویسند لغزت خود را که شکوه آباد و اطاعت عامل آنجا فرستاد
 باین کار باید لطف و عنایت صاحب الاجانب پاس حکم حضور بنویسند و این خط بنویسند که بهر چه باشد که بخود
 بالفعل از حکم آقای خود چاره نذار و بیکر آئینده وقت روزی که صاحب عالی شان و را آنجا هم می گذارند که در هر
 از تفصیلات خداوندانه آنم که او را دقت و انگلی یاد فرمایند تمام شایسته من تاج الدین حسین خان صاحب اینوقت بخیر
 نزد تاج الدین حسین خان صاحب برای نموده و قعه قبله و کعبه و نیز قاضی صاحب برای اندیسانیدن قعه قبله و کعبه بنام
 خان صاحب قعه است بیستم چه جوابی می آید بهر چه قاضی یاد و خط خود که مکتوف خطوط طاعتی خواهد بود نوشته خواهد شد
 و خان صاحب هم بهر دو تیر می رسد اگر حضور را از رو انگلی ایشان بپرسند شما میقتضای عرض بکنید که در خط شکر بهر حال
 یقین که روانه شده اند من بنا بر احتیاط رقع دیگری بنام فدا می شما درین خط چیده ام احیاناً اگر صاحب الاجانب
 بپرسد که خط مرز قتل من این بنویسند پیش شما کجا است باید که همین قعه را بنمایند و دیگر خبریت **رقعات مرز قتل**
 است و هم شهر حال رسیده موضوع طلب گردید اینجا از احوال همیشه زاده و دیوانه بود و بحسن خلق نوشته اند و فرست
 معلوم نیست که این مرد عزیز بهر میر باقر علی مرحوم است یا پس که ام کس دیگر اگر میر میر باقر علی هست پس دست قدیم
 اینست پدرش با من محبت بسیار داشت پیش از که خدا شد و رشک نواب بیخ خان مرحوم می چارایان نجیب
 پیش ازین بودن بهر مرحوم و بنیمه سیدی مرجان اتفاق می افتاد من هم در همان ایام از شاهجهان آباد و از لشکر کوهم
 و سیدی موصوف از همان من بود و اکثر اوقات از او تاق خود بر خاسته را و تاق او میر فتح میر باقر و احوال آنجا می بینم
 گاهی از صبح تا وقت چاشت و گاهی از سه تا پنج تا نصف شب با هم اختلاف می کردیم در همان روز با جفت و خوشه و بیخ
 که در علم منطق هست پیش من میدید چون از توره کوچ پیشتر شد من بنا بر نیز و رقی با که آباد روانه شدیم بعد از آن که باز
 بشکر رسیدم شنیدم که میر فرور بهر شاهجهان آباد روانه شده اند از ایشان خیلی بزرگ است ایشان که شکر لقب
 بسا و ادات سلفی اند میر مرتضی نامی فاضل زبردست صاحب بهت و در مذہب مامیه گذشته اند که خود می چارایان نجیب
 شاگرد ایشان بود میر موصوف همی میر باقر علی میشوید میر باقر علی مرحوم را پسری بود و کمال و کدات و ولایت و وقت
 و تقوی در شان زنده سالکی قطعی یا میبندی همچو اندیجا ره مدقوق شده زندگی را خیر یاد کرد و شاید برادر کلان

همین آشنائی شما باشد از عقل طرفه نقلی است که میر باقر بعضی اجناس را از قسم کتب غیره پیش گرفته اند و غیره و فرمودند
 چون دوسم بار همان موصوفت بر وعده وفا نکرد و میر فرمود روزی تقاضای شداید و خان موصوفت گفت که خدا هیچ
 آدم شریف را معالیه با کشمیری نصیب نکند که عجب مردم عجیبی و من دریده میباشند میر باقر گفت که شما هم میباشند
 یعنی کشمیری تمام شما این داستان را آنچه از احوال آن کوت برخی حواله نموده اید پشت از با ما افتاده است و از هم
 اینقدر تقاضا نمینویست سبب اینست که چون شما به جیادین قوم باقی نمانده و خود را و انا ترین ملائق میگیرید و عمل را
 بزعم خود بدینسان و علاوه آن میونی را داخل عیش شما راند یعنی زن خود را و بر وی خود بگذاشتید این میدانند و چنینی بر
 و دختر را نیز چند و جنب زن که حرمت خود است خواهر دختر کمینند چون آن کوت برخی را دیگران میگیرند و او را دش هم
 مشکوک است درین صورت نه آن زن زن او است و نه دختر و دختر او اینقدر که از ذکر این عمل بدینند یا اگر کسی بگوید
 که شما کوت برخی هستید بر سر غضب می آید سبب اینست که در نظر مردم صاحب این عمل فایده نخواست و سبب اینست
 درین عیانت بدیده کمال نرسیده اند در بند شخص ظاهری یعنی در بار داری و تحمل ظاهری هستند اگر این تهنید میان
 نباشد رخت زنان میبوشند و در میان زنانه و این قوم هر فرق است ایشان همه بالطبع راحب باین میباشند که بکمال
 زنانه میبوشند و چه عجب که در خلوت همین عمل را میکرده باشند لیکن این مرد کوت برخی است ظاهرش ظلمت و در دست
 سجده هم دارد و تحمل حرف ناملازم هم ندارد از همین جهت غرضش باقی است لیکن خدا بهر حال شمع حقیر توان کرد مردمان
 این اندیشه با همین مردمان بیاید ساخت و اگر کسیه خود چه میر و دیگر کسیکه مواضع پیش آید با و ملاقات باید داشت
 میر نصیر الدین در بنارین مولوی نصیر علی در مرشد آباد انداکش خطوط این صاحبان می آید بر موصوفت بر خط مستقیم
 صاحب متاسف بکمی شما بهر می باشند هم خلیل خون خون جگر میخورم لیکن امور اختیاری نیست اتفاق است چنانچه
 همین است میر نصیر الدین صدر و میر انبال پدر خود می بایند بزور بازوی خود چیزی پیدا نکرده اند آن ملکی بجز از دقت پیش
 سنش بودند افش میخورد و حال او در سر رشته امانت بر نیابت شخصی نوکر چنانچه و میر شده است لیکن این را یاد داشته باشید
 که این نوکر می زیاده از دوا نیست چون ششی دوسته بایند که نگو که آمدند و اندک بکدام فقری در دیوانه شانه عمویش فرمودند
 بر همان تعارف این مرد که وبال گردان شده بود برای رفع بنامی اینقدر عمل آورد و الا او را با شتی قطعاعلاست
 بر چند شمع این مرد که هم مثل عوام است بلکه مثل بازاریان تمام بزرگانش را بخری بوده اند و امانت نمانده وجود
 آدم غنیمت عقلی خالی شده است و الا لانگ آدم بود که با اینگونه طرکه در حرف بر ندان ملکی بچه سخت خرسست
 برادر کو کپاش در قوت هزار بار بر و میچر بدخیریت مرد که اینست که بر نام آدم دست شاه پیر اجمان میداد بگو یا
 از کونش بسته است مرد کپاش مردم اظهار نمیدادند خود را بمن میکنند و بر عمو میدادند که من از این دهای ایسی خوش
 خواهم شد و جای خود در دل من کند خطوط مرسله با بجا رسانیده شد گفتار را من خود ادر و جواب نه شده تلفوف من خط
 کرده اند و نزد آقا صاحبان بنویسند و فرستاده ام حالا آدم می بر جواب بعد از این خواهد رسید **رقعات و رسائل**
 و ان شاء الله تعالی نویسنده کتب محال شخص می نویسد و خود کارا باشد که نوشته لیکن بعضی چیزها که تعلیق برتره طر فانی دارد که در دفتر استخراج

بکار آید در کتاب مگویر علیه تحریر نیز در پی نوشته می آید و اینها را طرق و سمن و آداب نامند که بعضی از اینها سوا می نامند
 و زبان تعلیق بخواص نیز دارند یعنی با بعضی بدنی انسانی نمی تواند که در مقابل شخص مساوی خود را بنده و مقابل خود را
 قبیله و قبیله حاجات بگویند و دست آنها صاحب قبیله و کعبه نیز است و در مشرب را هم باید گفت و به پدر زن نیز مضایقه
 ندارد و بیشتر طایفه آقا بنامند لیکن پدر را نباید گفت و لفظ پیر و مرشد سوا می است و مرشد دیگری نباید گفت لیکن
 استاد و یک علوم کتابی بیا و این کس و بدنه استاد و در شئون دیگر مثل شستی و غیره صناعات که مرتبه درین مقام
 و ادون را عنایت کردن نامند و به پدر سوا می بدید عنایت نباید گفت و در خطاب بجناب باید گفت یا جناب لا
 یا جناب حضرت هم مضایقه نیست لیکن مثل نور انبیا حضرت یعنی پدر را استعمال نباید کرد و در آیه نامه پدر را والد
 یا قبیله گاهی باید گفت اگر همین اشخاص مقابل باشند و بروی آقا هیچ و پیغمبر خود را و مقابل این پنج احسان ای
 شخص مساوی غلام زاده گفتن مضایقه ندارد و بروی شخص مساوی صاحب شخص بنده زاده باید گفتند
 و بروی پدر نام او باید بر و همچنین و بروی بزرگانی که از پدر و مرتبه بنده زاده باشند مثل عم بزرگ و خال بزرگ
 لیکن اینجا غلام زاده گفتن نیز درست باشد چه که سوا می شخص مساوی که آنجا خود را بنده گفتن سزاوارست و پیغمبر خود را
 بنده زاده و مقابل اینها خود را غلام می وی باید گفت و بر نام پدر و بروی بزرگان لفظ صاحب اضافه نباید کرد
 یعنی اگر کسی از بزرگان سوال کند که پدر شما چه نام دارد باید گفت که زید یا عمر و زید صاحب عمر و صاحب نباید گفت و بزرگ
 اینهم صاحبان پدر و برادر و کلانرا استاد شده سلام باید کرد و در سکتو سیکه برای بزرگی بنویسند بنویسند و در سکتو
 یا بر خود را کار نگارند بنویسند غلام زاده زید یا عمر و یا بنده و برای آشنائی جیسند بنده زاده باید نوشتند نام
 بر آداب آقا بر چند قسم میباشد یکی اینکه این کس از سبب و کامیاب طلب گردیده یا اینکه انبیا پیش خود سلوک می دارند لیکن
 او را نیز آقائی است مثل رساله دار یا عامل برگشته یا دیوان میر پس چنین آقا را می بخشن نوکر را بنیت و بعد هم صاحب نامند
 و در مقام عنایت کردن بجای دادون و پدر خود را و بروی او قبیله گاهی و قبیله کامیاب و والد گفتن مضایقه ندارد
 و سلام هم بزرگ خود باید کرد و او را قبیله و کعبه و قبیله حاجات باید گفت و در عالم اختلاف خداوند گفتن مضایقه ندارد
 و تعلیم و دستمان هم باید کرد و تشریف بیاورد و چه میفرمایند و دستمان و بزرگان گفتن معیوب نیست اما برای
 عرضی باید نوشت برای بعضی بنی و برای بعضی باید و پس از آن او را نام به کمال عزت باید برد و بروی او تعظیم
 هر یکی باید کرد و آدم بر آقائی نوی جبروت مالک الملک کرد و ملک او دیگری شریک نباشد آدایش این است که در وی
 خود را غلام و پیغمبر خود را خانه زاده باید گفت غلام زاده نباید گفت و پدر خود را نیز غلام و برادر و کلان را بنام ما باید
 بی اضافه نمودن و دادون و در محبت کردن یا دادون باید گفت عنایت کردن نباید گفت و بروی او
 تعظیم هیچ بزرگی نباید کرد و عند آنکه در رسم لفاظی بزرگی آئین در حق کسی نباید آورد و او را پدر یا جناب عافی و خود را بنده
 و عند مخاطب پیر و مرشد و خداوند و اولادش را مرشد زاده و بروی لفظ بهادر و بر سپهرش زاده باید کرد و آید آن
 آنها تشریف آوردن نباید گفت الا بزرگان این را در حضور او به بزرگی تمام نام باید برد و بزرگان او را

نیز یعنی بدین را حضرت جنت آرامگاه باید گفت و بدین کلامش را جنت آرامگاه کلاش تا خود و نه پس یعنی آغاز خاک
 و اگر طلبی ضروری اندک باشد جو کرده و ادباید کرد و اگر برای کار بر فتن حکم کند تسلیم کرده بایر رفت و وقت بازگشت
 و ادرا کردن طلب نیز تسلیم باید کرد و وقت مقابل او یک سلام و بعد از آن تسلیم کرده استاده باید شد یا بایست
 و اگر در روز سه بار بگذرد بار دوم بروی فتن اتفاق افتد در هر مقابل سلام و تسلیم باید کرد و نشان برادر باید و سر و سر شد
 نباید گفت و در خطاب لفظ کرامات بر زبان آورده عرض طلب باید کرد و بنده گان عالی و جناب عالی غایبان
 آنها را نباید گفت بلکه صاحب عالم اولی بود و در **فصل** پوشیده نماند که طبیعت قوی است خالی از شعور و رنگ
 و درخت میوه آن آدمی امانت نهاد و دست قدرت است مثلاً سنگ را که از اینین بیالای اندازند مجبور است که از
 بالا به پایین آید اگر باغی نباشد مثل سقف یا درخت یا چیز دیگر پس حرکت سنگ را که از اینین بیالای اندازند قسری
 نامند یعنی باختیار آدمیست با اختیار سنگ نیست و از بالا به پایین آمدن را حرکت طبیعی نامند یعنی طبع سنگ چنین
 افتضا نموده که از بالا به پایین آید و میل آهن به قضا طبعی است و میل آهن به آهن و میل آهن به آهن و میل آهن به آهن
 باریدن با این و زمین با این و زمین با این و زمین با این و زمین با این و زمین با این و زمین با این و زمین با این
 بسته مقابل آن بر زمین نیا استاده کنند از این خواست یا خورند رسید یا خورند رسید پس رسیدن آن از گزگ نیست
 طبعی یعنی در اصل خلقت از گزگ می رسد و میل نمودن اطفال شیر خوار به زبان بطرف مادران زنان پرورند و رسیدن
 جوان و پیر و مکان تمام وقت شب یا در جنگ نیز از نیست طبعی یعنی در اصل خلقت هرگز زوال پذیر نیست و ترک آن
 عیان قوت دیگر است که سنگ و درخت نباشد خصوصیت حیوان آدمی دارد که از عادت نامند و این یعنی بود که از
 تعلیم و فطرت محبت دیگری حاصل میشود و مثل گربه و لایق که چون را بیدار یا کبوتران بزرگ شود و حمله بر کبوتری نکند یا فیل که تا
 دو سه بار آدم نکشته باشد حمله بر آدمی نکند یا بوسه که هر کس را بچوب یا چیز دیگر ازین قبیل به ترساند سلام و کند و عادت
 آدمی از قبیل و طیفه بسیار و عبادات و مثل نشان حرف و نوع تحصیل خود را زن و داشتن قمار با فتن شراب خوردن بسیار
 باشد و این امور طبیعی نیست اگر صحبت قمار بازان بهم رسد بر گزرا یا نه خواهد شد همچنین محبت بی نهان لیکن بعضی کسان
 که صاحب قوت قوی اند حسن قبح به چیز دریافت نمایند و صحبت اصحاب دیلت را ترک کنند و ترک عادت هم چون ترک
 طبیعت بسیار مشکل است لیکن ممکن است که بعد از ترک عادت صورت بند و بخل ترک طبیعت که منتهی باشد و موجود
 و گونه بود یا آنچه بقدرت الهی از وقتیکه موجود گشته بحال خود دست مثال عقول افلاک و ماه و مهر دیگر ستارگان یا آنکه کمی
 بصورت دیگری میشود چون آب آتش باد و خاک یعنی باد بصورت آتش و آتش بصورت باد و همچنین خاک آب و خاک
 مشرب و یا فنان پذیر شود و بدین چون درختان میوه دار و بی میوه مثل درخت انار و سر و یا زرد و تر چون درختان غله
 و بعضی گیاهای خود و که سال بسال از زمین برکشند و قالب ماهیت آتش است که هیئت چیز متغیر شود و این
 ممنوع است مانند گندم شدن نخود یا بعکس یا طلا شدن مس که در مذہب اهل جنون حقیقی دارد
 اما قالب ماهیت بی سعی آدمی بقدرت الهی خود بخود ممکن است چون بعضی جانوران که چوچک

بعضی جانوران را بصورت خود سازند اگر شخصی بکمال باطن قلب با هیبت چیزی نماید اگر دانیان قبول ندارند لیکن موافق عقیده خلوق خدا نیست که اگر از پیغمبری بظهور آید آنرا معجزه نامند و اگر از ولی کرامات مخرق عادت و اگر از فاسق و عمو اگر از کافر است راجع چون خرق یعنی مریدن است و عادت یعنی لوگراست و نیز خرق عادت نامند حاجت که انگیز عادت خود را بپاره کرد یعنی از عادت بشری بیرون آمده اینکار کرده شاید عادت در دنیا تمام بچینه عادت بشری باشد و لفظ علمیده در اصل علی حده بوده است لیکن در فارسی علمیده نوشته میشود و در عربی علی حده و فوق و عقل و عادت اینست که این عبارت که فلانی اینهمه صاحب هیبت است اگر گوشت فرزندان خود در وقت نذرت بهمان نحو را در خلاف عادت باشد ظاهر است که آن حرکت خلاف حرکت انسان است خلاف عقل نیست یعنی ممکن است که شخصی از راه جنون یا کم عقلی در عالم فقدان محم فرزندان خود را کشته بهمانان خود را در خلاف عقل آید که مستمع باشد مثل چیدن آسمان و در کاغذ باد و طلبیدن آفتاب از آسمان زمین مثل شمس بریزد یا بختن گوشت که در عوام مشهور است این خلاف عقل است قلب با هیبت بهم از قبیل است و در وقت نذران نامی سلمه الدیعی رفته آقا صاحبان تعضن طلبایر صاحب که بحاسن عودت فردا قرار داده اند بخیر است نذران ممدوح رفتن بود معلوم شد که شما آنجا نبوده اید و الا چون سطر ایسمی شما بخط من بوده است خلاصه نیکو که میخواست عذر عقلی بجهت برادر آورده و مسوای این فی الواقع مناسب آن بود که لطعمی برای این صاحبان که از سفر آمده اند از لطیف میسرید گاه و در عدم ارسال طعام ضیافت جیل فقرت رافع اعراض باشد آمدن بخانه ایشان نیز در گرمین عذر است هر چند این بیچاره با از تکلفات زکی برای محصل نزدیک چون عیال داران انحراف است که باید رعایات باشند عذر را میسر صاحب مسجوع و مقبول شد آدم بر احوال شما دید و روز خود در عالم خیر و وعده کرده بود و روز از رفته امیز نایدن شما نیز شمع نموده بهر حال از جناب قبله و کعبه پیسید اگر آمدن شما قباحی نداشت باشد و بافتات مرزا صاحب بیانید و اگر از جناب الامنوع شود پیرمین عذر از طرف صاحب معوج و مقبول است لیکن بجز صاحب باید گفت که آمدن شما طبعی نبوده است داعی خود گفته بود و مسوای این از آنکه کران بهم نمیتند که در رکاب آقا می آمدید و با جله آدم من بیایم رفته صاحب بطرف قائم نموده ام در غلبه رود عودت میبوست زیاده غیرت

رقعات در وضع با کوه انشای دید و روز شما را دیدم خوب نوشته اید لیکن عرض من از این فرمایش چیز دیگر است و آن اینست که از اول در بر اعدت استملال مناسبات باغ و چاه و برج و حمام و نه در بیان کنید و ذکر موسوم و در نسبت و در انشای تهریف این چیز مایح نواب ضعیف الدوله فارس الملک محمد علیخان بنابر سپه دار جنگ پس جناب عالی ضرورت زیرا که باقی این چیز را میشانند تمام شد این هم دیگر باید شنید که اینوقت نزد جناب قبله و کعبه رفته تحقیق باید کرد که دفتر شمس الدوله بها و که گفتار کرده است چند ساله عذر داشت حضرت امرو شنیدند چون بی اجازت جناب عالی جانی نمیرود و روز جمعه در بار میشت و امرا را و دارند که مشر و اکبر علی را نزد جناب عالی بفرستند و پرونده و شائبه خود نزد طرف ثانی ببرند و در ایستادگان درین

انشا موزون نموده و لفظ غلط بود یکی طبع و دیگر مدح که هر دو بر وزن عقل اند سکون حرف و هم شمارش
 کرم که بعضی بخشش است بجزکت حرف دوم آورده اید خود در یک مصرع طبع صحیح بسته اید مصرع ها که در هر دو مصرع قطع است
 اگر این صحیح است آنجا غلط چرا گفتید و اگر آنجا صحیح دارد اینجا چرا غلط بتدنیال این غلطی ما بر ضرورت و از
 دشمنان خرده گیر باید ترسید بنبلیش این است که هر چه سبب ده بکنید آنرا خوب ملاحظه نموده صاف بکنید بیاض کین
 باز یک لفظ را ببینید که در معنی چه طور است و در سن چیست ملاش چه صورت دارد و چه بنده بداند و لفظ فارسی باشد
 حقیقت آن در برهان قاطع و ریافت میشود و اگر لفظ عربی باشد و شما از حقیقت آن آگاه نباشید شعر موزون
 نکنید و شعر مضائقه ندارد و در حاشیه مسوده بنویسید که من از حقیقت این لفظ آگاه نیستم **رقعه ۷** امر از می نمایان
 سلمه لغالی امروز بخانه صاحب میر و مفرود انجمنه از اسید و صاحب از اینجا غلام و دلقا نه شاد و در هر دو بیت
 که امروز وقتی لال بیگ به کان کوئی رفته خبر بیاورد که برنی شیر کوچک کوچک و ورق فقره بران پیچیده و در دست
 یا کمنه شده از مزه افتاده اگر نویسانده باشد فردا چارتنگه را برنی و سه فلوس را شیر تری پیش میاید و یک فلوس نقدی و یک
 بیار و یا لدی برنی چو بیار دهد کند که برنی تازه بدست آید هرگاه احوال برنی تحقیق شود و فردا طلسمه نظر من باید بود
 امروز وقت سه پیر و قد برشتن لال بیگ از بازار خبر برنی کمنه و نو باید نوشت شیر تری پیش میاید و چیز دیگر که کمنه خوانند بیار
 یا شش تنگه را همین برنی بیار و که اطفال هم خوانند خوردن اگر بیار میاید و یک تیر خواهم خورد و چای آنرا
 نیمه می خواهد داد و لالنگه را بیار و اگر در نیمه طلا شده باشد تا فردا کمنه خوانند بلکه بجهی می ساختی بریزم تا دوازده
 نمی افتد قریان پز اگر بی بر روزه **رقعه ۸** حال من و زبیر و رضا البته ترست تازه اینک چون آمد و شاد و در هر دو بیت
 مفید افتاد و امروز بطور خود در یک خطیله آورده و نکور کرده سرایو العباس را در آن گذاشته و بکیاس که سبب است از آن ختم چینی
 که در پیش از سبب حصه بکشد بده است و در شب بجای سرچ یک بکشد یا بشویرای او چو مرغ خورده خوابی مرغ غلامی و زانه
 انا و لایق بشود و وزن بکشد مع تری سه فلوس بود و بخدمت محو صاحب کلان خود و از طرف من بایکفت که در یک حاق شاد
 پزیز خواهم شکست اول بخدمت سامی حاضر شده و یک نان آمو یا روه پنجه مسکه بالای آن خواهم ریخت و قد خود بطلسمه بیا
 خواهم خورد و یک آنجه کلان آب شنباده بخلن فرو خواهم بریزد و یا در حضرت **رقعه ۹** که امروز در پیر بیست شاما خواهم شد
 چای خواهم خورد آب گرم بنماید و یک قدری نبات کالی بقا یک پاکه کوفته بایکد اشت که من همه را خواهم بریزم و در نی و کلان
 کوئی دقند و در پیچ خشک و خل کرده و در آن آقا صاحبان میروم میفرستم و این مقدار که است مع سه چهار روز مضاعف آن
 بخدمت شریف خواهد رسید **رقعه ۱۰** شما از احوال مزاج خود و کلمه بنویسید یا زبانی قنویض سامعه و هم بکنید و در اول
 برای دیدن مرزا ابوالحسن بهادر که اندر روزه گرفته بود و ما شیخفت ایشان چه بگویم که مراد ویده و دقند
 فراموش کرد و زبیر و وید و یولوی حسین علی خا نصاحب یا بهرین عارضه که پیش آمده اند و شب چند بار بی کرده و او زبیر
 مسلسل گرفته اند و جمیع بزرگان شفیقان از آنرا کرم مانعی نباشد و بنیاده خیریت **رقعه ۱۱** لال بیگ قندهار و جیل و تهمین
 که از دوسه روز برای در و بعضی درستان بهاسجی می شنید سانه از توفت شیخ امام بخش ناسخ و میر سعادت علی فین مزاج

و آن صاحبان محترم مشهور و نامدار و دولت محمد بن حجره قدیم قتل بود و جواب نوشته شد که حال من خوبتر است
 از آن شخص معلوم بر سر جاده و در میان برونیتا بر سر مرغانی آمده و من خوب شدم و حاله شادمانی که شما میفرمایید بسیار خوش
 از طرف من با یک گفت که حال من معلوم می شود و باید رسانید که این خبر صحت از دست نرود و حال من خوبتر است از
 امید صاحب پرست که حال من را می داند و در روزی که در قریه و در غریبی آمده بود و از آن قعه سخت خست و خستگی
 میباید یکسری چون خود که من حق بجانب آن چهارده بود و زیاد و خبر است **قصه ۸۲** خواه ای صاحب درایت
 غما می که از شب آن چند روز است شما به آرام و در زمانه خوابیده اگر کسی از حال من پرسد بگویند ناخبر و ناچارم هرگز
 از آن زمانه و آن زمانه و او اگر نوشته هم باشد یا نگفته و دیگر آنکه باید چینی پاک من زنی بلیک و زنی صاحب
 یا نوی و از آن قضا و هست و از آن که باید که در خواسته و نصیحت می آید

تمام شده در قعات

غزل ریخته کاکس چو اهرم کس عده شاعران عیلم ریل
 مرزا محمد حسن متخلص قشطل

غم عشق تو پایانی ندارد	چهره در دست است که درانی ندارد	چون که درانی مانا ندارد	کسی اینجا که بیانی ندارد
چون اندر نه خفا و غیبت ندارد	سینه روزی که درانی ندارد	اثر در گریه مجنون جو ندارد	که این چشم گریانی ندارد
زلفش کشیده تا توپیر است	چهره زنا که بیانی ندارد	سودا بدست شایسته ندارد	لبش بچند وجای ندارد
	سند آن سلسله اش گویند	فتیل کافریانی ندارد	

قطعه تارسیج و فغان و الا صفات که ماه و اش از شایع انگار و در قریه و خان و زکات شاه بهیت و در آنکه دانی
 مدح بیاض و سحر دانی و دوی که است علمی از شایسته از مصر و ثانیه قطع غزل مرقوم است و مدح
 و الا صفات و صفت و فغان از مصر و ثانیه و قمر که با ناز میدان و صفاست نیزه و او از مصر که بلا غنت
 کاشف کلمات نجی و نجی است و ای کسیر ناصر علی و فرشته قریه

فتیل کسیر که بر در قریه	چهره در دست است که درانی ندارد	ز دست و قمر و خوش سل	کسی اینجا که بیانی ندارد
نما بدست جان خیزین پاک	سینه روزی که درانی ندارد	که گوید و غم آن نفس معنی	که این چشم گریانی ندارد
برو آید از روی چه خلق	چهره زنا که بیانی ندارد	و کس سال و دیدم خوش	لبش بچند وجای ندارد
	ز روی کس غشش است گویند	فتیل کافریانی ندارد	



بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خارج از دانه عقاب پس معانی را دانست که نقصان بدو کمال بالبلال در حق منقبت است اینست که کمال او
در خمر فروان در منبت بیکران قناری را ستود که در نام و عیال و نسب قدیش از بر کون بلال و گزینش شدن او قناری
و ضوابط اهل تحجیم او بر تر و کون تر از اصول و اساس پند بر بال بلال به مخلوقات بخت چنان گواه است که از این صفت
بوجود آید شتاب او کمال است ایما به پیشانی او بنیاید که بر دست کاه بر سر باران کند و دماغ میزداید اگر چه است
بر سرش ال است و اگر نه منبت اشارت به جودت بلال نیست بجز سرور انبیا علیه السلام تحجیم در شتاب او معنی
است ظهور معجزه شوح القدر از انواع بدینکه او خرق عادات آن با منبت خلق مخلوقات در تمام کائنات مثل ماه
چهارده میزداید او آشکار و مخفی است که هر گاه تحجیم خلاف شریعتش گفتند بدو است در ونگونی نقد اعتبار یکسان است
بنامه داریست و اینچنان است که هر گاه تحجیم خلاف شریعتش گفتند بدو است در ونگونی نقد اعتبار یکسان است
و او در حکمهای چون الهی از خود وقتند سرگون بجا فضیلت و افتادند و می گویند که یکسانه بشود خلقتش نیست
فهم نیست نیم گردید و فرا بصف مردمانیکه باو صف خویشیت و اعتساب با منبت با یکیش بجا یکسانه نماید و بدین
عکس اگر حسن الی البیت و غیره کم نظیر راه سفر اگر شدند و خوشحال کسیانیکه باو جوینکالت در قرابت و اتباع کما حق
و او است محبت بجلالت اسمائی کاخ جویم با هم اقامت قیم امت قیم خز و متاز و فضا که این را در بیان دین و مصاحان
سید ختم المسلمین ابتداء و افتاد اگر بدین پیشوایان طریقت و کبریا است اگر بدین درجه و راه راست بر کرده ایشانرا
خطری نیست و ما فاضل و ارباب منصفه اینانرا خویشی نه آنچه قواعد اهل تحجیم این است که اخصا بندای ماه بر روی

هلال هجری گردانیدند و آن شریعت را از صد مذهب و هزاران انواع و اقسام اندک و کثرت و کثرت
 حقیرتر از خطا و تقصیر متوقع است بآن غفوع و غفلت که در حقش جان برو و زرق این منقطع فقها
 از عقیدات می شمارد و احکام حکما و مجتهدین ملافه شریعت را گنبدان قرا با این اطباء می بندند و هر چه از اصول ایشان
 کلیت آن فقه می آید از اکثریت قطع نظر نسبت آن بهم نمی بردند و حکم این ضابطه دریافت از سطح اکتفا و تکیه
 و در وجه چهل پنجوی تمایل که شریعت از خود بی و شصت پنج غیر نیست هر گاه مراعاتش نموده شد خطا نیندازد
 لهذا اگر برین ضابطه حکم با اکثریت نموده شود زیاست و همین جهت این ضابطه را ضابطه گفتن و اینک مستخرجان
 باید که بر حکم خارج این ضابطه اگر چه بر این ضابطه اقلیتین نیارند بکند و در صورتی که تطبیق از حکم الحاکم است
 که قادر شلون بر خلاف عادت نمی تواند است و این مطابق عادت باشد قدرت بر آن طریقت اولی تفصیل این احوال آنکه
 مثلا از این ضابطه دریافت شد که در سطح تاریخ نیست نه است اگر تاریخ نمی آمد گردید اتحادی ندارد و همچنین
 بالعکس این خلاف عادت نیست لکن آنکه چون اکثر احکام این ضابطه در صورت مراعات ظاهر نیست بنا علیه این
 ضابطه را بنا بر تفسیر ظاهر و عبادت صاف میسازد و تخیر و کثرت از در ضابطه لایزال میسوزد و گردانیدند
 چون برین ضابطه حاجت بدریافت عارض بعضی از مردم نمی باشد و دریافت عادت از غیر نیست این برین

و مجموع این حروف شهر نوح هو ابد ا زاج است و این حروف شهر را از تبدیل سال بدل نمیشوند بلکه بر جای خود در جابانه و مثلاً برای محرم قرار یافته خواه محرم باشد خواه ۱۲ باشد خواه ۱۱ باشد همین قیاس است حروف دیگر بخلاف حروف شین که از تبدیل سال مبدل شوند چنانکه عنقریب ذکرش می آید حروف شین

۱	۵	۳	۷
که عدد دوش یک است برای شماره ۱۲ هجری مقرر گشته	۵ یعنی برای ۱۲ هجری مقرر گشته	۳ که عدد دوش یک است برای شماره ۱۲ هجری مقرر گشته	۷ یعنی برای ۱۲ هجری مقرر گشته
۲	۶	۴	۸
که عدد دوش چهار است برای شماره ۱۲ هجری مقرر گشته	۶ یعنی برای ۱۲ هجری مقرر گشته	۴ که عدد دوش چهار است برای شماره ۱۲ هجری مقرر گشته	۸ یعنی برای ۱۲ هجری مقرر گشته

و مجموع این حروف ا هج د بود باشد و چون شماره هجری آید باید که باز از الف شروع نماید یعنی

۱	۵	۳	۷
الف را برای شماره هجری معین سازند	۵ یعنی برای ۱۲ هجری مقرر گشته	۳ که عدد دوش یک است برای شماره ۱۲ هجری مقرر گشته	۷ یعنی برای ۱۲ هجری مقرر گشته

در این کتاب که بعد از شش سال این حروف را بتتبع از سر برای هر سال قرار داده باشند و عدد آن نیز در دهن
مخفی نگذارند و همین قیاس است در سایر اضرایه یعنی هرگاه عازم دریافت این معنی شوند که از این حروف مذکور که کدام حرف
برای کدام سال از سالهای گذشته پذیرفته باید که راه عکس ترتیب پیش گیرند یعنی شروع اندال نمایند باین طریق

۱	۵	۳	۷
برای شماره هجری معین سازند	۵ یعنی برای ۱۲ هجری مقرر گشته	۳ که عدد دوش یک است برای شماره ۱۲ هجری مقرر گشته	۷ یعنی برای ۱۲ هجری مقرر گشته

باز از اول برای شماره هجری بنای ابتدا باشند و بر الف برای شماره هجری هم کنند و همچنین تا آخر ضابطه هرگاه
این و انواع حرف مع اعداد و معلوم شد پس لازم که عدد حرف مایی که دریافت مطلق بلال آن مطلق است با عدد
حرف سال همان شهر جمع کنند و یک عدد دیگر از جانب خود بر آن جمع نمایند و از مجموع هفتگان طرح دهند اگر قابل طرح
باشد یعنی اگر از هفت زیاده باشد آن مجموع تا پانزده خواهد رسید و از آن چون از پانزده هفتگان طرح سازند یک عدد
باقی خواهد بود حاصل آنکه بعد طرح در باقی نظر کنند اگر یک تا سه بماند بلال بر روی شنبه خواهد بود و اگر دو بماند روز شنبه و اگر
سه بماند شنبه و اگر چهار بماند در چهارشنبه و اگر پنج بماند در پنجشنبه و اگر شش بماند در جمعه و اگر هفت بماند در شنبه
مثلاً چون خواهیم که در طلوع بلال محرم الحرام ۱۲ هجری است دریافت نمایم باید که هفت که عدد حرف معین ماه محرم
یعنی آنرا بیک که عدد حرف معین ۱۲ هجری است یعنی ا جمع کنیم و یک عدد دیگر از جانب خود بر آن بیفزاییم مجموع

مگر در این هنگام ملازمان طرح و برجه و از باقی ماندن و حکم کنیم که اگر خواستند از دیست بر روز و شب بپایان
 ماه محرم ۱۲۰۰ هجری با تمام داران جناب خاسر آلی عا علیهم النجته و التنا اشارت بفرستند و فرمودند همچنین اگر
 اگر قصد کنیم که در یاجم که روز طلوع هلال صفر سنه مذکور که در ام روز است باید که در اگر در وقت شهرت یعنی یک یا یک عدد
 حروف ۱۲۰۰ هجری است یعنی یاجم که در حال جمع یک عدد از جانب خود و غیر از آن جمع چهار شده و آن قابل طرح نیست
 که یا همین چهار باقی مانده پس از باقی چهار حکم کنیم که اگر مشیت خالق قلیل و نهارد چهار است به روز چهارشنبه
 روز هلال صفر خالی از خوف و خطر خواهد بود و بر همین قیاس است استخراج حکم طلوع هلال با بهای آئینده و گذشته
 فائده هرگاه خواهند که روز سه شنبه ۱۲۰۰ هجری دریافت کنند باید که سه را که عدد حرف شهرت است
 یعنی ج با چهار که عدد حرف ۱۲۰۰ هجری است یعنی د جمع کنند و بر حاصل جمع یک عدد از جانب خود و غیر از آن
 مجموع که هشت شده هنگام طرح دهند و از باقی ماندن یک حکم کنند که طلوع هلال ۱۲۰۰ هجری ۱۲۰۰ هجری و در شنبه بوده
 و همچنین هرگاه بدر یافت و زبر آمدن هلال ماه مبارک رمضان ۱۲۰۰ هجری مقصد کنند باید که پنج را که عدد حرف
 شهرت مذکور است یعنی ک با چهار که عدد حرف ۱۲۰۰ هجری است یعنی د جمع کنند و بر حاصل جمع یک عدد دیگر بفرمایند
 و از مجموع که ده حاصل شد هنگام طرح دهند و از باقی ماندن سه حکم کنند که روز شنبه هلال ماه مبارک رمضان مطابق
 براعت است هلال بشارت فتح ابواب جنان بکشد صبر صامان اشارت فرموده همین قیاس است تا آخر

نصیحت

اینقدر بعلم الباقین فریاد فاطمه دارند که ظهور صنائع صانع بی چون و چرب قواعد استخراج عقول امشانی ناقص عقل
 لازم نیست بلکه اگر حکم ضابطه مقصود مطابقت طلوع هلال بقدرت قادر الایزال پذیرد و انجبت اتفاق پیدا کند
 بل این مفهوم هم از صنائع صانع بهیمنان انکار ندهد

خاتمه

فرادان نیایش حضرت باری که کتاب الاجواب از کلام سخنور بی مثل و عدیل مرزا محمد حسن
 متخلص بقتیل موسوم به رفحات قتیل مع رساله ضابطه هلال
 به طبع نامی و نامور نشی قول کشور صاحب بمقام کاتب
 در ماه اکتبر ۱۲۰۰ هجری
 منطبع گردید

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
نی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔
